

زن

در تاریخ افغانستان



دین محمد جاوید



در تاریخ افغانستان

مؤلف: دین محمد جاوید

نام کتاب: زن در تاریخ افغانستان

مؤلف: دین محمد جاوید

حروفچین: احمد معتمدی و آصف پولادی

دیزاین: ابوذر عرفانی

نوبت چاپ: اول حوت ۱۳۸۱، جلد اول

تیراژ: ۲۰۰۰

قیمت: ۱۰۰ افغانی

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا

ان اكرمكم عندالله اتقكم ان الله علیم خیر.»۱»

ای مردم ما همه شما را نخست از زن و مرد آفریدیم و آنگاه شما را به شعبه های بسیار و فرقه های مختلف، تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید. بزرگوار «و با افتخار» ترین شما نزد خدا با تقوا ترین مردمند و خدا کاملاً عالم و آگاه است.

خطاب قرآن شریف به ناس است «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و اختصاص به قوم، مذهب، صنف و جنس ندارد بلکه تمام مرد و زن مورد خطاب قرآن است و از همین خطاب قرآن مساوات و برابری در بین زنان و مردان فهمیده می شود و خداوند در اینجا نگفته يَا أَيُّهَا الرِّجَالُ و يَا أَيُّهَا النِّسَاءُ تا یکی از دیگری خود را بلند پندارد و دیگری را پست بشمارد.

خیر اولادکم البنات: بهترین اولاد شما دختران است.»۲»

۱ - قرآن کریم، سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲ - پیامبر اسلام «ص».

تقدیم به: همسر «رابعه» که تلخیهای زندگی را فداکارانه به جان می خرد؛ شیرنیهای
زندگی را سخاوت مندانه به من هدیه می کند و صمیمانه زندگی فکری و پژوهشی مرا
تحمل نموده، زمینه مطالعه را برایم فراهم کرده است.

همین طور اگر ثواب در این اثر باشد به روح مادران و خواهرانی که مظلومانه جان
شیرینشان را جهت تکامل و سربلندی مردم و آبادانی سرزمینشان از دست داده اند
تقدیم می کنم.

فهرست مطالب

۱	مقدمه.....
۷	زن از گذشته دور تا ظهور اسلام.....
۱۷	الف: زنان افغانستان در عصر اوستا.....
۱۹	ب: زنان افغانستان در عصر کنشکای کبیر.....
۲۳	زن از ظهور اسلام تا حکومت غزنویان.....
۴۱	زن از حکومت غزنویان تا حکومت تیموریان هرات.....
۵۳	نقش زن در حکومت تیموریان هرات.....
۶۴	زن در حکومت ابدالیها.....
۸۴	زن در حکومت امیر امان الله خان.....
۸۹	زن و فرهنگ عامیانه.....
۹۳	زن و فرهنگ.....
۹۴	الف: زن و تعلیم و تربیت.....
۱۰۰	ب: تأسیس اولین مدرسه دخترانه در افغانستان.....
۱۰۶	ج: انتشار اولین جریده زن در افغانستان.....
۱۱۰	د: انتشار جراید زن در مهاجرت.....
۱۲۰	تأسیس انجمن حمایت از نسوان.....
۱۲۷	زن و سیاست.....
۱۳۱	زن و پوشش.....
۱۴۱	الف: زن و حجاب.....
۱۴۲	ب: زن و کشف حجاب.....
۱۴۹	ج: پیامد کشف حجاب.....
۱۵۴	ظلم و حق کشی در حق زن در افغانستان.....

- الف: ظلم از طرف خود زن در حق خودش..... ۱۵۶.
- ب: ظلم از طرف حکام و اجتماع در حق زن..... ۱۵۸.
- ۱- زن خونبها داده می شود..... ۱۵۸.
- ۲- دختران از میراث محروم می گردند..... ۱۵۹.
- ۳- دختران بدون مصلحت خودش به شوهر داده می شود..... ۱۵۹.
- ۴- دختران را معاوضه می کنند..... ۱۶۰.
- ۵- زندانی کردن زنان..... ۱۶۱.
- ۶- زن راپیلۀ قدرت خانواده قرار می دادند..... ۱۶۶.
- ۷- زن و کار..... ۱۶۹.
- زن و دفاع مقدس..... ۱۷۱.
- زنان نامی افغانستان..... ۱۸۱.
- زن در حکومت طالبان..... ۲۱۵.
- الف: بستن مکاتب به روی زنان..... ۲۱۹.
- ب: ممنوعیت اشتغال زنان..... ۲۲۳.
- ج: وضع مقررات شاق برای حجاب و لباس..... ۲۲۶.
- د: کنترل شدید بر رفت و آمد زنان..... ۲۲۷.



مقدمه

تاریخ افغانستان آکنده از ابهامات و تاریکی است؛ هیچ کس دقیقاً نمی داند در چه موقعیت تاریخی ای قرار دارد. این وضع از آنجا سر چشمه می گیرد که بارها و بارها تاریخ این سرزمین نه تنها تحریف بلکه به خاطر جنگها، لشکرکشیها و بگير و بیندهای داخلی و خارجی به کلی نابود گردیده است؛ بدتر از همه یک دسته آدم های جاهل و بیگانه از مدنیت، شاخص های تاریخی و فرهنگی و هنری را که بیانگر قدامت تاریخی و استعداد اقوام ساکن در افغانستان بود، نابود کردند و به جای آن همه شکوه، از عدم، «پوته خزان» به وجود آوردند.

به سبب این برخورد های نا سالم تاریخی، حقایق زندگی و فرهنگی ما چنان دگرگون و غباری گردیده است که تاریخ مدون ما تاریخ جنگ و حوادث شده، و آنان که در میدان جنگ حضور ندارند؛ با تمام علم، هنر و استعدادی که دارند جای پای در تاریخ مدون ما ندارند؛ به همین خاطر است که تاریخ ما به توده های مردم، به خصوص زن توجه نکرده است و رخداد ها را به صورت اغراق آمیز و خارق العاده نقل نموده که هیچ حقیقت ندارد و به همین خاطر تاریخ سرزمین ما یک جانبه و کم اعتبار است؛ اگر در تاریخ هزار و چندصد ساله ما زنانی چون رابعه بلخی، حره ختلی غزنوی، گوهرشاد آغه، عمه سنگری، ادی غازی، گلچمن آغه، گلچهره بامیانی و نام برده شده اند ولی نمونه های گویا نیستند. چون جامعه صرف از این گونه زنان تشکیل نشده بلکه بدنه اصلی جامعه را زنان عادی شهر ها، روستاها و عشایر تشکیل می دهند که در این میان فراموش گردیده اند و این مسئله یکی از بزرگترین کمبود های تاریخ ماست به همین خاطر است که مردم ما در وضع بسیار تباه زندگی می کنند؛ در حالیکه جهانیان با کمک علم و تکنولوژی مراحل از پله های تکامل را می پیمایند و در سایه خرد و تعقل تمام مشکلات خویش را حل می کنند و خلق زحمت کش ما در زیر فشار کشنده تبعیض نژادی، صنفی، جنسی و صدها مسائل ضد انسانی دیگر به سر می برند.

بیرون رفت از این وضع و بن بست، این است که نخبگان، بت تبعیض و طبقات را بشکنند. و ارزشهای انسانی را صادقانه مطرح و تبلیغ کنند. وقتی در جامعه عقاید بالا و انسانی مطرح گردید، طبیعی است که عقاید خرافاتی و پست از طرف مردم رها می گردد. بدبختی مردم ما در این است که طبل تبعیض را

بیشتر رهبران و آگاهان به صدا در می آورند تا از این باب نان بیشتر گیرشان بیاید ولی غافل از این که جامعه بشری وقتی دارای مشکلات عدیده از قبیل جنگ، تبعیض، فقر، جهل و عقب ماندگی و صدها گرفتاری دیگر باشد تلخی آنرا مرد، زن و تمام اصناف جامعه یکسان می چشند و همینطور، اگر مردم باتلاش و فعالیت های بی وقفه مرحله جنگ و... را طی کرد و دارای حاکمیت ملی شد، از برکات نظم، آرامش و تحقق عدالت، مرد، زن و تمام اصناف یکسان برخوردار می گردد.

گاه برای فرزند آدم موضوعی مطرح می شود که از این مقوله ها و موضوع های رنج آور و فرح بخش نیست، بلکه خود مشکل تاریخی بشریت است که آن موضوع و جایگاه زن در جامعه می باشد. چون زن علاوه بر اینکه در کارگر بودن، مدیر بودن، محصل بودن و... خود همانند مرد در جامعه مشکلات دارد. افزون بر آن، گرفتاری دیگری دارد که ناشی از زن بودن او می گردد که این مشکل ریشه تاریخی دارد و عادلانه حل کردن آن سخت دشوار است؛ چون یک دسته اختلاف، زن، زن است و مرد، مرد است را قبول ندارند. دسته دیگر زن را جنس دست دوم به حساب می آورند و دسته دیگر زن را در ردیف انسانها نمی دانند. این نظریات گوناگون در رابطه با زن در تاریخ مطرح بوده است و این سؤال در طول تاریخ، در ذهن بشر دور میزده که آیا مرد انسان اصلی است و یازن؟ به عبارت دیگر جنس مذکر انسان کامل است و یا جنس مؤنث؟ جواب این سؤال در تاریخ، به صورت گوناگون داده شده است؛ کسانی که مرد را اصلی دانسته اند، تن به جامعه و حکومت مرد سالاری داده اند و آنهایی که زن را اصلی دانسته اند حکومت زن را قبول نموده اند. به همین خاطر

است که بشر، دوران مرد سالاری و زن سالاری را پشت سرگذرانده و دورانه‌های بسیار افراطی را به سخت‌ترین شکلی تجربه نموده است. دوران جهالت مرد سالاری، زن را فاقد ماهیت انسانی و هر نوع احساس و شعور می‌دانستند و یا با زن همانند متاع تجاری برخورد می‌کردند و زندگی پس از مرد را برای زن حرام می‌دانستند؛ وقتی که مردی از دنیا می‌رفت زن را همراهش زنده دفن می‌نمودند و یا اگر زنی، دختری به دنیا می‌آورد، خود و دخترش را زنده به گور می‌کردند.

کم‌کم این دوره سپری شد، وضع خوب‌تر گردید. دیگر زن را با همسرش زنده در گور نمی‌کردند ولی وقتی که مرد از دنیا می‌رفت، اقوام و بستگان او همسر و اموال او را تصاحب می‌نمودند و آن زن را با مهریه‌ای که شوهر متوفی برایش داده بود بدون مهریه دیگر به برادر و یا اقوام نزدیک میت می‌دادند و رضایت زن را شرط نمی‌دانستند، زن به صورت جبر اجتماعی باید قبول می‌کرد. و اینک مدتی است سیاست مداران بر عکس گذشته، تلاش می‌کنند که مسائل زنان را به صورت مستقل و دور از باقی گرفتاریهای جامعه مطرح کنند تا از آن بهره برداری سیاسی کرده، رقبای خود را بکوبند، این نوع مطرح نمودن حقوق زن، هیچ فایده‌ای به حال زن ندارد، چون در یک برخورد کلان اساسی و ملی لازم نیست مسائل زنان را به صورت مجزا از مسائل مردان دید. تفکیک این مسائل امری زائد است و ثمره طبیعی آن مرد سالاری و گاه زن سالاری است و لا اقل جدائی مرد و زن، تبعیض و تمایز و برتری یک بر دیگری را در پی دارد که این یک دور باطل است، در جامعه باید مسائل زن و مرد به صورت عادلانه مطرح شود و هر کدام به جای خودش احترام گردد. به

دلیل همین ستم مضاعف تاریخی، سیاسی، فرهنگی و حقوقی که بر زن روا داشته شده است این قلم در نظر دارد جایگاه زن در تاریخ افغانستان را در فاکتور های گوناگون و ساده منتقل و بررسی کند و از لازمه منتقل کنندگان فرهنگ گذشته به نسل آینده انتخاب ادبیات و زبانی است که نسل جوان آن را دلبذیر بیابد؛ به همین خاطر من ساده نویسی را برگزیدم چون ساده نویسی یک روش حیاتی است و بهمین دلیل تمام کتب آسمانی به زبان ساده و همه فهم بیان گردیده است.

این مطلب را ناگفته نگذارم؛ سال گذشته «۱۳۸۰» به تشویق و همکاری فداکارانه همسر حاصل تحقیقات چندین ساله را که در رابطه با «زن» کرده بودم در یک جلد تنظیم کردم و با اینکه خیلی از مطالبی غیر ضروری را حذف کردم باز هم این کتاب از نظر حجم قطور شده بود بخاطر جلوگیری از حجم زیاد کتاب به پیشنهاد اکثر از عزیزانی که کتاب را خوانده بودند. به دو جلد تنظیم گردید که جلد اول آن کتاب حاضر می باشد که به دسترس شما عزیزان خواننده قرار گرفته است و جلد دوم آن که به زود ترین وقت به دسترس خواننده گان قرار خواهد گرفت حاوی این مطالب: نقش زن در حکومت چپی ها در افغانستان، زن در حکومت مجاهدین، زن در حکومت طالبان و نقش زن در حکومت انتقالی - اسلامی افغانستان می باشد. و بخاطر آگاهی بیشتر شما از مطالب جلد دوم فهرست بخش دوران حکومت طالبان نیز ضمیمه جلد اول گردید.

جا دارد از برادران عزیز همچون استاد ناطقی، محترم عرفانی مدیر مسوول راه همبستگی، شاعر خوش ذوق محترم عزیزی و برادر هنرمندم محترم فولادی،

جوان پرتلاش آقای نوید و محترم مظفری که در بازخوانی و ویرایش این اثر کمک و همکاری نمودند تشکر و قدردانی کنم. و همینطور از برادران بزرگوار دیگر احمد معتمدی، آصف پولادی و جوان شایسته و با ذوق ابوذر جان که زحمات تایپ و دیزاین آن را کشیدند تشکر و قدردانی می شود.

زن از گذشته دور تا ظهور اسلام

مدارک کتبی و شواهد تاریخی در مورد شناسائی نقش و جایگاه « زن » در دوران کهن متأسفانه بسیار نارسا و کم است. با این همه کمی شواهد تاریخی در رابطه با « زن » زن ستیزی دسته ای از آدم های نادان سبب گردید که تمام آن مدارک ناچیز هم تخریب و نابود گردد و یا در بازار های جهان به فروش رسد. به همین خاطر پژوهش و تحقیق در رابطه با زن بیش از پیش بر ای یک محقق مشکل شده است.

باهمهء مشکلات و نبود مدارک اگر ما بخواهیم اطلاعاتی از وضع زن در جوامع اولیه به خصوص سر زمین باستانی خود بدست آوریم؛ فقط بوسیله آثار و وسایل زندگی و آنچه از کلک هنر مندان در رابطه با زن به جا مانده است،

امکان پذیر می باشد. بهمین جهت مردم شناسان از راه مطالعهء تندیسها، افسانه ها و اسطوره های ملل عالم کشف کرده اند که زن در روز گاران کهن در بین اقوام مختلف، شوکت و اقتدار بی بدیل داشته و تفکر مادر سالاری در جهان در یک دورهء طولانی حاکم بوده است. این سلطه و قدرت برای زن از «عدم آگاهی بشر از نحوه بار دار شدن و خنثی بودن نقش مرد به عنوان پدر فرزند، «۱» به وجود آمد، چون از نظر بشر در آن عصر زن موجودی خارق العاده محسوب می شد، به همین خاطر اغلب خدایان به صورت زن تراشیده شده که در این رابطه ویل دورانت در «مشرق زمین گاهواره تمدن» می گوید: خدایان نیز غالباً به صورت زنان بودند که آثار باستانی و میراث فرهنگی ملل گذشته گویای وجود مادر سالاری بر طبق گفتار ویل دورانت می باشد. مجسمه زنی به نام الهه مرمر که به حالت آبستن است در ناحیهء هاجیلا کشف شده و اینک در موزه «هن تر» آنکارا نگهداری می شود و قدامتش به ۵ هزار سال پیش از میلاد حضرت مسیح می رسد. دباخ روفن به دنبال کشفیات متعددی در این باب اظهار می کند که ناحیهء «آناتولی» ترکیه مرکز مهم مادر سالاری قدیم بوده است همین طور پژوهشی که باستان شناسان نموده اند، مجسمه هایی از زنان آبستن با پستانهای بزرگ که نمودار پرشیری است به دست آمده که حالت معبودی دارد، همین طور حضور پیکر محکم «شاه مامه» در بامیان و صدها تندیس مقدس زن در گوشه گوشه جهان حکایت از مادر سالاری می کند و برای نسل حاضر می گوید: یک دوره جهانیان در زیر سایه عواطف مادر زندگی کرده اند و آثار بسیار مهمی از دوره های مختلف مدنیت سرزمین ما موجود است که زن

را در حال ابراز محبت بافرزندانش نشان می دهد؛ و او که کانون عشق و محبت است از شیر پر برکت و جان بخش خود و یا لقمه نان بر دهان فرزندش گذاشته و از اعمالش احساس رضایت نموده به صورت فرزندش لبخند میزند و این آثار در حجارها، موزائیک ها، سکه ها، کاشیها، ظروف سیمین وزرین که با نقش زنان تزئین یافته است؛ بدست فرزندانش همانند هدیه الهی نگهداری می گردد. همین طور در نقش طاق "بودا" در بامیان نوازندگان زن بر سکوی نشسته اند، به نواختن موسیقی اشتغال دارند. نقوش متعددی از زنان و شاهزاده خانمی بر ظروف فلزی کنده کاری شده است.

تصاویر و نقوش که «از عصر مفرغ» بدست آمده است قدرت، شوکت و اقتدار زن را نشان می دهد و در خاصیت زن یعنی مادر بودن، ایجاد نسل و حراست کانون خانواده، بحکم ضرورت او را بصورت روحانی و با مقام الهی جلوه گر ساخته و سر انجام مظهر حیات و آفرینش الهه مادر و باروری گردید «۱» و «زن به اقتضای کار داشتن مادر و سرور طبیعت دانسته می شود کیش پرستش زن ایزدان رواج می یابد به هر حال چنین پیداست که دوران نوسنگی، دوره فرمان روایی مادر است «۲»

انسان غار نشین که برای شکار از ابزار سنگی استفاده می کرد؛ موفق به تهیه ابزار استخوانی و ظروف سفالی گردید و این ابتکار تأثیر به سزایی در زندگی بشر گذاشت؛ از نقوشی که تا به حال به دست آمده است مشاهده می شود که زن، بکار کوزه گری، ریسندگی، بافندگی مشغول بوده است؛ به همین خاطر در

۱ - نقش زن در فرهنگ و تمدن ایران، مجموعه سخنرانیهای نمایندگان سازمان زنان ایران چاپ تهران - ۱۳۵۰، مقاله ملک زاده بیانی صفحه ۸۸.

۲ - جلال ستاری: سیمای زن در فرهنگ، ایران چاپ دوم ۱۳۷۵، چاپ سعدی، صفحه ۵.

جامعه اولیه زن وضع ممتازی داشته و صاحب قدرت فراوان بوده، چنانکه حفاظت آتش که کاری بسیار مهم بوده بعهده وی سپرده شده بود. به همین خاطر «زن حافظ و نگهبان خانواده بشمار می آمد بجمع آوری حبوبات و دانه ها و میوه ها می پرداخت و سعی در شناسائی نباتات و ریشه های گیاهان نموده و شاید ضمن این فعالیت بخواص پاره ای از نباتات و ریشه های گیاهان نیز پی برد و این ابداعات موجب توسعه امور کشاورزی و حفظ و حراست بیشتر کانون خانواده گردید. «۱» به همین خاطر مقام زن در افسانه های آفرینش ملل جهان در مقایسه با مرد، غالباً برابر و گاه برتر است و اوست که موانع و مشکلات را از میان بر میدارد و جهان را آباد می سازد و دورانی که زن مقام بلند و سروری بر اجتماع داشت همه باهم کار می کردند و دسترنج خود را به میان خانواده و اجتماع می آوردند و مادر آنها میان افراد خانواده و اجتماع توزیع می کرد. به همین جهت است که دو عامل اصلی به وجود آمدن عصر مادر سالاری، به نوع زندگی آن دوره بر می گردد.

مردان برای شکار به مناطق دور دست سفر می کردند و هنگامی که بر می گشتند آن قدر شکار نمی کردند که برای خوراک و معاش خانواده بسنده باشد. بنا براین در طی غیبت مردان، این زنان بودند که با امور خانه می پرداختند و در گذراندن زندگی نقش اساسی داشتند. «۲» ویل دورانت در تاریخ تمدن خود می نویسد: زن در این دوره از حیث بلندی قامت و بردباری و چاره اندیشی، نه تنها دست کمی از مرد نداشته، بلکه موجودی بوده کاملاً نیرومند که میتواند ساعات درازی بکارهای دشوار پردازد و بهنگام حمله دشمن بخاطر فرزندانش

۱ - نقش زن در فرهنگ و تمدن ایران مقاله ملک زاده بیانی صفحه ۸۹

۲ - زن در شعر فارسی - زینب یزدانی - چاپ اول: تهران - ۱۳۷۸ صفحه ۲۰.

و غیره خود تا سر حد مرگ بجنگد و حتی در دوران مادر شاهی، حق فرمانروائی، حق قضاوت، حق توزیع و اداره امور خانواده و اجتماع و آنچه که زندگی دسته جمعی بشر نیاز به آن داشت همه در دست و اختیار زن بوده است. «۱» به همین جهت باستان شناسان هرگونه پیشرفت انسانی عهد مادر سالاری را، مستقیماً به زن و مادر نسبت می دهند حتی بر این باورند که سخن گویی در شکل ابتدایی و بدوی، توسط همین زنان اختراع شده است. اما چرا این عقیده در ذهن باستان شناسان پا گرفته است؟ شاید یکی از علت هایش این باشد که زنان به خاطر استقرار و حفاظت از قرارگاه و سازماندهی زندگی جمعی، نیاز بیشتری به ایجاد وسیله برای ارتباط با دیگران داشته اند همانگونه که می دانیم امروزه بیشترین ارتباط کلامی و گفتاری کودک خرد سال از مادر شروع می شود. «۲» نه تنها سخن گفتن بلکه تمام خوبیها و کمالات را مردمان آن عصر و زمان به زن و مادر نسبت میدادند. بشر از بدو تولد به دامن مادر پناه برده و از عواطف سرشار و محبت او برخوردار بوده و به هنگام گرسنگی و تشنگی از پستان او سیر می شدند، بعد ها نیز متوجه شدند که زمین هم هنگام گرسنگی، او را سیر می کند و مانند دامن مادر جایگاه آرامش و آرمیدن اوست. به همین خاطر باروری، زمین را مادینه و مادر می دانستند. به وجود آمدن و از میان رفتن گیاهان را که از زمین می روید با نیروی فرزند دار شدن و زایش زن در یک راستا می دیدند. زن و زمین به خاطر توانایی مشابهی که دارند، همانند به وجود آوردن و زاییدن و پرورش دادن "مادر خوانده می شود" در اساطیر، زن، زمین و وطن بعنوان مادر یاد گردیده است.

۱ - قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ - غلام رضا انعاف پور، چاپ خانه آفتاب ۱۳۴۶، صفحه ۳۴.

۲ - همان مدرک صفحه ۶۰.

آن طور که تاریخ نشان می‌دهد در دوران مادر سالاری کشفیات و پیشرفتهای زیادی در زندگی بشر صورت گرفته است، زن انسانهای اولیه را دوش به دوش هم، چون تن واحد برای حفظ حیات شان سوق داده، آنها را رو به پیشرفت و تکامل هدایت نموده و خود «زن» در جریان گرد آوری دانه ها و ریشه های گیاهان خوراکی و فصل رویدن آنها و دانه هایی را که از آنها بیار می آید، شناسائی کرده و سر انجام در نتیجه مشاهدات مداوم و طولانی به فن زراعت آشنا شدند. «۱» وقتی که زراعت به وسیله زن کشف گردید، انقلاب بزرگی در طبیعت به وجود آمد و اثری عمیق در جامعه و روابط انسانی گذاشت و باکشت و زرع گیاهان، لباسهای کتانی و بعد از آن پشمی جانشین لباسهای پوستی و دامن هایی که از برگ گیاهان ساخته می شد گردید. برای این کار کشفیات و اختراعات پیچیده دیگری نیز لازم بود که از این میان باید وسیله نخریسی را نام برد. چون کار کشاورزی و پارچه بافی اغلب از آن زنان بوده است، می توان گفت اختراع دستگاه بافندگی که درخشان ترین پیروزی بشر است نیز به دست زنان صورت گرفته است. «۲» که از همین طریق بزرگترین خدمت را برای بشریت نموده است و عمیقترین تأثیر را در پوشش و تزینات گذاشته است و بیگمان در آغاز زندگی، زندگی بشر را دگرگون نموده و نیاز شدید بشریت به بازوی کار زن، اجازه نمی داد که از نقش و رسالت او در امر تولید چشم پوشی شود و بنا بر این زن، موقعیت و مقامی ارجمند داشته است. اما متأسفانه با گسترش برده داری در دوره های هخامنشی و ساسانی و بر اثر بهره برداری از

نیروی بردگان در فعالیتهای گوناگون از قبیل کشاورزی، صنعت و امور

۱ - سیمای زن در فرهنگ ایران - جلال ستاری، چاپ دوم ۱۳۷۵، چاپ سعدی صفحه ۲.

خانوادگی؛ زنان طبقات مرفه، از کارهای تولیدی بر کنار ماندند و اندک اندک منزلتشان تا حد کالای مصرفی تنزل یافت. پرده نشینی زنان و حرمرای مردان، در میان همین طبقات رواج گرفت. چنانکه ازدواج با محرمات و اقارب و دختران و خواهران و زن پدر و... خاصه در خاندان سلطنتی، ونزد اعیان و اشراف، به خاطر حفظ پاکی و اصالت خون و نژاد و نیز دارایی و سرمایه و ارث در خاندان، بیشتر جزء امتیازات همان طبقات ممتاز بود که زناشویی برادر و خواهر را موجب جلب روشنایی ایزدی در خاندان و طرد دیوان می دانسته اند. «۱» متأسفانه همین تفکر غلط بر تری نژادی سبب شده است که دسته ای در این عصر و زمان طلایی دست به سوی محارم خود درازکنند و هتاکي را به جایی رسانیده اند که به خاطر قداست نژادی، دو خواهر را یک نفر در آن واحد ازدواج کرد و روحانیون هم‌نژادشان، مثل این که یک امر توجیه شده است هیچ حرفی نزدند و حتی زبان به توجیه آن گشودند.

همچنین زنان خدمت شایانی به نظام تربیتی و بهداشتی نموده اند. چون بزرگ کردن فرزند و اطفال به دوش او بوده و به تهیه و تکاپوی غذا می پرداخته اند به همین خاطر به خوراکی بودن گیاهان پی برده و تأثیر آن را در بدن انسان دانستند. این جاست که به طور یقین می توان گفت: مسئله طبابت به وسیله زن آغاز شده است، زیرا زن بود که بامواد غذایی سرو کار داشت و لابد زود تر از مرد به تأثیر انواع و اقسام آنها در بدن پی برد و این امر موجب تجربه آموزی او گردید. «۲»

کشفیات و تلاش زنان در جهت رفاه عامه سبب شد که کم کم کوچیدن، صحرا

۱- زن در تاریخ صفحه ۱۹.

۲- قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ - غلام رضا اناعافور صفحه ۴۲.

گردی و خانه به دوشی از بین بروود و انسانها مکان و مسکن برای خود اختیار نمایند و دیگر به خاطر گرسنگی مجبور نگردند که ترک وطن کنند. از ساکن بودن انسانها در یک جا؛ مدنیت و آبادانی به جود آمد. هنر و ادبیات خلق گردید، مجسمه سازی، نقاشی و موسیقی و... پایه میدان گذاشت، مذهب نقش خود را بازی کرد و معبد های سربه فلک کشیده به وجود آورد. به همین خاطر بود که زن در دوران مادر سالاری مقام برتر از مرد داشته و به جهت تلاش و فداکاری که نموده است و جوه امتیاز او بر مرد بقرار زیر محقق و مشخص شده است.

- ۱- نگاهی آتش که فقط کاهنان «پیامبران» و فرشتگان «شهر خدایان» می توانسته اند و حق داشته اند از آن استفاده کنند.
 - ۲- دارا بودن خصال مهرورزی و صفای باطن که او را مظهر صلح و آشتی در میان جماعات و گروههای گوناگون بشر می ساخته است.
 - ۳- تخصص در ساختن ظروف گلی و ابزار و آلات حاجت اجتماعات که لازمه آن داشتن استعداد و دقت و هنر بیشتری از مرد بوده است.
 - ۴- سز پرستی و بر عهده داشتن مسئولیت امور خانوادگی و آوردن فرزند و نگهداری از آن ها در مقابل امراض و حوادث.
 - ۵- دست داشتن در کار زراعت و گله داری و همکاری در بعضی امور با مردان.
- مقام و شخصیت زن با چنین خصوصیات ممتاز، در این دوره طولانی بحدی بوده که او را نه تنها بطور مطلق برتر از مرد ساخته بلکه بمنزلی تا مرتبه

الوهیت رسانیده است. «۱»

۱ - افغانستان بین الامس والیوم صفحه ۲۱۸ ابوالعنین، فهیمی محمد - ترجمه اکبری مالمستانی.

سرزمین افسانه ای ما با قدمت تاریخی که دارد، همانند جهان، یک دوره مادر تباری را گذارانیده است و بعد از آن هم به مادر احترام می گذاشتند و همین طور بر عکس حالا، زن در وطن ما از اهمیت و جایگاه رفیعی بر خوردار بود که متأسفانه در ازمنه ما بعد کم کم فاقد آن موقعیت گردید. در این رابطه در کتاب «افغانستان بین الأمس و الیوم» آمده است: «از زمانهای قدیم خانواده افغانستانی نقش برجسته و چشمگیری داشت» و همین طور در این کتاب از کتاب «رج ویدا» که از قدیمی ترین کتب معتبر تاریخی است نقل شده: «زنان افغانستان از زندگی آزاد و مستقل بر خور دار بودند. زنان و مردان بزرگ و کوچک در کشت زار های سر سبز و تپه ها جمع می شدند. خصوصاً در عیدهای «سامانه» که در این مراسم بازی ها و هنرهای مختلف از قبیل اسب دوانی، کشتی گیری، پهلوانی، ورزش، رقص، موسیقی و قرائت شعر توسط هنرمندان و ورزشکاران اجرا می شد و در معرض دید مردم قرار می گرفت. این عید ها راه ارتباط و تماس میان پسران و دختران بود و در نتیجه سبب ازدواج بر اساس علاقه و محبت و معرفت می شد. دیده میشود که زوجین یکدیگر را به عنوان شریک زندگی خود در کمال آزادی انتخاب می کردند. رضایت و قبول طرفین شرط اساسی از دواج به حساب می آمد. خصوصاً در باره دختران که قبول و رضایت کامل آنها شرط اساسی است. اما دخترانی که بدون علاقه و محبت طرفین به طمع مال و ثروت ازدواج می کردند از نظر اجتماع محکوم و نکوهش می شدند و جامعه کار آنها را عیب می شمرد. همان طور که دختران و پسرانی که از ازدواج خود داری نموده، زندگی مجرد را انتخاب می کردند از نظر جامعه محکوم بودند.»^۱

تاریخ گذشته این سرزمین نشان می دهد که موقعیت زنان در تمام مسایل با مردان مساوی بوده و هیچکدام، برتری و امتیاز بر دیگری نداشتند، زنان مثل مردان تحصیل می کردند، شعر می گفتند، در مسائل علمی، ادبی فلسفی و سیاسی شرکت می کردند و موقعیت برجسته ای داشتند. رهبران دینی عصر ویدا گفته اند: «زن پناهگاه است» در این دوره زن چنان مقدس و قابل احترام می گردد که کسی با او نزاع نمی کند و حرف او قابل قبول است و زن محور فعالیتهای اجتماعی و فکری قرار می گیرد. ویل دورانت در رابطه با این عصر می گوید: در این دوره فرمان روایی و قضاوت و اداره خانواده و گرداندگی امور اجتماعی با زنان بوده است. «۱» همین طور در کتاب ویدا در باره زن در این عصر آمده است: بهترین طبقاتی که به پیشگاه رب النوع قربانی و هدیه می برند، زنان و نیکو کاران اند. برای این که رب النوع با صدای حزن آور خود در شادمانی عمومی شرکت کند، باید داماد جوان و عروس زیبا باشد. شاید بهترین دلیل بر موقعیت برجسته زنان در این عصر، گروهی از زنان ادیبه و شاعره باشند که در علم و دانش، موقعیت عالی کسب نموده بودند.

این گروه از زنان فرهنگی در وصف طبیعت شعر می سرودند و در مدح و ثنای رب النوع اشعار دینی می گفتند که از میان این زنان فرهنگی «امیده کوشه» است که اشعارش در جزء اول و دهم کتاب ویدا آمده است. همچنین زنان دیگر شاعره و فرهنگی مانند: یاما، مامانا و ده ها زن فرهنگی و پیشتاز دیگر بوده است. «۲»

۱ - زن در تاریخ - ع نوابخش صفحه ۸۰

۲ - غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ - ج ۱ صفحه ۱۰۷.

الف: زنان افغانستان در عصر اوستا

آنطور که تاریخ نشان می دهد مردمان سرزمین ما مراحل مختلف از تکامل را طی کرده و از یک جامعه بدوی، اشتراکی، طائفوی و مادر شاهی داخل مرحله فلزات گردیده است، این وقت مس جای آلات سنگی را گرفت، و تیر و دشنه و کارد و بیل و غیره ساخته شد، صنعت کوزه گری ترقی کرد، تبادل و حمل و نقل «توسط مواشی» رایج گردید، مالداري و انکشاف زراعت هم، مقام مرد را بالا برد و تقدم زن بر مرد از بین رفت. «۱» باز هم جایگاه زن «عصر اوستا» در بین مردم ما رفیع بود و جامعه آن روز ما دگرگونی عظیم و قابل توجهی نمود و نظام دامداری و صحرا گردی به نظام کشاورزی تبدیل شد و آرامش و ثبات در جامعه پدید آمد. توده های مردم به یک نحوی به حقوق خود دست یافتند. به خصوص زنان از موقعیت اساسی بر خوردار بودند و در جمیع حقوق و تکالیف، با مردان مساوی به حساب می آمد. هیچگونه امتیازی مرد بر زن نداشت و در مقابل قانون هیچیک بر دیگری، برتری نداشت. با هر دو یک سان بر خورد می گردید و هر دو نسبت به اعمال خویش جواب گو بود.

زردشت در عصر خود، مردم را با تعالیم خویش به پندار نیک، گفتار و کردار نیک دعوت می کرد. از آنجائی که شعار بلند عدالت خواهی زردشت با فطرت بشر سازگاری داشت، انسانها فوج فوج گرویده مکتب او می گشتند. او هم تعلیم و تربیت را برای مردان و زنان همانند مکتب اسلام واجب دانسته، می فرمود: دختران باید بیش از پسران به فرا گرفتن علم و دانش پردازند. زیرا آنها تا در منزل پدر هستند، باید به ترتیب و آرایش خانه پدر پردازند و چون به منزل

شوهر رفتند باید به تعلیم و تربیت فرزندان و نسل آینده مشغول شوند. «۱» همان طور که از این گفتار و نوشته های دیگر به دست می آید، ازدواج در این عصر یک مسئله دینی شده است. مردان و زنان دارای زندگی پاک و پاکیزه بوده و در اثر قرائت دعا و پیروی از اخلاق و هدایات زردشت، پله های تکامل را یکی پس از دیگری می پیموده به حدی که زنان می توانستند در برگزاری مراسم دینی با مردان شرکت کنند. یا خود به تنهایی به انجام این گونه کارها بپردازند، زنان حتی می توانستند اوقات معینی به پاسداری آتش مقدس پرداخته و نیز به شغل و کالت و قضاوت مشغول گردند. «۲» در این عصر و زمان مسائل طوری انسانی شده بود که هیچگونه طبقات و جنسیت مطرح نمی گردد، هرجا از روان مردان پاک و پرهیزگار سخن به میان می آمد، بلافاصله هنر و عرفان زنان نیز باز گو می گردید و همین طور ازدواجشان به صورت طبیعی شروع می شد: یکی از رجال مذهبی مراسم ازدواج را با قرائت دعا انجام می داد. سپس داماد دست عروس را می گرفت و هردو بالای تخته سنگ می ایستادند و مرد به زن می گفت: من مرد هستم و تو زن، من آسمانم و تو زمین، من و تو اینجا جمع شده ایم تا نسل و نژاد را گرامی بداریم. سپس آتش خانواده را طواف نموده، در آخر روی یک وسیله چرخ دار که توسط دو حیوان سفید کشیده می شد، می نشستند و در میان آواز خوانی و ساز و آهنگ به خانه جدید خود می رفتند و بدین ترتیب مراسم ازدواج پایان می یافت. «۳»

همین طور زردشت به پسران و دخترانی که می خواهند با هم پیمان ازدواج

۱ - همان مدرک صفحه ۴۵.

۲ - افغانستان بین الامس والیوم، فهمی محمد، چاپ عراق، صفحه ۲۱۶.

۳ - مجله صدف شماره ۸، سال دوم صفحه ۸۸.

ببندند، اندرز می دهد که : ای دختران وای پسران اینک بیاموزیم و آگاهتان کنیم، غیرت برای زندگانی پاک منشی بجوید هر کی از شما باید در کردار نیک از دیگری پیشی جوید و از این راه زندگانی خود را خوش و خرم سازد». در اوستا از لحاظ نظم به کار های دنیا و محکم ساختن یگانگی و جلوگیری از فساد اخلاقی در مورد زناشویی تأکید زیاد گردیده و این کار به خوبی ستوده شده است. «۱» با این مطالب که گفته شد ثابت می کند که زن در عصر زردشت در افغانستان جایگاهی رفیع داشته و با این که پیشرفتهای مختلف در زمینه، زراعت، بافندگی، دامداری و... صورت گرفته بود باز هم زن پیشتازی خود را داشت.

ب: زن افغانستان در عصر کنشکای کبیر

وقتی که انسان به عظمت مدنیت بامیان نظر اندازد، شکوه، صولت و تجمل بوداییان را در عصر کنشکای کبیر تصور می کند؛ سکوت شب که مخصوص شور انگیزی رهبانان بودایی است، در رابطه با شور نجوای آنها لحظه ی فکر میکند بعد در می یابد که زندگانی در محیط بامیان کیفیت عجیبی داشته است. جدار بزرگ که مانند خانه زنبور سوراخ خورده، هزاران چراغ و مشعل در آن ها افروخته می شده و وقت به وقت آواز سهمگین ناقوسی، در فضا طنین می انداخته و انعکاس آن معبد به معبد به دره فولادی ککرک صدها انداخته، به مفاک دره های دور دست هندوکش و کوه بابا ناپدید می شده است. به جهت همین شکوه، پیشرفت، آبادانی، مدنیت، رفاه انسانها و گواهی هنر عظیم دست ساخته بشر به شهادت تاریخ می تواند ادعا کرد: زن در روز گاری بودا موقعیت

مهم در جامعه افغانستان داشته و در تمام امور زندگی با مرد شریک بوده است. بطوری که این واقعیت را تندیس و مجسمه «شاه مامه» در بامیان و تصاویری که در اطراف آن دیده می شود واضح و روشن می سازد که زن در این سرزمین جایگاهی رفیع داشته و حضور آن در مینیاتور ها و نقاشی ها بسیار برجسته دیده می شود، و زنانی که در تصاویر نمایش یافته اند؛ چشمان آنها بادامی، مژگان آنها طویل و قابل انحناست. بعضی جزئیات لباس و زیور آلات، هنر قدیم مشرق را نشان می دهد. «۱»

در عصر و زمانی که برای زن، تندیس عشق، محبت و عاطفه تراشیده می شود؛ بامیان بلا شبهه، یکی از مجلل ترین مراکز دینی و صنعتی تمام آسیا بوده و علاوه بر تزئیناتی که قلم هیکل تراشان و خامه نقاشان در آنجا ایجاد کرده بود، معابد و طاق های مجسمه های بزرگ بودا با بهترین پارچه های ابریشمی و پرده های زربافت مزین بود. قسمت برهنه هیکل «۳۵ متری» «شامامه» مثل دست و پا و صورتش کاملاً از ورق طلا پوشیده بود و روز به روز در زیر اشعه زرین آفتاب چشم تماشا کننده را خیره می کرد. چنانچه در اثر حیرتی که به زوار چنینی دست داده، این مجسمه را در یاد داشت خود فلزی و از برنج تصور می کند! «۲»

در نزد توده ها «صلصال» نام بت ۵۳ متری و «شامامه» نام بت ۳۵ متری می باشد، از آنجائی که مرد تنو مند و پر قدرت می باشد و زن ظریف و نازک، مردم منطقه بت کوچک را نام زنانه و بت بزرگ را نام مردانه دادند و یکی را پادشاه و

۱ - آثار عتیقه بامیان در «هزارستان»، موسیو گودارو، خانم گودارو و پروفیسور هاکن، ترجمه احمد علی

خان چاپ ایران ۱۳۷۲، صفحه ۷۶.

۲ - همان مدرک صفحه ۲۶.

دیگری را ملکه تصور کردند، «همین اعتقادات و تلقیات افسانه ای مردم سبب شده است که مجسمه ۳۵ متری خونک بت را «شامامه» بنامند. چون مجسمه موصوف را پیکره یک زن انگاشته اند، برای آن اسم زنانه قائل شده اند.»^۱

موجودیت شاه مامه در بامیان، از نظر تاریخی، خالی از اهمیت روشنگرانه پیرامون هنر پیکر تراشی در سرزمین ما نخواهد بود. به ویژه بر اساس پژوهشهای باستان شناسان، تراش پیکره شاه مامه بر تراش پیکره صلصال قدامت دارد و این خود بر اهمیت تاریخی «شاه مامه» می افزاید. «۲» آن طور که تاریخ نشان می دهد؛ پیکره شاه مامه در قرن سوم میلادی مسیح، به دست هنر مندان تراشیده شده و پیکر صلصال در قرن پنجم میلاد مسیح، ساخته شده است و این جریان تاریخی ثابت می کند که یک دوره از تاریخ، زن در این سرزمین روی فرزندان حاکم بوده است. زن از دوران بودا و حتی قبل از آن جا یگاهی بلند داشته است. باید تعجب کرد حالا که ما در عصر علم، آگاهی و هزاره سوم قرار داریم، با چشمانی ناباور ناظر قتل عام و بریدن شاهرک زن باشیم که خون آن مظلوم به صورت ظالم شتک می زند، نه تنها در پیکره زن که بر تندیس او که صد ها سال قبل ساخته شده است نیز از روا داشتن هیچ ناروایی فروگذار نمی کنند. «نمیدانم آبانی که در عصر ماهواره و انترنت دست به انهدام مجسمه زن می زنند، با کدام دلیل و برهان خواهند توانست سندبرائت برای خویش فراهم آورند. شاه مامه تنها یک اثر هنری، در پیکره یک زن به شمار نیست، بلکه در عین زمان می تواند بیانگر فصلی از تاریخ سر زمین ما نیز باشد»^۳

۱ - مجله صدف شماره ۸، سال دوم صفحه ۸۸

۲ - مجله صدف چاپ پاکستان صفحه ۵۹.

۳ - همان مدرک صفحه ۵۹.

در ختم وافول دوران حکومت بودایی ها «کنشکا» و ظهور اسلام در خراسان، زنان در این سر زمین اهمیت خاص داشته اند که در ازمئه مابعد متأسفانه فاقد آن گردیدند. در حالیکه زن در آن عصر وزمان «حق حکمرانی و اشغال مقام شاهی را هم داشته است که در جامعه دارای کیش زردشت و خاندان ساسانی اخیر از اولاد خسرو پرویز بودان دخت پادشاه بیست و نهمین و آذرمی دخت پادشاه سی و یکمین این دودمان شاهی اند. و در حدود سال ۶۳۰ م مساوی ۵۹ به شاهی رسیده اند و از این در می یابیم که زن در جامعه زردشتی و غرب مملکت ما مقام بلند داشت. «۱» و همین طور در شمال کشور ما «بخارا» که در آن زمان مرز وجود نداشت و فرهنگ مشترک داشتیم ملکه ای حکم می راند و ۱۵ سال این زن هوشمند در این منطقه حکومت کرد. که به حقانیت مکتب اسلام پی برد و با سرداران اسلام خردمندانه صلح کرد که در همین رابطه «حبیبی» اظهار نظر می کند: «اوایل ظهور اسلام در خراسان مقام زن خیلی محترم و بلند و حتی در خور مقام شاهی و فرماندهی هم بود. «۲»

۱ - عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، چاپ سوم ۱۳۷۶، صفحه ۶۱۴.

۲ - همان مدرک صفحه ۶۱۵.



زن از ظهور اسلام تا حکومت غزنویان

اگر ما بخواهیم نظر اسلام را در رابطه با زن، روشن بدانیم باید وضع زن را قبل از اسلام مطالعه کنیم و در یابیم که اسلام چه جاذبه‌ی داشته که با احترام داشتن زن در میان اقوام و مذاهب مختلف قبل از ظهور اسلام، بازهم از طرف جامعه زن این قدر اسلام مورد استقبال و پژوهش قرار گرفته است؟

با اینکه حتی زنان قبل از اسلام در بین اعراب مقام و موقعیت بلندی داشتند، در فعالیتهای مختلف زندگی شرکت می‌جستند و حتی در مقام امارت و فرمانروائی نیز می‌رسیدند که نام چندین ملکه عرب از کتیبه‌های آشوری بدست آمده است، علاوه بر این در تاریخ لشکرکشی‌های زمان پیغمبر زنی به نام "ام قرفه" بعنوان ملکه قبیله دیده می‌شود. «۱»

یک دسته آدم های کم مطالعه، اعراب را قبل از ظهور اسلام متهم به زن ستیزی می کنند، بر عکس نظر اینها، زنان عصر جاهلی با مردان نشست و بر خاست می کردند، رسم حجاب و جدائی زن و مرد معنا و مفهومی نداشت. آنها با رویی باز در کمال آزادی در اجتماع و در مجالس حاضر می شدند، با مرد اجنبی بدون هیچگونه اضطراب و تشویش صحبت می کردند و از میهمانان خود بدون هیچگونه خجلت و کمروزی پذیرائی می کردند و همان طور که او قدر و قیمت خود را می دانست آنهائی هم که در محیط او بودند به وی احترام می گذاشتند و با نظر پاک و بی آلایش به او نگاه می کردند. «۱» وقتی که تاریخ و ادبیات عصر بدوی را مطالعه کنیم؛ برابری و همسانی زن و مرد و شرکت زنان در کلیه کار های زندگی و عدم جدائی زن و مرد دیده می شود و این جایگاه را، زن بدوی از عفت و پاکدامنی بدست آورده است و در واقع این عفت هم ثمره آزادی خواهی و استقلال طلبی آن روز عرب بود؛ زیرا زنی که با استقلال و آزادی خو گرفته تحمل ننگ و عار را نمی تواند و بر عکس زنی که در بستر ذلت و اسیری غنوده و باقید و پرده مقید گشته، زود تن به خواری می دهد. «۲» و دلیلش هم این است که از خود شخصیت مستقل ندارد و خوبی و بدی شان مربوط به دیگران است و بدون جهت حافظ منافع دیگران بودن معنا ندارد و هر کاری، وقتی معنا و مفهوم پیدا می کند که خود انسان، در آن منافع داشته باشد و خود را شریک احساس نماید و پس از آن فداکاری می کند.

زن بدوی گرچه در جامعه عرب قبل از اسلام، پاسدار و نگهبان کانون

خانواده بود، لکن مطیع و فرمانبردار محض مرد نبود. در واقع زنان عرب در

۱- همان مدرک، ص ۱۷۳

۲- همان مدرک، ص ۱۷۶

دوره جاهلیت از خود استقلال و اراده داشتند. دارای آزادی و مقام بودند و عده ای از آنان در جنگ، سیاست، ادب، شعر، تجارت و صنعت بنام بودند که: از نامی ترین آنها سلمی دختر عمر از زنان قبیله بنی عدی بن نجار است که این زن بلند همت، با شوهر خود شرط کرده بود که اختیار همه چیز در دست خود او باشد و به محض اینکه از شوهر خلاف می دید او را تنبیه می کرد غالباً مردان عرب در دوره جاهلیت، اختیار ازدواج را به خود دختران واگذار می کردند و بدون رضایت دختران به زناشویی آنها رضایت نمی دادند. زنان قریش از سایر زنان بر شوهران خود مسلط تر بودند و به مردان تحکم می کردند. بسیاری آنها در جنگ ها شرکت می جستند و مردانه، وارد میدان می شدند. «۱» و همین طور در روابط اجتماعی میان زنان و مردان باقی اعراب، حجابی وجود نداشت و ارتباطات میان آنها به نگاهی کوتاه پایان نمی گرفت. بلکه مردان و زنان به گفتگو می پرداختند و گاه در جامعه عرب آنوقت دیده شده است که: زنان با شرافت می نشستند و مردان به دیدن آنها می رفتند و با آنها به صحبت می پرداختند. زنانی چون ام عماره انصاریه دختر کعب انصاری وام حکیم دختر حارث، خنساء، جلیله، خرنقا و نبشه از شاعران معروف و نام دار دوره جاهلی به شمار می آیند. شعرای دیگر به نزد آنان می آمدند و شعر خود را می سرودند تا از جانب زنان شاعره، مورد ارزیابی قرار گیرد. پس از اسلام سکینه دختر حسین بن علی علیه السلام از جمله همین زنان به شمار می آید که به نقد و بررسی اشعار دیگران می پرداخت «۲» و مبارزه اش را از همین راه دنبال می کرد

۱- جرّجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، جلد اول، چاپ تهران: انتشارات امیر کبیر ترجمه علی جوهر کلام

و مخالفان پدرش را در اجتماع رسوا نموده، حقانیت آن امام خونین کفن را ثابت می کرد.

همین طور در صحنه اقتصادی و تجارت هم، زن در بین عربها کم نبودند که می توان؛ زن باتدبیر و سیاست مدار "خدیجه" دختر خویلد که خرد مند، کاردان، باعفت و ثروتمند بود، مردان درستکار و پاکدامن را برای رسیدگی به کار های خود و انجام بازرگانی اجیر می کرد و با آنان قرار داد می بست و او پیش از بعثت، درستی و امانت داری پیغمبر اکرم را شنید و از اخلاق حمیده آن وجود مبارک آگاه شد و از آن حضرت خواست که سر پرستی تجارتش را بعهده گیرد و آن حضرت تجارت را بطور مطلوب و با امانت انجام دادند. خدیجه کبری به آن حضرت پیشنهاد ازدواج داد، حضرت پذیرفت و با او همسر شد. «۱» مرحوم زرینکوب در این رابطه می فرماید: خدیجه تنها زن بازرگان عرب نبود، زنان زیادی نیز بودند که به کار تجارت اشتغال داشتند، مادر ابوجهل به تجارت عطریات مشغول بود و زن ابو سفیان با شامیها معامله تجاری داشت. «۲» و زنان اشراف همانند مردان اشراف از جایگاهی بلند و رفیع اجتماعی برخوردار بودند و در تمام مسائل وحتى جنگ و صلح، حضور چشم گیر داشتند و به هیچ صورت خود شان را از مردان کم نمی دانستند.

بنا بر ادعای بالا، بی مناسبت نیست که در اینجا به موضوع «زننده به گور کردن» دختران که سابقه طولانی در جامعه عرب نداشته و فقط اندکی پیش از اسلام، در میان اعضای کدام قبیله بی چیز و فقیر از یکی دو قبیله بدوی، همانند باقی مردمان دیگر سرزمین معمول شده بود، اشاره شود: «زننده به گور کردن

۱- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۷۲

۲- عبدالحسین زرین کوب، بامداد اسلام، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر ص ۱۲

دختران بر خلاف آنچه که شایع است نه بخاطر ناموس پرستی و تعصب شدید و نه بجهت بی مقداری و کم اهمیتی دختران در جامعه بدوی بوده است بلکه علت اصلی این کار، فقر شدید و بی غذایی بوده است. چنانچه قرآن در این باره می فرماید: فرزندان خود را از ترس بی چیزی نکشید ما روزی آنها را می دهیم. کشتن فرزند خطایی بزرگ است. «۱» از خطاب قرآن شریف این طور پیداست که زنده به گور نمودن مخصوص دختران نبوده بلکه اعراب و غیر اعراب به خاطر ترس از فقر و تنگدستی فرزندان خود را زنده به گور کرده و دیگر زنده به گور کردن دختران در جامعه عرب سابقه طولانی مثل خیلی از جوامع نداشته و دلیل بر این مدعا این است که قیس ابن عاصم، رئیس قبیله بنی تمیم که بانی این عمل می باشد و رسم زنده به گور کردن دختران را رایج کرده بود، در زمان پیامبر در قید حیات بود و حتی به آن کهولت سنی نرسیده بود و از آن طرف «رسم زنده به گور کردن دختران دوام زیادی نداشت. شخصی به نام صعصعه بن ناجیه علیه این سنت قیام کرد و سر انجام منسوخ و متروک شد. «۲» بنا به نوشته جرجی زیدان علت زنده به گور نمودن قیس دخترانش را، بر خاسته از این حادثه بوده است که: «قبیله بن تمیم که زمانی بر نعمان پادشاه حیره باجگزار بوده است از فرمان نعمان سر پیچی کرد. نعمان زن و فرزندان آنها را اسیر نمود و در میان جوانان قبیله خود تقسیم کرد. از قبیله بنی تمیم کسانی پیش نعمان اعزام شدند و تقاضای آزادی اسیران را کردند و نعمان جواب داد: دختران شما شوهر کرده اند ولی من آنها را آزاد می گذارم، هر کدام خواستند می توانند پیش پدرانشان برگردند و هر که نخواست می تواند نزد شوهرش اینجا بماند همه

۱- زن در تاریخ، ع نوابخش. ص ۱۷۷، گرفته شده از سورة الأسراء آیه ۳۳

۲- همان مدرک، ص ۱۷۹

دختران، شوهران را رها کردند و به قبیله خود برگشتند، تنها دختر قیس بن عاصم شوهر خود را رها نکرد و پیش او ماند. قیس از کردار دخترش سخت خشمگین شد و نذر کرد؛ پس از آن اگر صاحب دختری شود، زنده به گورش کند و همان طور هم کرد و مردم قبیله از او پیروی کردند «۱» از این تکه تاریخی نتیجه می گیریم که زنده به گور نمودن دختران در جامعه عرب آنقدر سابقه نداشته است. دلیل دیگر که زن در جامعه عرب در بند و منفور نبوده، شرکت نمودن زن در مسائل اجتماعی بوده است. زن عرب در صدر اسلام از دو طرف، اسلام و کفار در همه زمینه ها دوش به دوش مردان قرار داشت. حتی در میدانهای جنگ هم حاضر بودند. در جنگ "احد" از دو طرف، زن به صورت بسیار فعال شرکت نموده بودند. از طرف دیگر هنده همسر ابو سفیان رهبریی یک دسته از زنان را داشت که مردان جنگجو را خطاب قرار داده این شعر مهیج را می خواندند:

اگر پیش روید، هم آغوشتان می شویم و تشکهای نرم برایتان می
گسترانیم

و اگر باز پس آئید، از شما دور می شویم آنوقت دیگر از عشقمان اثری
نخواهید یافت «۲»

هنده در میدان جنگ گوش و بینی مسلمانان را با دست خود قطع کرده و از آنها یک گردنبند درست کرده به گردن خود آویزان نموده و با آن در میدان جنگ رقصید و لشکریان خود را تشویق نمود و همین طور در قشون قریش، زن دیگری بود به نام «عمره علقمه».

۱- همان مدرک، ص ۱۷۸

۲- همان مدرک، ص ۱۸۳

این زن در جنگ احد قهرمانی فوق العاده از خود بروز داد وقتی که لشکر قریش از دست مسلمانان شکست خورد و رو به فرار شد عمره علقمه فریاد می زند؛ کجارت غیرت و همت شما! اگر از عهده یک مشت مسلمان بر نمی آئید برای چه استقامت می کنید تاکشته شوید! شما به خیمه ها بروید و خیمه داری کنید، ما زن‌ها به میدان جنگ می رویم آن روز مسلمانان توانستند، نه مرتبه پرچمدار ارتش قریش را به قتل برسانند بالاخره «عمره علقمه» خم شد و پرچم را از کنار آخرین پرچمدار مقتول برداشت و شمشیر او را هم به دست گرفت و به طرف سپاهیان اسلام به راه افتاد و زنهای دیگر از او تبعیت کردند و مردهای قریش وقتی چنین چیزی دیدند، به غیرت آمدند و به مسلمانان حمله بردند. «۱» و مسلمانان را به شکست وادار کردند.

از مسلمانان در جنگ احد، زنان زیادی شرکت کرده بودند که از آن جمله ام ایمن بود. او مجروحان را در مان می کرد و به تشنگان آب می رساند و دیگر نسبیّه دختر کعب مشهور به ام عماره زن قهرمان، جنگجو و چابک سوار شرکت داشت و او در راه پیروزی اسلام شمشیر می زد، در این پیکار دوازده زخم بر شانه و بدن او وارد آمد و یک دستش قطع شد. ام سعد دختر سعد بن ربیع می گوید: «از نسبیّه سؤال کردم؛ از جنگ احد به من بگو! او در جوابم گفت: مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند و هر کدام به سوئی رفتند، درنگ را جایز ندانستم، دست به قبضه شمشیر بردم، همانطور که مشغول شمشیر زدن بودم، پیشروی می کردم تا اینکه به نزدیک رسول خدا رسیدم»

در آن روز، هم شمشیر می زدم و هم با تیر و کمان تیر اندازی می کردم و

به اندازه یی نبرد کردم که این زخمها را که می بینی بر شانه ام وارد آمده است. ام سعد از نسیبه می پرسد: این زخم ها را کی به تو زد؟ گفت: آنگاه که مردم از طرف پیغمبر پراکنده شده بودند، پسر قمیشه فریاد می زد و می گفت: محمد کجاست؟ محمد کجاست؟ مرگ بر من اگر او را نکشم! از پیغمبر دفاع کردیم. در همین گیرودار این زخم ها به من وارد آمد. من هم چندین ضربه به او زدم ولی از آنجایی که او دو زره پوشیده بود شمشیرهای من در او اثر نمی کرد. در این رابطه از پیامبر نقل شده است که: «در روز جنگ احد به هر طرف نگاه می کردم، می دیدم، نسیبه مشغول نبرد است و از من دفاع می کند.»^۱ دفاع نسیبه از پیامبر و مکتب اسلام به حدی قهرمانانه است که او در تاریخ اسلام، به عنوان اسطوره مقاومت و فداکاری مطرح گردیده و هر وقت مسلمانان به نام نسیبه برسند یکبار تمام مظلومان و قهرمانان تاریخ اسلام تداعی می گردد و نسیبه سمبل زن مسلمان است که در راه مکتب و عقیده اش تمام زندگی خود را از دست داده است و باز هم شمشیر را بدست گرفته از ارزشهای اسلام دفاع می کند! و همین طور شیرزنان دیگری هم بودند که از اسلام جانانه دفاع می کردند و حتی شهید هم شدند. و زنان زیادی در صدر اسلام به پیامبر ایمان آوردند که اولین مسلمان در مکتب اسلام زن است "خدیجه". و اولین شهید در راه اسلام هم زن است "سمیه". وقتی که شمار مسلمانان به ۷ نفر رسید ۳ نفر آنها زن بودند و زنان مسلمان در تمام امور مسلمین شرکت می کردند و نظر می دادند و هیچگونه طبقات و تبعیض در میان نبود و حتی زنان مسلمان در دوره خلفای راشدین نیز مانند عصر پیامبر با آنها برخورد می شد و حرمسرا را هنوز نشناخته

۱- دکتر احمد بهشتی، زنان قهرمان، جلد اول، چاپ دوم، تهران، انتشارات آتین جعفری سال ۱۳۵۰ ص

بودند آنان با رویی باز، همچنان همراه مردان در اجتماع ظاهر می شدند و در مجالس مذهبی و اجتماعی و سیاسی شرکت می کردند و گاهی به وعظ و خطابه نیز می پرداختند. بهترین نمونه در این رابطه فاطمه «س» دختر محبوب و مبارز پیامبر «ص» و عایشه «رض» زن سیاست مدار و اندیشمند پیامبر و دختر حضرت ابابکر «رض» است و همین طور زینب کبری دختر امام علی «علیه السلام»، فاطمه صغری دختر امام حسین «علیه السلام» و اسماء دختر ابابکر خلیفه اول و مادر عبدالله بن زبیر و صدها زن مبارز و اندیشمند دیگر است.

با توضیحاتی که داده شد، دریافته ایم که زن در جامعه عرب از اعتبار و موقعیت بالا برخوردار بوده و این طور نبوده که صرف زن به جرم زن بودن درحقیقت ظلم گردد و زن به خاطر رفع ظلم و جلوگیری از زنده به گور کردنش به اسلام پناه آورده باشند و از روی ناچاری جذب اسلام گردیده باشند. اسلام در آن زمان جاذبه بی داشت که تمام انسانها به خصوص «رعیت» گرویده او می گردید. چون اسلام که گم شده بشریت بود در آن عصر؛ مساوات، برابری، برادری و عدالت اجتماعی را مطرح کرد و دیوار شوم طبقات و تبعیض را از میان برداشت و اولتر از همه رهبران خود، عدالت خویش را حاکم نمودند و از آنجایی که مردم از بی عدالتی حکام و طبقات و تبعیض در جامعه به ستوه آمده بودند به اسلام گرویده شدند. چون زندگانی اجتماعی مردم که از قرنهای بر پایه طبقات مختلف المنافع استوار بوده، جامعه را به دو گروه راعی و رعیت تقسیم می کرد؛ گروه راعی اعم از فنودال راعیان و اشراف متکی به نسب و مال و صاحب اختیار رعیت بوده و گروه دوم نیز خودش را تابع و خادم گروه اول می دید. در حالی که آنها می دیدند که اسلام مروج مساوات عمومی و عدالت

اجتماعی است، افسر و افراد، راعی و رعیت در یک خوان، نان می خورند و در یک صف عبادت میکنند و غلامان به افسری میرسند و حتی غلام سیاه سخنگوی اسلام شده است و این روش برای توده دلچسپی و جاذبه فوق العاده داشت و آن ها را امید وار به آینده می ساخت.

با آمدن به اسلام پایه های یک نوع ارزش جاهلی که در واقع ارزش نبود از بین می رفت و اصالت خون و مال که جامعه در آن وقت به آن دو رکن استوار بود تخریب و بی اعتبار می شد؛ طبقه بندی و تصنف اجتماعی که بسیار شدید و نفوذ ناپذیر بود و فرد نمی توانست به طبقه بالاتر و یابه صنف دیگر شامل شود، راه پیدا می کرد و تعصبات از بین می رفت؛ مقام دولتی و اشرافیت که بشکل میراثی متعلق به چند خانواده انگشت شمار بود نابود می گردید. به همین خاطر است که محققین مسلمان می گویند:

اسلام باظهورش بر انسانها وبه خصوص رعیت منت گذاشت، جامعه طبقاتی را از بین برد و تمام بشریت را یک موجود دانسته و رعیت را همسان و همشأن راعی شمرد و به او شخصیت داد و با تحکیم موقعیت انسانی او رابطه اش را باهم تغییر داد. رابطه راعی و رعیت را که تا آنزمان، رابطه برتر با فروتر بود از این حالت بدر آورد و آنرا پیوند دوستی و مهربانی و مایه رحمت گردانید و عین همین برنامه را در رابطه بازن تطبیق نمود و حتی فرزند دختر را مفید و ارزشمند معرفی کرد: «خیر اولاد کم البنات «۱»» بهترین اولاد شما دختران می باشند.

با این برخورد فطری و عادلانه اسلام؛ بردگان، زنان و مستضعفین دسته

دسته به اسلام روی آوردند، از عدالت اسلام بهره مند گردیدند و دامنه حکومت اسلام گسترده شد و این موج تا در خراسان زمین رسید. رهبران و هادیان واقعی اسلام که عدالت را در جامعه حاکم کرده بودند و مؤمنین را از خود مقدم می داشتند از بین رفته بودند و مرکز اسلام به دست یک عده آدم های نا اهل قرار گرفته بود که نظر آنها از دایره شکم وزیر شکم فراتر نمی رفت.

متأسفانه مسلمانان وقتی در بلاد خراسان حاکم شد، شخصیت ها و افراد اولیه که بدست مبارک پیامبر ایمان آورده بودند و شیرینی عدالت حکومت اسلامی را چشیده بودند، اکثراً در صحنه نبودند که دوران حکومت پیامبر و خلفای اربعه را بیاد نداشتند. به همین خاطر حکام اموی و عباسی هر کاری که می کردند از طرف مسلمانان ملامت و سرزنش نمی گردیدند. هر روز که می گذشت مردم از نظر اخلاقی رو به انحطاط می رفت و در واقع آب از سرچشمه گل آلود شده بود.

امرای اموی، به جای این که اسلام راستین را تبلیغ کنند، مسائل طبقاتی، بی بند و باری، نژادی و خانوادگی را تبلیغ و رواج می دادند؛ به همین خاطر مردم مسلمان افغانستان شیرینی عدالت اسلام را به صورت درست و صحیح نچشیده اند که هیچ، بلکه از طرف حکام اموی و عباسی، کم لطفی های فراوان دیدند و این حاکمان آنقدر بر مردم ظلم کردند که مردم مجبور گردیدند در همان سالهای اول نفوذ اسلام در خراسان علیه اینها قیام کنند و به خاطر دفاع از خودشان جنبشهای آزادی خواهی به وجود بیاورند. چون خراسان هیچگاه فشار حکومت اموی ها را در خود ندیده بود و مردم آنجا از آزادی بالای بر خوردار بودند و زنان خراسانی قبل از حکومت اموی، پا در مراحل بالای اجتماعی گذاشته

بودند؛ دارای فرهنگ و عنعنات مخصوص بودند و در یک فضای بسیار آزاد پرورش و تربیت می شدند و به همین خاطر اکثر فرمانروایان با استعداد و با ذوق این سرزمین زن بود.

از آنجایی که حکام اموی و عباسی آدم های زن باره و پلید بودند از زن فقط عیاشی و شب نشینی می خواستند که اعمال این آدم های بی خرد را تاریخ به این صورت ثبت کرده است: «در هنگامیکه اعراب از طرف غرب به این سرزمین تاختند؛ و زنان را در جمله اسیران جنگی می گرفتند، چون این زنان دارای فرهنگ و ثقافت خاصی بودند، و از حسن و ادب انسانی و شعایر نیکو نیز بهره داشتند، به دربارهای خلفا و امرای بزرگ عرب رسیدند، و بسا از خلفای اموی و عباسی که از بطن همین زنان خراسانی و عجمی اند. مثلاً یزید بن ولید اموی «۱۲۶» هـ ۷۴۳» از بطن زنی بود که قتیبه فاتح عربی او را در صغد شمال خراسان به غلامی گرفت و به حجاج فرستاد، و حجاج او را به ولید بن عبدالملک داد که یزید از او زاده شد.» «۱» اموی ها به نام اسلام، چنان ظلم و فساد کردند که دربار و خانه های امراء و سرداران اموی پر از اموال و جواری ملل مختلف بود. «عبدالله بن طاهر بوشنگی ۴۰۰ دوشیزه نوجوان را به خلیفه بغداد از خراسان فرستاد، در حالیکه او چهار هزار جاریه مدخوله دیگر هم داشت و مادر جعفر برمکی را ۴۰۰ کنیز دوشیزه نوجوان بود و هارون الرشید خلیفه دو هزار جاریه داشت و از این جواری برخی چنان بودند که قیمت ایشان تا یک میلیون دینار میرسید، و جعفر برمکی کنیزی را به چهل هزار دینار خریده بود.» «۲»

۱- عبدالحی حبیبی: افغانستان بعد از اسلام ص ۶۱۷، چاپ ایران.

۲- همان مدرک. ص ۶۱۷

در سنه ۱۵۰ هـ ۷۶۷م، چون بادغیسی در قلب خراسان بر خلاف سلطه عباسیان شورش نمود، و در سنه ۱۵۱ هـ گرفتار و در بغداد کشته شد، یک دختر این مرد بزرگ خراسانی را که در کانون فرهنگ، پرورش دیده بود، و مراجل نام داشت خلیفه هارون الرشید به زنی گرفت که مادر مأمون خلیفه معروف عباسی می باشد. «۱» خراسان در دوران حکومت اموی و عباسی، شدید ترین تبعیض را دید و در واقع تفاوت طبقات و تبعیض نژادی در بین مسلمانان در همین عصر راه پیدا کرد. معاویه به صورت بخشنامه، به تمام عمال خویش اطلاع داد که برای عرب و بخصوص بنی امیه حق تقدم قائل گردند و بخشنامه را به این صورت به «زیاد ابن ابیه» که از طرف آن حاکم خراسان بود نوشت: «مراقب عجم باش و آنان را همپایه عرب قرار مده، عربها می توانند از آنان زن بگیرند، اما آنان حق ازدواج با زنان عرب را ندارند. عربها از آنها ارث می برند، اما آنان هرگز. در محبس بر آنها سخت بگیر و در جنگ ها باید در صف اول بکار گرفته شوند و به کار های پست آنان را بگمار و کارهای مهم را بر آنان واگذار. آنان حق امارت بر عرب را ندارند و نباید پیش روی اعراب راه بروند و یا در صف اول بنشینند. «۲»

این بخشنامه معاویه، ضربه مهلکی بر پیکر اسلام وارد کرد، منشأ اصلی اختلاف و تجزیه حکومت یکپارچه اسلامی گشت و مناطق خراسان دارای حکومت های کوچک و قبیله ی گردید. چون هیچ ملیتی و قومی حاضر نیست فوق و سیاست قوم و نژاد دیگر را بپذیرد. مردم خراسان اسلام را پذیرفته بودند . نه عرب را «اسلام از آن جهت مقبول همه ملتها بود که علاوه بر سایر

۱- عبدالحی حبیبی: افغانستان بعد از اسلام ص ۶۱۷ چاپ ایران گرفته شده از تاریخ تمدن اسلام.

۲- استاد یزدانی: حسینی، پژوهش در تاریخ هزاره ها، ج ۱، ص ۴۹، چاپ ایران

مزایایش، رنگ قومی و نژادی نداشت، جهانی و انسانی بود. ایرانیان و همچنین سایر مسلمانان غیر عرب به هیچ وجه حاضر نبودند سیاست عرب را بپذیرند: «۱» به همین خاطر ابو مسلم خراسانی، قهرمان ضد ظلم و استبداد امویها به مقابله برخاست و در این قیام، او را مردان وزنان آگاه و روشنفکر، همراهی می کردند که از آن جمله «عابده عصر و ولیه دهر» بی بی ستی از یاران ابو مسلم بود و او با همسر خویش ابو نصر، عیاری می کردند و با فداکاری تمام از مظلومین دفاع نموده، ظالمین را سر جایشان می نشاندند.

در آخر دری از غیبت بروی بی بی گشوده شد و از خلق گوشه گرفت و متوجه راه حق شد تا کارش بالا گرفت و در سال ۱۵۸ هجری وفات یافت. قبرش در بازار خوش سمت جنوبی نزدیک چهار سوق واقع است و اهالی هرات پیوسته زیارت او میروند و خاکش را تریاق مجرب گفته اند و در ایام خلافت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا، بر سر قبر او عمارتی و مسجدی عالی بنا نمودند. «۲»

پس از دوره اموی و عباسی جهان اسلام بخصوص خراسان گرفتار جنگ های منطقه ای، نژادی و عقیدتی شدند که پایه گذار آن در گیری، همین دو خانواده بودند.

کم کم زلزله فکری که در خراسان رواج داده شده بود فروکش کرد. منطقه رو به آرامش رفت و «زبان دری» در دوره سامانی منکشف گردید و آثاری در نظم و نثر دری این زبان بمیان آمد. تفسیر طبری مثل تاریخ طبری و کلیله و دمنه، در زبان دری ترجمه شد، عجایب البلدان ابوالمذید بلخی، شهنامه مشهور

۱- شهید مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۴۰۳.

۲- رساله مزارات هرات واعظ هروی فکری سلجوقی ص ۱۲.

منصوری، شهنامه منظوم مسعودی. حدود العالم جورجانی و کتاب الابنیه فی حقایق الادویه هروی تألیف گردید. شعرانی چون شهید بلخی، رودکی بخارائی، دقیقی بلخی و رابعه بلخی و ده ها نفر دیگر ظهور نمود، نمونه کامل نثر دری آن روز هم تاریخ بلعمی و کتاب حدود العالم است که در آن لغت دری بر لغات عربی فزونی و چربی داشت فلاسفه و علمای این دوره از پیش قدمان علمی دوره اسلامی خراسان هستند؛ از قبیل ابوزید بلخی. ابو سعید سجزی، ابو سلیمان منطقی، ابو جعفر هازم و ابوالوفاء جوزجانی و غیره. در علوم دینی؛ ابو سلیمان بستی، ابو حاتم بستی، محمد بن الکتاب و غیره. از همه مشهورتر محصول قرن نهم و دهم، ابو نصر فارابی و ابن سینای بلخی است.»^۱ این مطلب به خوبی نشان می دهد که زنان افغانستان، در گذشته هم در ردیف مردان نبوده اند. با این همه پیشرفت و پرورش شخصیت های خوب در جامعه باز هم می بینیم که زن حضور خوب ندارد. تنها زنی که حضور دارد رابعه است. او هم به دست آدم های نژاد پرست و بی منطق به شهادت می رسد که پس از قرن ها هنوز هم ضجه رابعه شهیده در زیر شلاق دشمنان انسانیت، از خرابه های بلخ شنیده می شود. گر مابه بلخ از خون معصومانه اش هم چنان جوشان و جاری است. فواره و شتک خون را بعه، صورت جلادان را در تاریخ سیاه، سنگدل و بی عاطفه، معرفی کرده است.

رابعه قزدادی بلخی: پدرش کعب نام داشت، در بلخ متولد و پرورش یافت. وی اولین شاعره زبان فارسی است که همعصر شاعر شهیر زبان فارسی؛ رودکی بود و در نیمه اول قرن چهارم در بلخ حیات داشت. پدر او شخصی فاضل و

۱- مرحو غبار میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۰۷، جلد ۱، چاپ ایران.

محترم بود. در دوره سلطنت سامانیان در سیستان در ساحات قند هار و بلخ حکومت می کرد.

تاریخ دقیق تولد رابعه در دست نیست و لی پاره ای از جریانات زندگی او معلوم است. رابعه در جشنی که برادرش حارث به مناسبت بر تخت نشستش بر پاکرده بود غلام او، "بکتاش" را دید و عاشق وی شد. پس از چندی دایه خود را از این عشق آگاه کرد و او را با نامه ای که برای بکتاش نوشته بود، نزد وی فرستاد. بکتاش نیز با دریافت نامه عاشق او شد. از آن پس رابعه هر روز غزلی می سرود و به بکتاش می فرستاد. روزی به رودکی برخورد و باهم مشاعره کردند. رودکی در مجلس امیر بخارا که اتفاقاً حارث نیز در آنجا بود، شعری از رابعه خواند و بی آنکه از حضور حارث آگاه باشد، گفت: این شعر سروده دختر کعب است که عاشق غلام برادر خود شده است؛ حارث چون چنین دید، منتظر فرصتی ماند تا خواهرش را مجازات کند؛ بکتاش نامه هایی را که از رابعه می گرفت، در صندوقچه ای می نهاد. تا این که یکی از دوستانش به امید یافتن جواهر، صندوقچه را گشود و چون به عشق آن دو پی برد، نامه ها را به حارث نشان داد؛ حارث نیز خشمگین شد و به فرمان او بکتاش را در سیاه چالی به بند کشیدند. رابعه را نیز به حمامی بردند و در آنجا رگ دو دستش را زدند. رابعه در دم مرگ، غزل هایش را باخون خود به دیوار حمام می نوشت تا جان داد. چون خبر به بکتاش رسید، از بند گریخت و به سراغ حارث رفت و سراز تنش جدا کرد، بعد بر سر گور رابعه رفت و با دشنه خود را کشت و این عشق سوزان، به این تراژدی به پایان رسید. ولی اسطوره عاشقان گردید. شاید عده محدودی باتنگ نظری تمام، عشق دختری صاحب جمال و کمال را به غلامی چون

بکتاش، پارسایانه تلقی نکنند، نوع خطا کاری و بی مبالاتی تلقی کنند. اما مؤرخین، صاحب نظران، عرفا و سخنوران بنام زبان فارسی دری، هرگز در پی محکومیت او بر نخاسته اند و عشق او را از نوع عشقهای آلوده و پست نیانگاریده اند. بلکه گفته اند: رابعه، بهره یاب از معرفت اهل سراسر و رهیدگی از چرخ هستی را، اندرزمی دهد. با دلدادگی به هوا و هوس، میانه ندارد و او سالک واقعی است. اگر چه بی خردان در باره او، نکته ها و گفته های تحقیر آمیز و ناخوش آیند گفته اند و رابعه همیشه از طرف آدم های ظاهر بین، با واژه هایی که بار منفی دارند یاد می گردد؛ با اینکه رابعه در ادب فارسی نماد زیبایی است: گویند رابعه بلخی بسیار زیبا بود که به همین خاطر در لغت نامه ادب فارسی کنایه از زیبا رویی بسیار وی شد. شیخ فرید الدین عطار، عارف، شاعر و سخنور بی بدیل سده هفتم هجری در مثنوی الهی نامه خویش داستان عشق خونین این شاه بانوی قلمرو شعر، عشق و شهادت را طی «۴۲۲» بیت و به روایتی «۴۲۸» بیت چنان سوزناک و عاشقانه بیان داشته است که کمتر داستان عاشقانه ای می تواند با آن برابری کند.

دعوت من بر تو آن شد که یزدت عاشق کناد

بریکی سنگین دلی نا مهربان چون خویشتن

تا بدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشتن

چون به بحر اندر پیچی پس بدانی قدر من

«شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله تعالی سره گفته است که: دختر کعب

عاشق بود بر غلامی اما پیران همه اتفاق کردند که این که او می گوید نه آن

سخن باشد که بر مخلوق توان گفت، او را جای دیگر کار افتاده بود. همین

مسائل بود که در دورانی که جامعهء بسته و محدود بلخ، زن را اجازه بیرون رفتن از خانه نمی داد و برای زن نقشی جز نقش یک ملعبه و کنیز قایل نبود رابعه در مقابل تمام طبقات و نژاد گرای ایستاد و تمام آنها را به مبارزه دعوت کرد. «۱»

و اینجا بود که نام رابعه باتراژدی خون آلود گره خورد و عصیان او تمام طبقات را در هم کوبید و نژاد پرستان را به مسخره گرفت و برای آنها گفت: «انسانیت بالاتر از همه چیز است. و همین طور فکر پلید باقی طبقات اشرافی را جانانه نقد نموده است.

نقش زن از حکومت غزنویان تا حکومت تیموریان هرات

از آنجایی که در یک دوره طولانی اقوام ترک در منطقه و سرزمین ما حاکم بودند، ارتش پر قدرت، حکومت با نظم و در بارهای مجلل و باشکوه داشتند، صفاریان در سیستان، سلجوقیان در کرمان و غزنویان در غزنی حکم می راندند. بین ترکان وحدت و یگانگی بسیار خوب وجود داشت ادبا و شعرا، میان دربار غزنه و دربار کرمان و سیستان آمد و رفت می کردند و به همین جهت است که در میان اشعار عثمان مختاری، به قصایدی بر می خوریم که در مدح امرای صفاری، سلجوقی و غزنوی سروده شده است. و این پیوند و علقه علاوه بر مسائل فرهنگی از طریق ازدواج «جوهر خاتون بنت ملکشاه معروف به مهد عراق «عروس» عراق بامسعود» و دهها پیوند بین شاهان و شاه زادگان ترک، خویشاوندی و تفاهم بر قرار گردیده بود و ترکان در زیر سایه وحدت خویش در منطقه حکومت می کردند.

در این دوران طلایی اقوام ترک، مرد و زنش جهت تکامل و رشد جامعه تلاش می کردند و بخصوص زنان ترک در افغانستان، فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی نظامی چشم گیری داشتند و برای مردان این قبیله همکاران خوبی بودند و امور خانه داری و مراقبت از چهار پایان، دوشیدن شیر، ریشتن پشم، دوختن و ساختن لباس و به عهده زنها بوده به همین خاطر در جامعه آن روز ما، زنان موقعیت نسبتاً ممتازی داشتند بلکه به آنها حق و حقوق مساوی قائل بودند. با اینکه «در نظام اجتماعی ترک اگر چه مرد به عنوان چوپان و دامدار، نسبت به زن تفوق داشت، زن نیز به جهت نقش مؤثرش در امر تولید از پایگاه اجتماعی برتری برخوردار بود. بنا بر این، میزان برتری مرد نسبت به زن چشم گیر نبود و مردم هرگز زن را موجود غیر لازم نمی دانستند. به خاطر رابطه صحیح و سالمی که بین زن و مرد وجود داشت، مردان از حسودی و سوظن نسبت به زنان خویش بر کنار بودند و هرکسی به زن شوهر داری حرف زشت می زد او را پست و رذل می دانستند.» و همین طور «زن ترک به هنگام جنگ سلاح در دست می گرفت، بچه کوچکش را در گهواره جلو اسب محکم می بست و با دشمن قبیله همراه مردان می جنگیدند.»^۱ و تا این اواخر، حتی در دوران تجاوز روسها زنان اقوام مختلف ترک چه هزاره، ازبک، ترکمن، و آیماق در مقابل دشمن مشترک می جنگیدند که می توان صدها زن مجاهده را نام برد که جانشان را در راه جهاد از دست داده و در سنگر ها به شهادت رسیدند و یا قهرمانانه غازی شدند. در دوران صلح زنان ترک کارشان دوشیدن حیوانات شیری، درست کردن مسکه، قروت، پنیر و دباغی پوست حیوانات

ودرست کردن از آن؛ کفش، پوتین، ماسی و ریسمان و دهها وسایل دیگر بود. نمد می مالیدند، خانه های صحرایی را با آن می پوشانیدند و اسباب و وسایل و لوازم خانه از آن درست می کردند و همین زنان هنر مند و با ذوق ترک هنگامی که جنگ بروز می کرد همانند مردان، دوش به دوش رزمندگان و مجاهدین بادشمن می جنگیدند. به همین لحاظ است که مؤلف روضت الصفا در وصف زنان ترک می سرايد:

همه ترکان سرائی آفرینند همه مه پیکر و زهره جبینند

عروسانند چون در جامه خوابند هژیرانند چون در پشت زینند

زنان ترک، نه تنها در کار های صنعت، زراعت، دامداری، اقتصاد و جنگ با مردان هم سنگ بودند بلکه در میدان سیاست هم بنا به سنت ایللی، دخالت مستقیم داشته اند که «یکی از آن زنان، خواهر سلطان محمود غزنوی بود که به نام حره ختلی معروف است. این زن کاردان پس از مرگ محمود و به هنگام رقابت محمد و مسعود، در رسیدن به سلطنت، به یاری مسعود وارد مبارزه شد و این زن سیاستمدار تا رسیدن مسعود از اصفهان زمام امور امپراطوری وسیع غزنویان را در دست گرفت و مانع از هم پاشیدن آن امپراطوری بزرگ شد و سر انجام مسعود به یاری حره ختلی جانشین پدر گردید.

حره ختلی، این زن با هوش در ۱۰ محرم ۳۶۱ به دنیا آمد و در ۳۲ ربیع الثانی ۴۲۱ هجری وفات نمود. او خواهر سلطان محمود غزنوی و عمه سلطان مسعود بود. او نویسنده و ادیب و در حکمت، وسعت نظرش مشهور بود. هنگامیکه سلطان محمود غزنوی در غزنی وفات کرد، پسرش مسعود در اصفهان بود، برای مسعود نامه نوشت و او را از مرگ سلطان محمود با خبر کرد تا به

غزنی برگردد. قبل از آن که کارها به بن بست برسد و مشکلات بوجود آید او در نامه خود چنین نوشت: «روز پنجشنبه هفتم ربیع الآخر بعد از نماز عصر، بزرگ خانواده ما، سلطان محمود از دنیا رفت، با رفتن او روز گار بندگان و غلامانش پایان یافت. تا حالا جماعتی از اهل حرم در قلعه غزنی اجتماع نموده و خبر وفات سلطان را بعد از فردا اعلام خواهیم کرد. حزن و اندوه ما در فراق او بسیار شدید است. مرگ او در خانواده ما فاجعه درد ناک و کشنده ای است. باز هم فعلا کارها به تدبیر جریان دارد. فرستادگان بعد از دفن جسد سلطان در باغ پیروزی که بعد از نماز عشاء صورت گرفت، اعزام شدند و به سوی جورجانی رفتند تا برادرم محمد را برای جلوس در تخت فرا خواند تا هر چه زودتر بیاید. و عمه ات برای تو این نامه را نوشت تا تو را در جریان و قایع امشب قرار دهد. دستور دادم که این نامه را دو سوار سریع السیر که برای کارهای استثنائی در غزنی حاضر هستند به سرعت و مخفیانه بتو برسانند. خودت می دانی که برادرت توان این امر مهم و سنگین را ندارد، خانواده ما دشمنان زیاد دارد و مابی سرپرست هستیم و بیت المال در معرض خطر قرار دارد.

بنا بر این بر تو واجب است که برکارهای بلاد و آنچه بر آنها پیش می آید خود را مشغول نکرده امر کلی را به عهده بگیری، زیرا تو ولیعهد پدرت هستی، تا کنون جریان بر اساس سیاست و سلطه پدرت صورت می گیرد. ولی اگر خبر وفات سلطان شایع شود، جریان امور به شکل دیگر خواهد شد. باید این نکته را متوجه باشی که غزنی اصل است و خراسان و بلاد دیگر فروع آن است. در پی آنچه به تو نوشتم به دقت بیندیش و بزودترین فرصت ممکن باز گرد، تا تخت

سلطنت از دست نرود. باید فرستادگان را سریع برگردانی، عمه ات چشم انتظار آنها است. به زودی از حوادث اینجا مطلع خواهی شد.»^۱ دیگر از زنان معروف غزنوی، همسر باستکین غلام سلطان محمود بود که سخت مورد احترام و توجه مسعود بوده است. ابوالفضل بیهقی در مورد این زن می نویسد: «سلطان مسعود؛ او را سخت نیکو می داشت و به حرمت های گذشته چنانکه به مثل در برابر والدهء سیده بود و چند بار در این جابه غزنین در مجلس امیر مسعود و من حاضر بودم - این زن آن حالهای روزگارهای بگفتی و آن سیرتهای ملکاتانه امیر باز نمودی و امیر را از آن سخت خوش آمدی.»^۲ در دوران غزنویان زن دیگری زندگی می کرده که دارای گنبد و بارگاه می باشد که در کتاب سایه روشنهایی از وضع جامعه هزاره، داستان آن به این صورت آمده: «در منطقه جرمتو، واقع در حکومت محلی جغتو گنبد قدیمی و کهنه ای دیده می شود که به گنبد بیگم» مشهور است.

در باره این گنبد حکایت فولکلوریکی در بین مردم است که می گویند در زمان سلطنت محمود غزنوی، روزی شخص سلطان از این راه می گذشت و خیلی تشنه شده بود، در این حال زنی را در کنار چشمه دید که رخت می شوید سلطان برای رفع عطش از آن زن آب خواست و بدون اعتنا جام که در دست داشت به آب فرو برده و آب گل آلودی را به سلطان پیش کرد. سلطان گفت: قدری آب پاکتر دهید، زن بار دیگر چنان کرد و در نوبت سوم آب پاک به سلطان عرضه نمود و گفت چون شما خیلی خسته بودید اگر به مجرد رسیدن به شما آب پاک می دادم می نوشیدید احتمال آن بود که مریض شوید و لذا

۱ - همان مدرک ص ۲۵۴.

۲ - افغانستان بین الامس و الیوم، ص ۲۱۸.

اهمال کردم تا کمی خستگی شما رفع گردند، سلطان را سخن وی خوش آمد و وعده داد تا یک اندازه زمینی و مبلغی پول را به او بدهند و هم بعد از مرگ گنبدی به قبر وی بنا کنند. امر سلطان عملی شده و قبر او بنام گنبد بیگم معروف گردید.^۱

اگر چه این روایت افسانه ای و فولکلوریک به نظر می رسد ولی باز هم رشد فکری، و آگاهی زنان از علوم طب در این روزگاران دیده می شود و نمودی از زندگی مردم را برای مابیان می کند. از آنجایی که سخنی از فولکلوریک به میان آمد بسیار به جا خواهد بود که از کتاب بابا قورقور، داستانی از قهرمانیهای فولکلوریک زنان ترک را در این جا بیاورم: «بولا خاتون، زن سوار کار و جنگجو، وقتی که می شنود فرزندش به دست کفار اسیر شده به دنبال شوهرش قازان که قبل از او برای نجات فرزند به راه افتاده بود، آماده سفر می شود. او دستور داد، اسب سیاهش را آورند، بی درنگ سوار شد و شمشیر سیاهش را برگرفت. چهل ندیمه دوشیزه اش را دور خود جمع کرد، و گفت: «تاج سرم قازان برنگشت» و به دنبال رد پای او براه افتاد، جای جای دنبال او رفت و رفت و رفت تا آخر به قازان رسید.

آنگاه زن و شوهر جنگجو مانند آذرخش بر سر کفار که پسرشان را اسیر کرده بودند فرود آمدند. بولاخاتون بلند بالا، شمشیرش را بر فراز سر کفار تیره روز چرخاند و آنها را چون برگ پائیزی به خاک ریختاند. «ملک» کافر شکست خورد و جنگجویانش از او جدا ماندند و وحشت به جانیشان افتاد و به دره ها گریختند از پانزده هزار کافر، جمعی کشته و زنده هاشان اسیر شدند، از ایل

۱ - سایه روشنیهای از وضع جامعه هزاره، چاپ ایران، ص ۶، مرحوم حسین نانل

اوغوز سیصد نفر به قتل رسید قازان و بولا خاتون نزد پسر خود آمدند. از اسب فرود آمده و دستهای او را گشودند و در آغوش فشردند.»

همین طور در افسانه های بابا قور قور می خوانیم که جوانان ترک زنی را ایده آل می دانند که بی باک و نترس ورزم آور باشد.

چنانکه قانتورالی در باره زن آینده اش می گوید: «من دنبال دختری هستم که صبح ها قبل از من بیدار شود، قبل از من سوار اسب شود، قبل از اینکه به قبیله کافر حمله برم، او حمله کند و برای من سرکشته ها را بیاورد. قانتورالی چنین زنی را می یابد و پس از برخورد با مشکلات زیاد او را بر میدارد و عازم قبیله اش می شود لیکن به علت خستگی در راه خوابش میرد و ناگهان به آنجا حمله می شود.»

سیر جان خاتون، زن قانتورالی بدون آنکه شریک زندگی خود را بیدار کند مبارزه را به تنهای آغاز می کند و بیشتر مهاجمان را از دم تیغ می گذراند و بقیه را فراری می دهد.» (۱)

یکی دیگر از زنان نامی ترک در افغانستان جهان ملکه است، جهان ملکه، یکی از شاعره های قدیم افغانستان است. او دختر سلطان مسعود پسر سلطان محمود غزنوی بوده و در حدود «۴۲۲هـ» در غزنی می زیست، زیرا این سند تاریخی جلوتر از سلطان مسعود است و شاید او هم در آن وقت حیات داشته باشد. ملا محمد صدیق آخوند در تذکره قلمی خود می نویسد که این شاعره عالمه و فاضله خوب گذشته است، با ادبیات علاقه زیاد داشت و خود نیز اشعار شیرین می گفت اینک چند فرد شعر از یک غزل او که در تذکره مذکور

نقل شده مطالعه کنید:

«ای نور دیده! دیده گرد جهان دویده

تا در جهان خوبی یاری چو تو گزیده

دل ز اشتیاق وصلت از جان ملول گشته

جان در هوای مهرت از غم بلب رسیده

صد بار خار هجرت در پای دل نشسته

از بوستان وصلت هر گز گلی نچیده

تا کلک صنع ایزد نقش وجود بسته

چون تو ملک نهادی هر گز نیافریده»^۱

از زنان بسیار مشهور دوره سلجوقی ترکان خاتون همسر ملک شاه سلجوق است. این زن باهوش در کار ملک داری، طرف مشاوره پادشاه بوده است. بعد از فوت همسر خود، با خواجه نظام الملک حسن صباح رقابت می کرده و خواجه از دست نشاندۀ خود فقیه معروف امام محمد غزالی کمک می گرفت، او در نوشته های خود پیوسته زنان را به بی خردی و بی هنری و... متهم می کرد. با آنهم زنان هنرمند و ادیبی چون «مهستی گنجوی» قدم در میدان هنر و ادب می گذارد و مهستی گنجوی یکی از بزرگترین و مشهورترین زنان عصر سلجوقی می شود. «این شاعره زیبا در چهار سالگی به مکتب رفت و علاوه بر خواندن، نوشتن، نواختن عود و چنگ و نواختن دستگاههای موسیقی را فرا گرفت و در رشته رقص و مجلس آرائی نیز بهره کافی به دست آورد و او از روحیه چنان سرشاری برخوردار بود که هرگز با سنتهای نظام فئودالی نساخت

و آزادی و آزادگی را پیشه خود کرد و او در اشعار خود به حرمسرا و حرمسرا بازی می تازد:

«ما را به دم پیر نگه نتوان داشت

در حجره دلگیرنگه نتوان داشت

آنرا که سر زلف چو زنجیر بود

در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت «۱»

این زن شاعر و ادب پرور، چنان عصیانگر و سنت شکن بود که به صراحت نام معشوق خود را در اشعارش افشا کرد، عشق و علاقه خود را به معشوق که پسر قصاب فقیری بوده بی پروا بیان می کند:

قصاب چنانکه عادت اوست مرا بفنگند و بکشت و گفت خوست مرا

سر باز به عذر می نه‌د بر پایم دم می دمدم تا بکند پوست مرا «۲»

مهستی گنجوی، معروفترین زنیست که به زبان فارسی شعر سروده و به خاطر رباعیاتش شهرت زیاد دارد و در زمان سلطان سنجر میزیسته و از ملازمان دربار او بوده، مگر برخی او را با سلطان محمود غزنوی هم عصر دانسته اند ولی صحت ندارد مهستی گنجوی علاوه بر اینکه استادانه شعر می سرود، در اکثر هنرهای زیبا مهارت خوب داشت و دیگر خوشرو و خوش اندام بود. به همین خاطر خواستگاران فراوان داشت. ولی او از همه بیشتر فرزند آن قصاب فقیر را دوست می داشت.

دیگر از زنان نامدار و سیاسی دوران سلجوقی، ملکه خاتون دختر طغرل

سوم آخرین پادشاه سلجوقی بود که او یار و مشاور پر قدرت شوهرش اتابک

۱ - دیوان مهستی گنجوی ص ۹.

۲ - همان مدرک ص ۹.

اوزبک، محسوب می گردید. و همین طور زنان نامدار مشهور عصر سلجوقی کم نبودند. زن طغرل بیگ، گوهرخانم، خواهر ارسلان، ملکه جهان زن سلطان سنجر، گوهر خانم زوجه محمد تا پارکه برای خود هر کدام شخصیت بودند و تشکیلات و قدرت نیز داشتند. در همین عصر قدرت نظام طغرل بیگ، خلیفه به نام وی خطبه خواند، طغرل بیگ خلیفه القائم بامرالله را مجبور کرد. که لقب سلطان به وی بدهد و در ضمن دخترش را به عقد ازدواج او در آورد. این اولین باری بود که دختری از خاندان هاشمی بر خلاف سنت دستگاه خلافت با مردی از عجم ازدواج می کرد. «۱»

خانها و پادشاهان ترک، به زنان خود بسیار احترام می گذاشتند و در کارهای دولتی، سیاسی نظامی و اقتصادی با آنها مشاوره و مصلحت می کردند و صلاح دید آنها را بر دیگران ترجیح می دادند.

بدین جهت و زیران مجبور بودند، برای تثبیت مقام و موقعیت خود، به راضی نگهداشتن زنان بکوشند که در این رابطه ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی که در قرن هشتم هجری از آسیای صغیر دیدن کرده؛ در باره مقام زن در میان ترکان آن نواحی می نویسد: «چیزی که در این بلاد مایهء تعجب فراوان بود، احترامی بود که در باره زنان خود داشتند، مقام زن در میان این مردم بیش تر از مقام مرد است. هنگامی که سلطان ترک به تخت جلوس می کند، از چهار زن دوطرف شان «خاتون طیطغلی و خاتون کپک به ترتیب از دست راست و خاتون بیلون و خاتون اردوچی به ترتیب از دست چپ او می نشینند چون خاتونها به دیدار سلطان آید، وی در برابر هر خاتون بلند می شود و دست او را می گیرد

۱ - ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، جلد ۱ (تهران: بنگاه ترجمه کتاب دکتر محمد موحد ص ۳۶۲ و ۳۷۰

و بر روی سریر می نشاند اما در مورد خاتون طیطغلی که ملکه است و منزلت بیشتر دارد. سلطان تا در قبه به استقبال می رود و سلام می کند و دستش را گرفته تا پای تخت می آورد و تا خاتون ننشسته باشد سلطان نمی نشیند. همه این مراسم و احترامات، بی هیچگونه پرده پوشی و در برابر چشم مردم انجام می گیرد. «۱»

همین طور زنان خوارز مشاهی نیز همانند دیگر قبایل ترک از موقعیت اجتماعی برتری برخوردار بودند. از زنان معروف این عصر، ترکان خاتون همسر ایل ارسلان است که در کار های سیاسی، کشور داری و نظامی، شوهرش را یاری می داد.

زن در نظام ترک می توانست هر نوع علم را بیاموزد. به همین جهت بود که زن اندیشمند، "بی بی منجمه" در این عصر زندگی می کرد و شهرت بسیار داشت و دیگر ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزم شاه است که این زن هشیار و با تدبیر بود. سلطان محمد خوارزم شاه و مادرش در حقیقت دو پادشاه بودند که در یک کشور حکومت می کردند. خان سلطان دختر سلطان محمد خوارزمشاه و خواهر سلطان جلال الدین نیز زن با کفایت و معروفی بود.

همینطور زن در میان مغولان از قدرت و شوکت بالای برخوردار بود و در تمام دوران قدرت مغولان در منطقه، زن آزادی و برابری خود را با مردان حفظ کردند و حتی زن در بعضی جاها از مرد بالاتر دانسته می شد که با این شعر محمد بن هند و شاه نخجوانی ادیب صاحب ذوق، به هنگام تولد نوزاد دختر به یکی از خانان مغول، تبریکه روانه کرده است می رساند:

ای پایه رفعتت ز گردون بهتر
 چون صد پسر است این مبارک دختر
 در مرتبت فیض چه دریا و چه کان
 در تربیت فضل چه دختر، چه پسر «۱»

۱ - محمد بن هند و شاه نخجوانی، دستور الکاتب فی تعیین مراتب، جزء اول، جلد یکم، انتشارات دانش، سال ۱۹۶۴ به سعی و اهتمام عبدالکریم علی اوغلی زاده ص ۴۴۲.

نقش زن در حکومت تیموریان هرات

گرکسی پرسد ز تو کز شهرها خوشتر کدام

گر جواب راست خواهی داد او را گوهری

این جهان چون بحر دان دروی خراسان چون صدف

در میان آن صدف شهر هری چون گوهری

سلاطین تیموری هرات که تقریباً یک قرن «۸۰۷ تا ۹۱۲ هـ» حکومتش طول کشید تمدن باشکوه و ماندگاری به وجود آوردند که سر حلقه این حاکمان عالم، و علم پرور، شاهرخ فرزند تیمور و همسر گوهرشاد آغه بود که سلسله تیموریان را در هرات، بنا کرد و با روشن نمودن چراغ علم، ادب، حکمت و عرفان در سرزمین هرات، شهره آفاق گردید. اگر چه هرات همیشه مرکز با نام و نشان بوده، ولی هیچ جای تردید نیست که دوره شکوفایی و رنسانس اصلی آن در دوره تیموریان هرات بوده است ... بویژه در دوره صد ساله سلطنت شاهرخ، الغ بیک، ابوسعید، سلطان حسین بایقرا، هرات مرکز ادارهء شعر،

تصوف، نقاشی جلد سازی و تذهیب کاری بوده است. «۱» در این دوره طلائی، در هرات به دور از عصبیت های جنسی، مذهبی و... صدها هنرمند، شاعر، عیار، حکیم و عالم تربیت گردیده، وارد میدان سازندگی و جامعه مدنی شدند که می توان امیر علی شیر نوای، گوهرشاد آغه، مولانا جامی، مهری هروی، کمال الدین بهزاد هروی، آغه بیکه و... را نام برد. که این اندیشمندان و عالمان بزرگ، مکاتب جدید نقاشی، مینیاتور، ادبیات، معماری، حکمت و عرفان را همانند کوشانیان، به ویژه کنشکای کبیر در بامیان باستان، به اوج و کمالش در هرات رسانیدند که مایه حسادت همه دوره ها وقرون دیگر گردید. همان طور که گفته شد در حکومت تیموریان در هرات هیچگونه عصبیت های جاهلانه وجود نداشته است؛ زن به هیچ صورت از درس خواندن و سهم گرفتن در مسائل سیاسی و سازندگی منع نمی گردیده، به همین خاطر است که ما بزرگترین زنان را در میدان شعر و ادب، علم و عرفان و حکمت و سازندگی در همین دوره داریم که هرکدام افتخار جهان اسلام و شرق می باشد.

هرات، به خاطر علم پروری و آزاد منشی حاکمانش، در دوره تیموریان، در سراسر منطقه، قلب اسلام به شمار می رفت و شهر مساجد و مدارس لقب یافته بود، مع الوصف این شهر یک سنت اسلامی آزاد منشانه داشت که مرکز هنر و صنایع اسلامی چون نقاشی، مینیاتور، موسیقی، رقص و فرش بافی گردید. «۲» زنان در حکومت تیموریان هرات، در تمام صحنه ها بدون تبعیض حضور داشتند و سهم فعال می گرفتند؛ «به گواهی تاریخ، گوهر شاد در بیشتر سفر های شاهرخ از همراهان وی بود و گویند شاهرخ همواره در کشور داری با وی به

۱- تاریخ هرات در عهد تیموریان ص ۴۲ دکتر عبدالحکیم طیبی.

۲- طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید ص ۱۷۸ احمد رشید: ترجمه شفای.

رایزنی می پرداخت؛ گوهر شاد از احترام بسیار برخوردار بود، افزون بر احترامی که یک شهبانو از آن برخوردار بود، با بلند همتی و سخاوتمندی های خود، او آثار تاریخی ماندگار را بجا گذاشت، محبوبیت و آوازه بسیار فراچنگ آورد. او به بنیاد چندین بنا همت گماشت که از مهم ترین آنها می توان به مسجد جامع، مدرسه و خانقاهی در هرات و نیز مسجدی در مشهد که همگی به نام وی است اشاره کرد. از گوهرشاد آثاری ارزشمند نیز در حرم امام رضا «علیه السلام» و پیرامون آن به جا مانده که از جمله آنها می توان از دورواق دار المحافظ و دار السیاده یاد کرد. «۱»

اگر چه قبل از گوهرشاد آغه «توسط سلطان محمود غزنوی در سال ۴۰۰ هجری بارگاهی عظیم و قبه ای رفیع بر تربت امام هشتم بنا گردید و مسجد و مدرسهای در جوار آن ساخته شد، در سال ۴۱۶ که سلطان محمود از فتح هندوستان مراجعت نمود بقعه مزبور را با سنگهای مرمر و چوبهای مرغوب که از هندوستان آورده بود با گچبریهای ممتاز زینت بخشید و ضریحی هم بر روی قبر آنحضرت تعبیه کرد. «۲»

ولی شاهکاری که از گوهرشاد آغه در اطراف حرم حضرت رضا «ع» به یادگار مانده است؛ چیزی دیگری است که تا حالا همانند آن ساخته نشده است که آن «مسجد گوهر شاد» در جنوب حرم مطهر حضرت رضا «ع» واقع است که در سال ۸۲ هجری قمری، بدستور گوهرشاد آغه زوجهء شاهرخ تیموری ساخته شده است. این مسجد با صحنی به مساحت ۲۷۵۰ متر بنای ۶۰۴۸ متر مربع، دارای چهار ایوان با شبستانهایی در اطراف آن است. بزرگترین ایوان

۱ - دانشنامه ادب - دکتر انوشه.

۲ - بناهای تاریخی خراسان - علی اصغر مقری ص ۶۰ چاپ مشهد مقدس.

مسجد ایوان جنوبی است که در اصطلاح ادبی به آن مقصوره می گویند.

این ایوان دارای مقرس کاری و کاشیکاری بسیار زیبایی است. بر اطراف محراب آن کتیبه ای از کاشی معروف بخط ثلث نقر شده است. گنبد با شکوه بالای ایوان و دومناره روی پایه آن نمونه است از هنر دوره تیموری و هنر نمایی معماری چون قوام الدین شیرازی و خطاطی چون بایسنقر فرزند شاهرخ، کلیه دیوارها و ایوانهای این مسجد به کاشیهای نفیس آراسته شده و به روی کاشیها، اسماء اله و سوره های قرآن و احادیث با خطوط زیبا نوشته شده است. بهر حال شاید بهترین معماران و خطاطان و کاشی کاران، در استحکام و تزئین این بنا کوشیده اند تا مسجدی با شکوهتر ساخته و آراسته گردیده است. (۱)»

در همین رابطه دکتر شریعتی می فرماید: «ایوان جنوبی مسجد را که بلند ترین ایوان مسجد است مقصوره = کوتاه مینامند و این یک صنعت ادبی است «تسمیه قلب = نامگذاری معکوس» این ایوان کتیبه است بخط بایسنقر فرزند شاهرخ بزرگترین ثلث نویس این دوران ایوان بارتفاع ۲۵/۵ متر است. دهنه آن ۱۲ متر و طولش ۳۴ متر و ارتفاع مناره ها ۴۳ متر و ارتفاع گنبد نیز ۴۳ متر است... این بانوی بزرگ ترک عمارت های زیبا چون مسجد، مدرسه و... در اطراف حرم بنا نموده است که از آنجمله دار السیاده می باشد. (۲)»

«گوهر شاد آغه سازندگی اش تنها در این بنا هایی که ذکر شد خلاصه نمی گردد او مؤسسه علمی را در سال ۸۲۰ هجری قمری بنیاد گذاشت و در سال ۸۴۰ هجری قمری، در طی مدت بیست و یک سال کار آن تمام و به بهره برداری سپرده شد. ابتدا یعنی در زمان حیات این خانم بنام خودش «مدرسه

۱ - همان مدرک ص ۸

۲ - راهنمای خراسان - دکتر علی شریعتی ص ۱۱۸.

گوهر شاد آغه» یا «مدرسه مهد علیا» یاد می شد و بعداً بنام المعزیه که خرابه های آن اکنون هم، در قسمت شمال غربی شهر هرات باقی است و بنام گنبد سبز در بین مردم هرات شهرت دارد. صاحب «حبیب السیر» در باره چگونگی این ساختمان می نویسد: «استاد قوام الدین که افسر مهندسان و معماران بود، عمارت مدرسه گوهر شاد آغه از کارهای اوست که در اتمام و تکمیل این مدرسه اهتمام به خرج داده و در سال ۸۳۲ هجری قمری در گذشت. «۱» گوهر شاد آغه زمین های مزروعی، باغهای مثمر، آسیابها و دکان های بسیاری در هرات، تربت جام و فوشنج که دارائی و املاک خالص خودش بود، و وقف این مدرسه و سایر ابنیه خیریه نموده است. در تکمیل این ساختمان، ملکه گوهرشاد علاوه به قوام الدین شیرازی، معماران و حجاران و کاشی کاران و خطاطان و نقاشان ماهر بسیاری از سایر بلاد طلبیده و با صرف مبالغ هنگفت از مال خالص خود، کار این ساختمان را تکمیل نمود.

این مدرسه و بنای با حشمت آن، یکی از مجلل ترین بناهای دوره تیموری هرات و نمونه برجسته ی از صنعت و هنر پروری آن دوره چه از حیث آبادی و کاشی کاری و چه از نگاه کتیبه نویسی و نقاشی و مینیاتوری بوده است. مدرسه گوهرشاد و مقبره او، در زمان سلطنت سلطان حسین نیز آباد و شکوه خاص خود را داشت. بابر در سال ۹۰۹ این اماکن را دیده و از آن در کتاب خاطرات خود یاد کرده است:

«جنب مدرسه، کتابخانه بزرگی نیز وجود دارد که دارای کتابهای نفیس و

متنوع می باشد و علاوه بر این، بیمارستان، شبستان برای طلاب، دارالضیاف

برای مسافرتین و دارالمساکین برای غربا ضمیمه این مدرسه بوده است. ملکه گوهر شاد شخصاً از امور تدریس و رفاه این مدرسه مراقبت می کرد از اینیه خیریه ملکه گوهرشاد نه تنها این مدرسه معروف است، بلکه سایر مراکز خیریه را هم در همین شهر بنا کرده بود. مانند مسجد جامع و خانقاه مسجد جامع که بنام مسجد گوهرشاد موسوم و شهرت دارد. در سال ۸۳۶ مدرسه دیگری که به امر گوهرشاد در شمال هرات بر سرپل انجیل طرح انداخته شده بود نیز به اتمام رسید. «۱»

گوهر شاد آغه نه تنها شهبانو و عروس تیمور فاتح و قهرمان سازندگی بود، بلکه او زن باوقار، عالیه و آزاد اندیش هم بود که سخت به آزادی و خواسته های طبیعی انسانی احترام می گذاشت و زمینه رفاه، آرامش و آزادی تکامل انسان را در جامعه فراهم می کرد که مردم ما هنوز هم داستانها از آن عارفه حکایت می کنند: «شهبانو یک روز به همراه ۲۰۰ ندیمه «یاقوتی لب» و زیبارو از مجموعهء مسجد و مدرسه که وی در حوالی هرات میساخت بازدید کرد. از طلاب مدرسه خواسته شده بود که تا زمانیکه شهبانو و ملازمانش مشغول بازدید هستند، محوطه ساختمان را ترک کنند، اما یک طلبه در اتاقش خواب رفته بود. او را یک ندیمه بسیار زیبا از خواب بیدار نمود. آن خانم هنگامی که به شهبانو پیوست، در اثر فعالیت های مغالزه جنسی نفس نفس می زد و آشفته حال بود و در نتیجه رازش فاش گردید. شهبانو به جای مجازات وی و آن طلبه، به تمام ندیمه های خود دستور داد که با طلبه ها در یک مراسم عمومی ازدواج کنند و به این طریق آنها را از موهبتی بر خور دار سازند تا در آینده از وسوسه ها بر حذر

مانند. شهبانو به هر طلبه لباس و معاش داد و دستور داد که هر زن و شوهر باید هر هفته یکبار با هم ملاقات کنند، تا طلبه ها بتوانند جدی تر درس بخوانند. این داستان از آن دست داستانهایی است که مظهر سنت لیبرال و انسانی اسلام و تحصیل مدرسه ای در هرات می باشد. «۱»

گوهرشاد بیگم آغه، دختر امیر غیاث الدین ترخان، شهبانوی تیموری چنانکه «تاریخ نگاران نوشته اند و بر کتیبه مسجد گوهرشاد هرات نیز به یاد گار مانده است. گوهرشاد دختر امیر غیاث الدین ترخان بود و همسر شاهرخ و مادر میرزا الغ بیک، با یسنقر میرزا و میرزا محمد جوگی بوده است. «۲»

و این زن بزرگ یکی از شخصیتها و کسانی است که مدنیت تیموری، از تفکر و اندیشه بلند او تراوش کرده است که در این رابطه مرحوم دهخدا می فرماید: مسجد گوهرشاد مشهد «قرن نهم هجری» در سال ۸۲۰ هجری، توسط استادی بنام قوام الدین شیرازی و به امر ملکه گوهرشاد، زوجه سلطان شاهرخ تیموری بناشد. «۳» و این زن خردمند و عارفه، در نهم ماه مبارک رمضان ۸۶۱ هـ در هشتاد سالگی به شهادت رسید و این بلقیس زمان، عمر با برکت خویش را در خدمت به وطن گذراند.

«قبر گوهرشاد آغه و قبر شوهرش شاهرخ میرزا و قبر پسرش میرزا با یسنقر در هرات، مابین مدرسه ای که گوهرشاد آغه ساخته است می باشد. گوهرشاد آغه مدرسه عظیم ونقیس برای دفن خود و فرزندانش بنا کرده بود، فرزندان و نوادگانش همان جا به خاک سپرده شدند.» «۴»

۱- طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید. احمد رشید ترجمه اسماعیل حکیمی

۲- دایرة المعارف آریانا، چاپ افغانستان.

۳- لغت نامه مرحوم دهخدا

۴- دانشنامه ادب- دکتر ترشه

یکی دیگر از زنان با نام دوران تیموری، مهری هروی است که از شاعران پرآوازه دوره شاهرخ و زوجه خواجه حکیم طبیب بوده است. او این زن ادیب و هنرمند که در آسمان زلال ادبیات آن روز طلوع نمود از شهرت بسزایی بر خوردار بود و در فضایل و کمالات، شهره جهانیان بود.

مهری، بسیار مورد علاقه گوهرشاد بود و همواره از جانب او مورد تشویق قرار می گرفت و از «ندمای گوهرشاد آغه زن شاهرخ بود که در صده هشتم زندگانی داشت. اما اینکه از ندمای نور جهان بیگم می گویند اساسی ندارد. «۱» در تاریخ آمده است روزی گوهرشاد آغه در قصر با مهری نشسته بود و برای ندمای خود امر کرد که خواجه حکیم شوهر مهری را احضار کنند. از آنجایی که حکیم بسیار پیر و ضعیف شده بود، نمی توانست گام بر دارد. وقتی که از در قصر وارد شد آغه به مهری اشاره کرده گفت حالت شوهرت را به شعر آور مهری زود این رباعی را گفت:

مرا با تو سر یاری نمانده است دل مهر و وفاداری نمانده است

ترا از ضعف پیری قوت و زور چنانکه پای بر داری نمانده است

گوهر شاد آغه از این بدیهه سرایی و نکته گویی مهری بسیار خندید و او را که در فضایل و کمالات شهره جهان بود تشویق نموده بعد از آن به او کمک های زیاد نمود.

به هر حال مهری از زنان زیبا روی زمان خود و بسیار شیرین سخن بوده و دیوان وی که غزلیات و رباعیات بسیار لطیف در آن هست به یادگار مانده است و یکی از زنانی است که بهتر از دیگران به زبان فارسی شعر گفته است:

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود
 آزمودیم به یک جرعهء می حاصل بود
 گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می
 در هر کس که زدم بینخود و لایعقل بود
 خواستم سوزدل خویش بگویم با شمع
 داشت او خود به زبان آنچه مرا در دل بود
 در چمن صبحدم از گریه و از زاری من
 لالهء سوخته خون در دل و پا در گل بود
 آنچه از بابل و هاروت روایت کردند
 سحر ت چشم بدیدم همه را شامل بود
 دولتی بود تماشای رخت مهری را
 حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود (۱)
 یکی دیگر از زنان با سواد و نامی هرات، آغه بیکه زن سروتمند و سخی بود
 و در زمان سلطان حسین بایقرا زندگی می کرد و با فقراء، رحیمه و باشعراء،
 مهربان بوده است. به هر کدام وظیفه خاص مقرر کرده بود: می گویند در وظیفه
 خواجه آصفی روزی تأخیر واقع شد و او اینقطعه را به آغه بیکه تقدیم داشت،
 بخندید و انعام و افری بخواجه آصفی بخشید:
 آیا عروس خطا بخش و جرم پوش بگو
 که سهمی از وظیفهء ما را قرار خواهی داد
 بوقت غله مرا گفته ای که بار دهم
 سرم فدای درت چند بار خواهی داد «۲»

۱- زنان سخنسرا در بدیة ادب دری ص ۳۷، چاپ افغانستان عطا.

۲- آثار هرات جلد ۲، ص ۴۷۶ چاپ افغانستان، خلیل افغان.

زن با آوازه دیگری: هرات، معروف به بی بی، زوجه شیخ عبدالله دیوانه پسر خواجه حکیم و مهری است که این زن خوش ذوق، از نام آوران دوره تیموری بود که به این صورت شعری سروده است:

روم بباغ و زنگرس دودیده وام کنم

که تا نظاره آن سرو خوش خرام کنم «۱»

زن باهوش و عالمه دیگری که در دوران حکومت تیموری زندگی می کرد و نام و آوازه بلندی داشته، خواهر گوهرشاد آغه بود و این زن عارفه چنان محبوبیت داشت که بعد از مرگ او قبر او را زیارتگاه ساختند و «برج یامیل اخنچان در فاصله ۲۲ کیلو متری شمال مشهد واقع شده و به اعتقاد اهالی محل، مقبره کوتاج خواهر گوهرشاد آغه تیموری است. نمای خارجی این برج آجری هشت ضلعی است و دارای گنبد مخروطی شکل بصورت ترک ترک از نوع گنبد های رک است. آجر کاری آن بسیار هنر مندانه و به اشکال گوناگون هندسی است. این برج دارای سه در ورودی است. ارتفاع آن حدود ۱۴ متر و در داخل سنگ قبری به طول ۱۱۰ و عرض ۵۰ و ارتفاع ۴۰ سانتیمتر وجود دارد که با خط ثلث و نسخ نقر شده است. «۲»

در دوران گوهرشاد آغه زن دیگری زندگی می کرده که بناهای بسیار زیبا و مذهبی به نام او به یادگار مانده است که او پریزاد است و مدرسه علوم دینی را به نام خود ساخته است. «مدرسه پریزاد در زاویه جنوب غربی حرم امام رضا» واقع است. این مدرسه به اهنمام پریزاد خانم، کنیز گوهرشاد آغه ساخته شده است. همان هنگام که بانو گوهرشاد، مسجد گوهرشاد را بنا می کرد، پریزاد

۱ - همان مدرک ص ۴۷۸.

۲ - بناهای تاریخی خراسان - علی اصغر مقری ص ۳۴.

هم این مدرسه را ساخت که دارای بنای دو طبقه است و از تزئینات این بنا، آجر کاری سردر ایوان و نقوش اسلیمی و کاشیکاری سردر غرفه های طبقه پایین را می توان نام برد. «۱» همین طور دکتر شریعتی می فرماید: «همان سال که گوهرشاد زن بلند همت شاهرخ میرزا به بنای مسجد گوهرشاد مشغول بود پریزاد خانم کنیز وی نیز دست اندرکار بنای این مدرسه، نزدیک همین مسجد، بود و موقوفاتی بآن اختصاص داد.» «۲»

۱ - همان مدرک ص ۱۴.

۲ - راهنمای خراسان - شریعتی ص ۱۲۳.

زن در حکومت ابدالیها

دولت متمرکز، متمدن و قدرتمند تیموریان در هرات بعد از مرگ سلطان حسین میرزا، به دست شهزادگان افتاد و این دولت مدنیت دوست و عمران پسند که هرات را مرکز علم، ادب و صنعت آسیا گردانده بود، امپراتوری بسیار وسیع در منطقه و جهان بود که متأسفانه به خاطر اختلاف و کشمکش های داخلی شاهزادگان سقوط نمود.

پس از سقوط تیموری هرات در قرن دهم هجری و تجزیه این امپراطوری قدرتمند بدست حکومت ترکان در ماوراء النهر، صفویه در اصفهان و بابری در هندوستان، بد بختی ملت ماشروع گردید و نتیجه این تقسیم بندی قدرت و امکانات، جنگهای صفویه، ترکان، و بابری ها شد که در این کشمکش ها شهر های صاحب نام وطن چون هرات، بلخ، بامیان، غزنه و مرو از مرکزیت افتاد و

خراسان بزرگ به پارچه های مختلف تقسیم و به حیث متصرفات، بدست دیگران اداره می گردید. سیه روزی ملت ما از همین عصر و زمان شروع شد و سرزمینی که مهد علم و عالمان با نام بود، به دست یک دسته آدم هایی که اهلیت حکومت کردن را نداشتند افتاد. هوتکی ها و ابدالی ها، به جز تخریب و استخوان شکنی در این سرزمین دیگر کاری نداشتند، احمدشاه، تیمورشاه و زمان شاه فاقد قابلیت های علوم و ثقافت بودند. چون اینها در مقابل پیشرفت و تجدد جهان و مدنیت تیموریان بسیار عاجز و ناچیز بودند. ولی در فکر این بودند که هند را تسخیر نموده، به سرمایه جادویی آن دست یابند و بدتراز اینها شاه محمود و شاه شجاع عمر خودشان را تحت تأثیر سیاسی نظامی اجانب در جنگهای داخلی و خارجی بسر بردند. به همین خاطر، افغانستان نیم قرن صحنه آتش و خون گردیده بود. پس از آن تحولات، دولت از سلسله ابدالی به خانواده محمد زائی متقل گردید و اینها هم راه گذشته را در پیش گرفتند و در حکومتشان «امنیت عمومی مفقود و اقتصاد قربانی جنگ های خارجی بود. شهر ها ویران، کاریز ها خشک، اراضی بایر و لهذا ثروت ملی و آرامش زندگی و ترقیات اجتماعی و افزون علم و ثقافت است روز به روز کمتر شده می رفت. تا جائیکه اغلب مدارس و موقوفات قدیم که بلخ انتشار علوم قدیمه و عربیه از قبیل منطق، حکمت، طب هیئت و غیره بودند، تا درجه صفر تنزل کرد.»^۱

دیگر از فرهنگ، علم هنر و ادب خبری نبود. چون درکل، مدنیت نیازمند آرامش، ثبات و امنیت است. در شرایط جنگی، بی ثباتی کمتر مجالی برای آبادانی و علم آموزی بدست می آید. به همین خاطر بود که احمد خان ابدالی به

۱ - کانون های علوم و ثقافت اسلامی در افغانستان، محمد یوسف «ازرق» ناشر: مرکز تحقیقات علوم

هیچ صورت موفقیتی به برداشتن یکقدم در راه علم را نداشته است. در دوره او نه تنها زنان که حتی مردان هم، مجال فعالیت در راه علم آموزی را نمی یابند. چون تمام عمر احمد خان به جنگ و نا آرامی داخلی و همسایه ها گذشت. پس از مرگ احمد خان، همچون مرگ امیر عبدالرحمن خان، نوع آرامش بعد از طوفان در کشور حاکم می گردد که شباهت های زیادی بین شان است: سرکوبی داخلی و اغتشاش در سرزمین های همسایه، میان احمد خان ابدالی و عبدالرحمن خان محمد زائی وجود دارد. هر دو، تمام امکانات مادی و معنوی را در راه سرکوبی رقبای سیاسی به کار بسته اند و مردمان را آرام و بی سرو صدا به فرزندان خود تحویل می دهند. شگفتی در این است که هم وارث احمد خان و هم وارث عبدالرحمن خان از امکانات باد آورده و آرامش عمومی استفاده نموده زن پرور بودند. نه در راه علم و تربیت سالم بلکه در راه شهوت و کثافت کاری بوده اند.

احمد شاه بیست و پنجسال عمر خود را مصروف جنگ های بی حاصل داخلی و خارجی نمود. به گفته مرحوم غبار «حمله در قلب هند با مصرف خون هزاران نفر افغان و هندی، برای در هم شکستن قوای ملی مرتجع کار خطرناکی بود و هیچ گونه ارتباطی با منافع افغانستان یا هندوستان نداشت. نتیجه این فتح درخشان در واقع عجله برای برداشتن سنگی بزرگ از جلوی راه استعمار انگلیس بود.»^۱ این خدمت بزرگ را احمدشاه برای استعمار نمود و راه نفوذ آنرا به صورت وسیع در منطقه باز کرد و از آن طرف خودش هم هیچ کاری در ساحه علم و فرهنگ نکرد که برای شان کار نامه درخشان در تاریخ به جا ماند

۱ - افغانستان در مسیر تاریخ - ج ۱، ص ۶۰۱ چاپ ایران. میر غلام محمد غبار.

و همین طور مدارس و مکاتب رسمی، همانند تیموریان تأسیس نکرد که همزمان با پیشرفت علمی و فرهنگی جهان، جامعه اش پیشرفت نماید. با وجود اینکه در آن ایام، دنیای غرب در علم و صنعت پیشرفت و ترقی نموده، انقلابهای علمی و صنعتی در انگلستان و فرانسه بوقوع پیوسته بود. احمدشاه نه تنها در رابطه با فرهنگ و ثقافت کاری نکرد. بلکه تفکر قبیله‌ای و امتیاز به قبیله و سنت های ارتجاعی را در جامعه ترویج نمود و حتی به درجه قانون بالا برد که رسوم و قواعد قبیله ای از نظر احمد شاه دارای قوت قانونی بود و اجرای آن واجب شمرده می شد، به صورت فهرست چند تا را در این جا می آورم:

۱ - حکومت و قدرت را خانوادگی و بعضاً قبیله‌ای نمود، «اداره ولایاتی که هسته مرکزی امپراتوری را تشکیل می داد به پسران شاه تفویض می گردید و اگر سن آنها کم می بود، یک نفر از سرداران در این جا به حیث نایب با آنها مقرر می شد. بدین صورت حکومت قندهار به شهزاده سلیمان میرزا، لاهور و بعدا هرات به تیمور میرزا، کابل به پرویز میرزا و پشاور به اسکندر میرزا، پسران احمدشاه سپرده شده بود.»^۱

۲- مناطق مهم و حاصل خیز را به اقوام و قبیله خویش میداد به همین اساس بود که «اراضی قندهار را بین عشایر درانی تقسیم نموده و یک قسمت آنرا به سرداران آنها به صورت جایزه داد. بعدها وقتی که کابل، هرات، پشاور، پنجاب، و کشمیر را فتح کرد املاک مزیدی را به همان سرداران و سایر خانان بخشش داد.

«۲»

۳- ثروت که به خاطر تلاش و خون دادن فرزندان وطن به دست می آمد،

۱ - افغانستان در پنج قرن اخیر - ج ۱ ص ۱۳۸، چاپ ایران میر صدیق فرهنگ.

۲- همان مدرک. ص ۱۳۲.

مال قبیله و اقوام شاه می گردید. که در این رابطه مرحوم فرهنگ می فرماید: «ثروتی که در عصر احمدشاه و در نتیجه فتوحات او به شکل طلا، نقره و جواهر و ظرایف به افغانستان وارد گردید پایه و بنیاد نداشت، زیرا محصول کار و عمل و تکنیک مردم این کشور نبود و همکاران شاه قسمت اعظم این ثروت را در دست داشتند و آنها بیشتر این وجوه را جهت خریداری زمین به کار می بردند، یا در نزد هندوانی که در قندهار و کابل وظیفه صرافی را اجرا می کردند به ودیعه می گذاشتند. هندوان مذکور که بیشتر شکاربودی و پنجابی بودند مفاد وجوه مذکور و بعضاً حتی اصل آن را به خارج انتقال می دادند و در آنجا سرمایه گذاری می کردند و جامعه از منافع اقتصادی آن محروم می ماند.

«۱»

۴- احمد شاه در رابطه با زن، نظر بسیار خطرناک داشت. او بود که خون بها دادن زن را در بین قبیله رواج داد و وقتی که بین دو قبیله جنگ صورت می گرفت زن به صورت وجه المصالحه قرار می گرفت و اختیارات را از زن به کلی گرفته بود. به گفته مرحوم فرهنگ: «احمد خان رواجهای قومی را نه تنها احترام می کرد، بلکه به درجهء قانون بالا برد. چنانچه سهم دختران را از میراث ممنوع ساخت و زنان بیوه را مکلف نمود تا با یکی از اقوام شوهر متوفایشان ازدواج کنند.» ۲ متأسفانه احمد شاه در دوران خود تهداب بسیار بد در جامعهء ما گذاشت که تا به حال ملت ما تلخی آن را در ذائقهء خود احساس می کند و او بود که سرداران درانی و سپاه قباایل پشتون را از پرداخت مالیات معاف کرد و مالیاتی که از مردم مظلوم می گرفت برای پشتون ها می پرداخت تا یک درآمد

۱- همان مدرک، ص ۱۴۳.

۲- همان مدرک، ص ۱۴۱.

دائمی برای آنها باشد.

زندگان مردم ما در عصر احمد خان، بر پایه طبقاتی بسیار شدید استوار گردید، جامعه به دو گروه، راعی ورعیت تقسیم شد گروه راعی اعم از فئودال و اعیان وغیره، متکی به نسب و مال و صاحب اختیار رعیت شدند و گروه دوم از نظر روانی به حدی رسیدند که خود شان را تابع و خادم گروه اول می دانستند و این روش ضد ارزشی در جامعه ما حاکم گردید که این تفکر تخریب سرزمین ما را در پی داشت و زمینه بی عدالتی و سقوط کشور گردید. چون وقتی که در جامعه عدالت حاکم نبود دسته ای غرق در نعمت می گردد و گروهی گرفتار فقر می شود و حتی از ابتدایی ترین زندگی محروم می گردند و از «تشکیل عائله و داشتن همسر محروم می مانند و عدد زنان مجرد افزایش می یابد و زمینه برای حرمسرا سازی فراهم می گردد.»^۱ که همین وضع، پس از حکومت تیموریان در سرزمین ما به وجود آمد و زمینه حرمسراسازی برای شاهان و اشراف آماده گردید و آنها همانند خلفای اموی و عباسی اکثرشان برای خود حرمسراهای عریض و طولی ساختند و اگر بعض آنها دارای حرمسرا نبودند، گرفتار فساد و برنامه دیگر بودند که در جای خودش بحث خواهد گردید.

تاریخ کشور ما به صورت بسیار کم از عشرتکده ها، و ده ها تفریحگاه های سلاطین و شاهان خودکامه بحث کرده و مورخین ما تا جایی از اعمال آنها پرده برداشته ولی از توضیح ناکامیها و حرمان کسانی که در پای قصر شاهان، جهت لقمه نان جان دادند و هر گز در تمام زندگی راحتی را ندیدند و شرایط

اجتماعی طوری بوده که تا آخر عمر برای خود همسر انتخاب نتوانستند، سکوت کرده است.

اگر تاریخ در این زمینه سکوت نمی کرد و محرومیت هایی را که در جامعه جریان داشته، شرح و بست می داد، سیاه روزی و بد نامی صاحبان حرمسرا، صد برابر حالا بود که گفته می شود، در جامعه ی مثل افغانستان که مردم از نان شکمشان پر نمی شود سرمایه دولت که در واقع دسترنج مردم مظلوم مستضعف است، خرج حرمسرا می شد و یا مردم که به خاطر فقر خیلی هایشان برای خود همسر انتخاب نمی توانستند در چنین جامعه ای به گفته شهید مطهری: «مرد هوسران عیاش و متمکن چاره خود را در انحصار می بیند که گروهی از زنان را نزد خود گرد آورده حرمرائی تشکیل دهد.»^۱ و پول که به خون بهای جوانان افغانستان به دست آمده بود و به بهانه های گوناگون از مردم جمع شده بود پس از مرگ احمدشاه به دست فرزندش تیمورشاه افتاد و این پول را، او به گفته اکثر مورخین افغانستان به حرمسرا مصرف نمود: «تیمور شاه ۳۳۰ زن و کنیز داشت. از آن جمله مادر شهزادگان شاهپور و عباس که دختر شربت علی خان چنداول بود، به زیبایی و شیرین زبانی بر سایر زنان امتیاز داشت. در هر هفته، دوبار زنان حرم در محلی برای تماشای شاه جمع می شدند. آن ها در نظر «آن مرحوم که همان دختر شربت علی خان مذکور در فوق بود» به بهترین لباس ملبس شده، خود را به جواهر می آراستند و با زیب و آرایش تمام درحیاط مخصوص، که نزدیک تخت سلطنت واقع بود اجتماع می کردند در وسط آن حوضی با فواره و آب جاری تعبیه شده بود. زنان در دوصف قطار

می شدند و در دو انجام قطار دو نفر غلام یکی سفید و دیگر حبشی جای می گرفتند. پس از آن پادشاه به حویلی وارد شده ونخست از بالای تخت به نظاره زنان می پرداخت. بعد در حالی که دختر شربت علی خان در کنار او بود به صفوف زنان نزدیک می شد و از مقابل آنها عبور نموده و در ضمن با بعضی مزاح و شوخی می کرد. خواجه سرایانی که از عقب او روان بودند اسمای زنانی را که به این صورت مورد توجه قرار می گرفت یاد داشت می کردند و به وقت شب آنها را در اتاق خواب شاه داخل می نمودند بعضاً واقع می شد که شاه تا ده نفر را در عین شب می پذیرفت. این مراسم در تمام دوره سال بطور لاینقطع ادامه داشت و در ضمن آن هر هفته یک دختر باکره به حرم شاه افزوده می شد.

«۱»

تیمورشاه، مردی راحت طلب و عیاش بود، خود را به جواهرات می آراست و «زنهای زیادی داشته و آنها را به دور یکدیگر دایره وار واداشته و کسانی که طرف میل او واقع می شدند اسمشان ثبت و شب تمام آنها را که به دوازده می رسید به خلوت می بردند.»^۲

همان طور که گفته شد بعضی از شاهان افغانستان دارای حرمسرا نبودند ولی گرفتار برنامه های ضد بشری و انسانی بودند که صد بار روی حرمسرا داران را سفید می کردند که در این رابطه مرحوم فرهنگ می نویسد:

«قلت ازدواج امیر عبدالرحمن خان شاید علاقه و التفات او به پسران جوان و خوش صورت بی ربط نبوده باشد که امیر جمعی از آنان را در در بارش فراهم نموده و اکثر اوقات را با آنها بسر می برد.»^۳ غلام بارگی امیر عبدالرحمن خان

۱ - افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، میر محمد صدیق فرهنگ، ص ۱۶۵.

۲ - تاریخ سیاسی افغانستان - مهدی فروخ، ص ۱۰۸.

۳ - افغانستان در پنج قرن اخیر میر محمد صدیق فرهنگ، ص ۴۳۴.

سبب شد تا عده ای از اعیان و اشراف پسرهای نو باوه خود را به دربار بپارند. و بعد از آنکه نوجوانان مزبور به کبارت می رسیدند و سن و سالی از آنان می گذشت مناسبی نیز احراز می کردند و از کارهای این غلام بچه ها بعد از ارضاء میل جنسی امیر یکی هم مأمور یتھانی بود که به غرض شناسائی مخالفان امیر صورت می گرفت. «۱»

در طرز و شیوه بنا کردن و آراستن حرمسراها، از زمان امیر عبدالرحمن باین طرف شروع شده بود، و آن با ارتباط مذاق شهوی - عبدالرحمن حرمسرایش پر از پسران نوجوان ولی امیر حبیب الله رسم پدرانش را منسوخ کرد و حرمسرا را به سیمین عذاران مخصوص گرداند، و عیاش و شاد خور را بیش از پدر مقبول می شمرد و بر تعداد زنان حرمسرا افزود و به آن هم بسنده نکرد و قانع نشد. بیشترین شبها را بمنزل خواهر خود «هاجر خانم» جهت شهوت پرستی می رفت. «۲» همان طور که گفته شد اموال و ثروتی که به بهای خون فرزندان وطن جمع شده بود، پس از مرگ احمد خان، فرزندانش صرف حرمسرا کرد، و پولی که عبدالرحمن از بهای فروش آدم های آزاد و ملت شریف افغانستان بدست آورده بود، فرزند و جانشین او امیر حبیب الله خان صرف حرمسرا و زنجارگی نمود که مرحوم غبار در این رابطه می فرماید: «امیر حبیب الله خان، به صفت یک زمامدار مطلق العنان در رأس اداره قرار داشت. مملکت را به عمال بی مسؤولیت دولت واگذاشته و خود در دریای بیکران عشرت و اناث فرو رفته بود و حتی خلاف مقررات مذهبی بیشتر از صد زن غیر شرعی از مردم حر و آزاد افغانستان در حرمسرای خود جمع کرده و دهها اولاد غیر قانونی بوجود آورده

۱ - تاریخ و زبان در افغانستان، نجیب مایل هروی. ص ۲۷، چاپ سوم، تهران - ۱۳۷۱.

۲ - همان مدرک، ص ۳۰.

بود. میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک ناگزیر بود قبل از مصارف حیاتی کشور، مصرف دربار و حرم شاه را قهراً تکافوء نماید. شاه آغاسی حضوری نیک محمد خان گردیزی، در عوض تنظیم امور در بار مکلف بود فقط برای زنان حرم خدمت نماید. ولوی عبدالرب خان قندهاری مدیر معارف کابل وظیفه داشت که برای هر زنی از حرم امیر القاب عربی تهیه، و برای ازدواج نامحدود اوقتاوی شرعی صادر کند این قبیل ملاهای مستخدم باصطلاح دست بدامان «در جلسه شرعی» زدند و گفتند: تملک زنان از «دار الحرب» غیر معدود و آزاد است و چون امیر عبدالرحمن پدرشاه موجود یکوقتی در نورستان جهاد کرده بود، آن ولایت مسلمان شده، منزلت دار الحرب را دارد و شاه می تواند از آنان هر قدری بخواهد زن بگیرد. امیر حبیب الله خان از فتوا «! هم تجاوز کرد، و از جاهای دیگر که حتی «دار الحرب» کذائی نبودند بجمع آوری زنان پرداخت، و یکعهده دیگر را بنام «خدمه» در تعداد آنان افزود. رویهمرفته این زنان در سه صف: «خدمه، سریه و حرم» منقسم و در واحد های «ده نفره» بقیادت یک نفر «ده باش» متشکل و هر یک دارای درجات معین «درجه اول و دوم و سوم و القاب معین و صاحب الحرم، مرجانته السراری و ...» با معاشات مختلف بودند. البسه و کلاه همه اروپایی و بازیهای تفریحی شان «ورق فنجان و چله براست بود»

عبدالقادر و عبدالغنی خان دو نفر از زرگران فابریکه حربی کابل به این غرض در دهلی اعزام گردیدند که بعد از تحصیل زرگری جدید، برای زنان شاه زیور بسازند، در ذیل زیور های جدید یکی هم پارچه طلائی لوزی شکل بود که با زنجیر نازکی هنگام آب تنی عریان در کمر زنان بسته می شد تا در عوض

لنگ حمام ستر عورت باشد. میرزا تاج محمد خان طبیب کابلی مأمور بود که در عوض طبابت، به معلمی و سواد آموزی زنان حرم بپردازد. الله جو و یاطیب هندی برای تقویه شاه و هم برای جلو گیری از حمل بعضی زنان حرم شب و روز مصروف بود. رفته رفته افراط شاه در عشرت کده وی را کم و بیش عصبانی ساخت و بعد ها «شب سراج» را وداع نمود یعنی هر شب چهارم مخصوص زنان می گردید. «۱»

امیر حبیب الله خان در سالهای آخر زندگی خویش سخت در عیش و عشرت غرق شده بود که از اوضاع بیرون هیچ اطلاع نداشت و او روزها در کنار زنان سیمین اندام و ماه روی زندگی می کرد. ماهها مجلس و در بار دایر نمی شد در حالی که زندانیان بیچاره خواه به اساس جرم یا کدام گمان، ماه ها بدون پرسش در زندان به سر می بردند. ولی امیر سرگرم زن باره گی خود بود. که در این رابطه در خاطرات ظفر حسین آبیگ آمده است: «امیر صاحب بر علاوه چهار زن نکاحی، یکصد کنیز نیز در حرمسرای خویش داشت و هر سال از قبایل مختلف، دختران زیبا روی و جوان انتخاب و به حرمسرای امیر برده می شد. امیر صاحب به خاطر این کار ها، فرصت توجه به کار های حکومتی را نداشت، هر گاه او از محل خود بیرون می آمد، در مقامی که خیمه می زد، فضای آن را سرود و نغمه فرا می گرفت و در باریان نیز از عیش و عشرت بر خوردار می شدند مجلس های سیر و تفریح آنها را «دیگچه پزانی» می گفتند.

به خاطر شهوت زانی بیش از حد امیر حبیب الله خان در آخرین ایام زندگی به اندازه ای عصبی شده بود که به خاطر حرفهای کوچک و اشتباهات اندکی،

۱ - افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، میر غلام محمد غبار، چاپ اول جون ۱۹۹۹ - ایالات متحده آمریکا -

متعلقین و مزدوران خود را جزاهای سنگین می داد. مانند شجاع الدوله یک تن از غلام بچه های امیر که چوب خیمه را به صورت صحیح ایستاد نکرده بود، آنقدر تازیانه خورد که از بدنش خون جاری شد.

«در جمله همسران امیر صاحب رسوخ و حرمت «علیا حضرت» و مادر امان الله خان اگر چه بسیار بود، اما به خاطر کنیزان مه روی، از نظر امیر افتاده بود. او به خاطر افعال شهوانی امیر و دست درازی بر آبروی دختران و عروسان خانواده های شریف از امیر ناراضی گردیده بود. «۱»

امیر حبیب الله پیشتر از آنکه کشته شود جشنی زنانه در ارگ شاهی بر پا کرد، و یکعده زنان رجال بزرگ را به غرض شرکت در این جشن دعوت نمود. البته اکثریت نپذیرفتند و معاذیر بیماری پیش کردند، از آنجمله میرزمان الدین خان بدخشانی مأمور در بار صراحتاً در جواب دعوتنامه نوشت: «من خود نوکر شاهم ولی خانم نوکر کسی نیست و در هیچ محفل رسمی شمولیت نمی پذیرد».

متعاقباً شاه که برای تفریح زمستانی به جلال آباد حرکت می کرد، مجلس وداعیه رسمی و بزرگ در سلام خانه خاص - کابل تشکیل نمود و در ضمن نطق وداعیه، خطاب به تمام مأمورین ملک و نظامی چنین گفت: «چندی پیشتر محفل جشن زنانه در ارگ تشکیل و خانمهای اعزه دعوت شدند. امیر زمان الدین که در اینجا حاضر است و در جواب دعوت نامه خانم خود نوشت که من نوکر، نه خانم. آیا به یک پادشاه کسی چنین جوابی می دهد؟! آنگاه امیر امر نمود تا کریج میرزا را از کمرش گشودند» آن وقت مأمورین ملک همه درجه

نظامی داشته و لباس رسمی نظامی می پوشیدند» و خود آنمرد فاضل را معزوراً و مضروباً از دربار اخراج کردند. البته تمام حضار مجلس با تنفر و غضب ساکت ماندند و هم سعد الدین خان قاضی القضاة افغانستان وقتیکه از این جریان آگاه شد، نامه سختی بشاه فرستاد و این حرکت او را ملامت نمود. زیرا شاه گفته بود که در آینده زنانی که به غرض بیماری از شمولیت در جشنهای ارگ امتناع میورزند، بایستی تصدیق خط مریضی بامضای یکنفر دکترطب، یکنفر کلانتر محله و یکنفر ملای امام مسجد حاصل و ارسال نمایند. این امر امیر بمثابة اعلان جنگی بود در برابر درباریان و مأمورین بزرگ دولت افغانستان در حالیکه ملت افغانستان قبلاً عقاید عنعنوی و مذهبی خود را درمورد مقدسیت و مطاع بودن مقام شاه و سلطنت بعد از هزار سال اعتبار و القاءات داشتند. حبیب الله خان قدرزن باره بوده که سبب قتل آن می گردد که در این رابطه در نشریه میزان آمده است: برخی می گویند که امیر بخاطر عیش و عشرت و زنبارگی اش، علیا حضرت ملکه را هتک حرمت نموده است و ملکه نیز بخاطر گرفتن انتقام در توطئه قتل امیر حبیب الله خان شوهرش و پادشاه ساختن پسرش نقش داشته است. «۱»

امیر حبیب الله با همه زیرکی ای که داشت آدم بسیار مکار و اسلام پناه بود و حکم هایی صادر می کرد که مردم باور کنند او پای بند به اسلام و قرآن است که در این رابطه مرحوم غبار می گوید: «در عید های رمضان و قربان مردان و زنان دهات، در میدان های وسیعی یکجا شده و تخم جنگی و آتن می پرداختند. اجتماع زنان جداگانه و در نزدیک اجتماع مردان بعمل می آمد ولی در

یکی از همین اجتماعات بود که امر رسمی سردار علاقه دار رسید و گفت «چون دولت اسلامی اعلیٰ حضرت معظم همایونی پایبند شریعت اسلامی است بعد از این نباید زنان در ایام عید به غرض میله در میدان های آزاد بر آیند و اگر زنی از خانه بر آمد مردش مجازات می شود» این است که در عید دیگر میله مخصوص مردان شد و از زن خبری نبود. «۱»

پس از سقوط حکومت تیموریان در هرات، خود سری، جنگ های قبیله‌ای و ملوک الطوائفی در منطقه حاکم گردید و سر انجام احمد شاه پس از کشته شدن نادر افشار خود را در همین منطقه برای مردم پادشاه اعلام کرد و چند سالی که او زنده بود، مردم را سرگرم جنگ های داخلی و خارجی نگاه داشت و هیچ گونه آبادانی در کار نبود ولی چیزی که بود آن پراکندگی اول را وطن نداشت. با اینکه جنگ های خونین بین جامعه صورت گرفته بود که می توان گفت احمد شاه اولین کسی است که استخوان شکنی را به افغانستان بنیان گذاشته و به خاطر فرهنگ جنگ روی اطرافیان احمد شاه و «مخالفت ها و جنگهای شدید که بین اولاده احمد شاه بوقوع پیوست شیرازه مملکت خراب شده و همه چیز دگرگون گردید» «۲» می بینیم که بعد از سلطنت احمدشاه و تیمورشاه وضع بد تر می گردد و «در اثر اختلافات و جنگهای داخلی و خارجی سوء اداره زمامداران معارف و فرهنگ جامعه به تنزل گرائیده و امکانات انکشاف آن مفقود گردید اولاده تیمورشاه از سال «۱۲۲۰۷ الی سال ۱۲۷۹» بر افغانستان حکومت کردند و این دوره از دوره های تاریخ معارف افغانستان

شمرده می شود، زیرا طی این مدت، در راه علم و دانش هیچ نوع کار اساسی

۱ - افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲ - میر غلام محمد غبار، چاپ اول، جون ۱۹۹۹ ایالات متحده امریکا، ص ۱۸۵.

۲ - تاریخ معارف افغانستان، جمیل الرحمن (کامکار) چاپ اول سنه ۱۳۷۶، ص ۱۱.

صورت نگرفت. «۱» که هیچ بلکه بر خورد قشری و قبایلی شاهان و بعضی از مولویها و ملاهای مزد بگیر، سبب شد که مردم ما به صورت پراکنده و ایلی زندگی کند و موفق به تشکیل ملت واحد نگردد و جنگ های خانمان سوز و بی نتیجه داخلی جایگزین و حدت و برادری گردد. دسته ای از ملاهای بیخبر از مسائل دینی، اجتماعی و ملی علیه مذاهب و اقوام ساکن در افغانستان که ملی و مذهبی با ریشه تر از خود شان بود. بدون هیچگونه دلیل تراشی تکفیر نموده آنها را از دین خارج می دانستند و این فتوای غیر مسئولانه و منفی بین اقوام برادر و ساکن در افغانستان سبب بوجود آمدن تعصبات خشک و خشن و جنگ های خونینی گردید که این قلم از نوشتن آن ننگ و شرم دارد.

به عقیده این قلم، شعله جنگ و دهها آفت اجتماعی دیگر که در اثر تحریک و زمینه سازی حکام صورت می گرفته و تا امروز دامنگیر مردم ماست به خاطر جهل و نا آشنایی مردم از دوستان و دشمنان خود می باشد: «الجهل اصل کل شر» «۲»

بر خورد غیر مسئولانه سران در کشور، آتش جنگ را در دامن ملت شریف افغانستان روشن کرده است که متأسفانه از همه بیشتر زن در آتش جنگ می سوزد و در کمپها و کوچه های نامهربان غربت، سوخت جنگ شده جان می دهند و یا در محیط های نا آرام در حال تباه و آوارگی بسر می برند و از بیم فردای نا معلوم فرزندانش، خواب راحت ندارند. با یک و روی غبار آلود صبح را به شب، شب را به صبح می آورند و در انتظار مرگ تدریجی به سر می برند همان طور که انقلاب نقطه آغاز ندارد؛ با پدیده های قبل از خود کاملاً ارتباط

۱- همان مدرک، ص ۱۰.

۲- حضرت علی «ع» الحیات.

دارد که هیچ کسی منکر شده نمی تواند مظلومیت زن در جامعه ما در این عصر و زمان هم کاملاً با پدیده های تاریخی قبل ارتباط دارد به همین خاطر در قرن علم و آگاهی، طالبان آمده قانون وضع می کند: «سگ هر فردی را دندان بگیرد، باید صاحب سگ، مبلغ سیصد لگ افغانی و یک دختر به همان فردی که سگ او را دندان گرفته بدهد. «۱» و این قانون ریشه در آن قانونی دارد که احمد شاه وضع کرد که زن خونبها داده شود و از میراث محروم گردد.

وقتی که جریان تاریخی حکام را در این سرزمین بعد از سقوط تیموریان در هرات، مطالعه کنیم به جز یک و دو مورد که کار فرهنگی شده است دیگر تمام جهل، جنگ و جعل است و آن اولین مورد که در کشور ما کار فرهنگی شده است. دوران پنج سال اخیر سلطنت امیر شیر علی خان از ۱۸۷۴ - ۱۸۷۹ می باشد که این دوره در تاریخ کشور از دوره های درخشان علم و فرهنگ شمرده می شود در این دوره «معارف کشور شکل رسمی را بخود گرفت طبع و نشر کتب شروع شده و اولین جریده کشور «الشمس النهار» به فعالیت نشراتی اش آغاز نمود که در واقع این اقدامات او از تحولات عظیم علمی و فرهنگی تاریخ کشور شمرده می شود. «۲»

پس از مرگ امیر شیر علی خان، عبد الرحمن خان بقدرت رسید و ۲۳ سال بر افغانستان حکمرانی نمود و به گفته جمیل «در طول دو دهه سلطنت امیر عبد الرحمن خان یکبار دیگر تاریکی بر معارف کشور چیره شد حتی مدارس زمان شیر علی خان نیز دوباره افتتاح نشد. «۳» که «هیچ و حتی نقطه درخشان

در تاریخ این عهد راجع به فرهنگ دیده نمی شود بی اعتنائی او تا جایی بود که

۱ - جریان پرشتاب طالبان، ص ۱۶۰ - مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی.

۲ - تاریخ معارف افغانستان، ص ۴۱.

۳ - همان مدرک، ص ۴۱.

می توان این عمل اورا تعنت و تعمد نامید . زیرا او از فرهنگ و تمدن جهان آگاه بود ولی یک مکتب نساخت و یک جریده تأسیس نکرد، درحالیکه قبل از وی در کشور هر دو سابقه داشت. چندرساله ای اگر در زمان او نشر هم شد همه آن در باره اطاعت پادشاه تحویل دادن مالیات به وقت معین و چند قانون اداری بود

در عصر او بود که مطبوعات و رسالات خرافی و اساطیری از هند انگلیس مثل سیل در افغانستان می ریخت و نسل جوان کشور را برجت قهقرا بجانب فال گیری و اوهام و تاریکی رهنمون می نمود. «۱»

در دوران حکومت عبد الرحمن خان تنها چیزی که بسیار شدید وسیع شده بود دایره جاسوسی امیر که زن و مرد را در این تشکیلات جهنمی جذب می کرد و «جاسوس ها تنها قشری بود که در مدت ۲۳ سال سلطنت امیر عبد الرحمن خان بر جان و مال خود مطمئن و بر جان و مال دیگران مسلط بودند و چون تقاضای امیر بسیار بود عناصر شریر برای جاسوسی خودشان را عرضه میکردند... زنی از قندهار به نام مادر محمد امین بارکزی از امیر اجازه جاسوسی مستقیم از حضور خود امیر خواست و منظور شد این زن روز ها با شوهر خود علناً به در بار والی قندهار آمده در پهلوی او می نشست و اجراءات امور را می دید و به کابل راپور می داد. والی و مأمورین همه از این زن می ترسیدند. «۲»

عبد الرحمن با تمام بدنامی خود شنبه ۹ جمادی الثانی ۱۳۱۹ قمری از دنیا رفت به جای او فرزندش حبیب الله خان به قدرت رسید. و هجده سال بر مردم

۱ - افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۵۰.

۲ - همان مدرک، ص ۱۰۴.

افغانستان فرمان روائی کرد و در دوران حکومتش سیماهای مختلفی از خود نشان داد؛ در اول حکومت خویش از خود تقوی نشان داد. و او در سخنرانی خود گفت: «در شرع اسلام بیشتر از چهار زن نکاحی در آن واحد بر یک مرد مجاز نیست در حالی که من از قبل دارای پنج زن بوده ام پس یکی آن را سر از امروز طلاق دادم. همچنین امیر امر کرد بعد از این هیچ زنی در افغانستان حق پوشیدن برقع سفید و ابرک زده و اجازه گشت و گذار در زیارتگاه ها و مزارات و بدون لزوم در کوچه و بازار ندارد.»^۱

امیر حبیب الله خان جهت جلب توجه مردم به سوی خودش دست به یک سلسله اصلاحات داخلی زد و امر کرد که: «غلامان و کنیزان موجوده افغانستان که یادگار دوره پدرش بود، بعد از این در معرض خرید و فروش قرار نگیرد، اما آزادی آنان را اعلام نکرد همچنین امر نمود که تمام محبوسین زن و مرد دوره پدرش تحت بازرسی قرار گرفته، محبوسین بی دوسیه رها شوند و محبوسین دوسیه دار بعد از تحقیق به نزد خودش آورده شوند تا تعیین مجازات کرده شود به این ترتیب زندان های مهیب کابل رو به خالی شدن گذاشت.»^۲

«روزی که امیر عبدالرحمن چشم از زندگی پوشید هنوز تنها در زندان های کابل ۱۲ هزار مرد و ۸ هزار زن بیاد کار اداره او باقی بود و این تعداد به نسبت تعداد نفوس آن روز یک رقم درشت محسوب است.»^۳

همان طور که گفته شد امیر حبیب الله خان در دوران حکومتش از خود چهره مختلفی نشان داد. او روش تقوی و پرهیز کاری را رها نموده به سوی خشونت، زن بازی و دشمنی با اهل علم پیش رفت و او: «زن جوانی «میرمن

۱- همان مدرک، ص ۱۰۴.

۲- همان مدرک، ص ۱۰۴.

۳- مسیر تاریخ، ج ۱، بخشی دوم، ص ۱۰۴۶.

بنت سر دار محمد سرور خان» را به گناه معاشقه و آن هم در عهد امیر عبد الرحمن خان به دست میرزا محمد حسین خان کوتوال کابل، از دو چشم نابینا کرد و آن زن زیبا خودش را با بریده الماس بکشت. «۱» و او در این جنایت هم پسندیده نکرد: «حرم سرای مفصل و باشکوهی ترتیب داد که بیشتر از صد زن به عناوین حرم، سرای خدمه و جواری در آن می زیستند مصارف البسه و زیور و مأكولات و معاشات و حمل و نقل اهالی حرم گزاف بود. امیر حبیب الله خان به مرور زمان در زندگی داخلی حرم فرو رفت و از رسیدگی به امور به کلی باز ماند ملکه رسمی کشور نیز از ارگ سلطنتی اخراج و در قصر علیا جاداده شد. «۲» و این زن بارگی و اسراف در زمان حبیب الله خان بود که: «در بدخشان قحطی غله مردم ناتوان آن جا را واداشته بود که دختران خود را در برابر ده سیر گندم بفروشند. «۳»

امیر حبیب الله خان همانند باقی اعمالش در اوایل سلطنت خویش با خوش بینی تمام شروع به توسعه معارف نمود و او اولین مکتب رسمی و عصری تعلیمی و تربیه در افغانستان به نام حبیبیه تأسیس کرد و وقتی که چند نفر انگشت شمار از این مکتب با سواد گردید و اعمال ضد انسانی امیر را نقد نمودند، چراغ معرفت بدست امیر به خواموشی گرائید و او در پی طرد، زندان و قتل منورین پرداخت و «از توسعه معارف نادم گردید و آن را سبب ازاله و سرنگونی سلطنت خویش دانست. و یکی از نشانه های آن را رو آوردن طلاب معارف به جریدهء سراج الاخبار که ذریعه «محمود طرزی» نشر می شد دانست زیرا جریدهء مذکور در تربیت فکری جوانان خیلی مؤثر بود و آنان را به حصول

۱- همان مدرک، ص ۱۱۱۰.

۲- همان مدرک، ص ۱۲۵.

۳- همان مدرک، ص ۱۱۱۹.

استقلال و آزادی تشویق می نمود. و به میان آمدن جنبش مشروطیت نیز از اثرات همین جریده بود. بعد از به میان آمدن جنبش مشروطیت امیر حبیب الله خان با تعلیم و اهل علم یک نوع بد بینی و ضدیت پیدا کرد و در این فکر افتاد تا زمینه را برای تبارز مخالفین مساعد نگرداند. زیرا اکثر اعضای جنبش مشروطیت یا استادان و یا هم طلاب مدارس مذکور بودند. بدین ملحوظ حبیب الله خان کار معارف را بحالت نیمه جان گذاشت. در حالیکه قادر بود در اطراف و اکناف مملکت مکاتب و مدارس تشکیل دهد و در این کار او را استادان هندی و ترکی نیز یاری می نمودند. ولی ترس بی مورد از علماء او را از این کار و اقدام نیک باز داشت «۱» و به همین خاطر سد راه رشد و پیشرفت علمی شد و نگذاشت که فرزندان وطن پایه پای جهان رو به پیشرفت برونند.

زن در حکومت امیر امان الله خان و بعد از آن

بعد از کشته شدن امیر زن باره «حبیب الله خان» پسرش امان الله خان زمامدار افغانستان گردید و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۹ سلطنت کرد. امان الله خان از آنجایی که تحت تأثیر روشن فکران ترک قرار داشت شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تغییر داد. دور جدید در صفحات تاریخ کشور آغاز گردید افغانستان استقلال خود را بدست آورد و در وازه های کشور به روی افکار، اندیشه و فرهنگ های مختلف باز شد و معارف افغانستان گسترش یافت «تهداب تعلیم و تربیت جدید، عصری و منظم در کشور روی دست گرفته شد برای اولین بار در تاریخ افغانستان وزارت معارف در سال ۱۹۲۲ تأسیس شد و سردار محمد سلیمان اولین وزیر معارف کشور تعیین گردید. «۱»

حصول استقلال سیاسی در افغانستان منجر به واقعه تاریخی بسیار مهم در تقویه روحی مردم افغانستان و رشد پروژه های اجتماعی در این کشور گردید

مرحوم امان الله خان با یارانش در دوران حکومت خویش اصلاحات و سیعی را شروع و مطرح کردند که از جمله می توان این پدیده ها را نام برد:

بهبود وضع زنان در امور اجتماعی که در مطالب ذیل بیان می گردد:

- امان الله بر عکس پدرانش قانون حرمسرا سازی را باطل و ملغا اعلام کرد؛ زنان که پدرش جهت عیاشی و بهره برداری جنسی در یک مکان جمع نموده بود؛ آزاد کرد و بیانیه شدید الحن داد که هیچ کس حق ندارد بعد از این تاریخ در سرزمین افغانستان حرمسرا درست کند.

- امان الله خان با همکاری همسرش زمینه درس خواندن و امکان تحصیل را برای زنان فراهم نمود و در سال ۱۹۲۸ «۱۳۰۷» مکاتب دخترانه را فعال نموده و جریده هفتگی را به نام ارشاد النسوان به چاپ رسانیده که این نشریه مطالب بسیار جالب و خواندنی جهت آگاهی زنان چاپ و نشر می کرد که در جایش مورد بحث قرار خواهد گرفت.

- تشکیل «انجمن حمایت نسوان» که این انجمن توسط ۱۲ نفر از زنان روشنفکر و انقلابی اداره می گردید و دیگر نکاح دختر صغیره را منع کرد.

- برعکس دستگاه ظلمه پدرانش قانون برده داری را ملغا و باطل اعلام کرد و تعریف جامع و انسانی از شهروندی داده گفت: «هرکس در این سرزمین زندگی می کند افغانستانی و آزاد است و در مقابل قانون هیچ کس بر کسی دیگر امتیاز ندارد».

- مردم را در فعالیت های سیاسی آزاد گذاشت. بعد از این بود که تعداد احزاب سیاسی و تشکل های گوناگون در سرزمین ما به وجود آمد و فعالیت های خویش را شروع کردند.

برنامه های اصلاحی امیر امان الله خان در کشور، دگرگونی های چشم گیر ایجاد نمود به خصوص در رابطه با وضع زنان دگرگونیهای عظیمی بوجود آورد و برای اولین بار زنان راهی مدرسه شدند و دارای انجمن های صنفی گردیدند و در کارهای دولتی استخدام شدند و یک عده دختران جهت کسب دانش به خارج کشور اعزام گردید، و همین طور اقداماتی بسیار بزرگ جهت بهبود وضع زنان هر روز که می گذشت به صورت بسیار عالی سازماندهی می گردید و گامهای بسیار بلند در مسیر ترقی و پیشرفت برداشته می شد.

اصلاحات امان الله خان در رابطه با زنان اعتراضات دسته ای را بلند کرد و این دسته که از پیشرفت و تکامل جهان بی خبر بودند برای عقیم ساختن نهضت اصلاحی امان الله خان از داخل و خارج علیه آن فعالیتهای جدی شان را شروع نمودند و خواستند گامهایی که شاه به جلو برداشته بود به عقب بر گردانند مردم مسلمان و خوش قلب را در اثر تحریک احساسات مذهبی شان به اغتشاش کشانیدند و چنان روی امان الله خان فشار وارد کردند که «شاه در حین اغتشاشات، جرگه با بیشتر از هفتصد نفر عضو، جهت کسب پشتیبانی مردم دایر نمود. عضوی جرگه روحانیون و خانها و زمین داران و تجار های بزرگ بودند. جرگه پغمان دوباره زنان را محصور ساخت، فقره ذیل چنین تصویب شد: «تحصیل زن لغو شد. نکاح دختر صغیر جایز گردید، صلاحیت قاضی در تعزیرات مسلم شد، نکاح نمودن مرد تا چهارزن بدون قید و شرط آزاد گذاشته شد.» در جرگه مذکور در مورد مسائل خانواده و از دواج بحث و مذاکره زیاد صورت گرفت، پادشاه پیشنهاد کرد که اجازه ازدواج برای مرد ها از ۲۲ سالگی داده شود، این پیشنهاد مورد اعتراض شرکت کنندگان قرار گرفت و رد شد؛

همین طور فرستادن جوانان من جمله دختران برای تحصیل به خارج منع گردید، رفع چادری و غیره همه مورد اعتراض قرار گرفت و در جلسات جرگه توسط تفرقه گران، عکسهای ملکه ثریا بدون چادر که در جریان سفر به اروپا بر داشته شده بود پخش گردید و در شرح عکس چنین نوشته شده بود که ملکه ثریا بد اخلاق است.

اصلاحات امان الله خان با موانع شدید رو برو شد و در واقع امان الله را وادار به شکست کردند و زنان را خانه نشین نمودند و آزادیهای زنان بدست رقبای امان الله خان سلب گردید و امان الله خان از اغتشاشی بچه سقاو، نادر شاه نخستین کاری که بعد از به سلطنت رسیدن خود نمود، انسداد مدارس زنان، انجمن نسوان کابل و جریدهء ارشاد النسوان بود، شاگردان افغانی را از کشور ترکیه اجباراً رجعت داد و در زیر چادری مستور نمود.

در زمان ظاهرشاه مکاتب زنان تأسیس و توسعه یافت، تعداد شاگردان به شش هزار دختر بالغ گردید. شاگردان این دوره بیشتر از صد هزار نفر بودند؛ و علاوه بر آزادیهای تعلیمی زمان حکومت داود خان در جشن سال ۱۳۳۷ «۱۹۵۹» ملکه و خانم های صدر اعظم و وزیر خارجه بدون چادر در مراسم جشن حضور یافتند و زنان و دختران و مأمورین دولتی نیز به چنین تظاهراتی دست زدند. لکن داود خان در مقابل خواسته های مردم تسلیم نگردید؛ نهضت نسوان را به آن صورت که خودش می خواست راه انداخت و جایگاهی در حکومتش برای زنان تثبیت کرده و از آزادی زن که خود نمی خواست حمایت نمود.

بیداری زنان با تحولاتی که بعد از این در افغانستان پی هم آمد آغاز گردید؛ دگرگونیهای زیادی در ساحهء آموزش و پرورش، نژاد، هنر، موسیقی و ... به وجود آمد و دوران حکومت دموکراتیک خلق زمینهء فعالیتهای زنان به صورت مطلق آزاد گردید و حتی زنان در بخشها و قطعات نظامی جذب شدند و دوران حکومت مجاهدین و طالبان با زنان طور دیگر برخورد شد که در این دوره از تاریخ افغانستان در رابطه بازن تحلیل و تفسیر جداگانه می طلبد.

زن و فرهنگ عامیانه

زندگی و مرگ هر قوم و جامعه، در گرو زندگی و مرگ فرهنگ آن قوم است، فرهنگ بستر حیات و تکامل انسانهاست اگر این بستر متناسب با خواسته ها و تحولات روز آماده گردد موجب اعتلا و رشد جامعه می گردد و اگر پدیده های پیرامون خویش را تحلیل نتوانست و نسبت به تحولات بی توجه ماند، دچار ضعف و انحطاط می گردد و زمینه را برای پسمانی در ابعاد گوناگون اجتماعی فراهم می کند.

در این شکی نیست که تعریف دقیق و جامع و مانع از فرهنگ در جامعه ای ما تا به حال صورت نگرفته است و دلیلش هم شاید این باشد که فرهنگ در تمام شئون زندگی ما نفوذ کرده است به همین خاطر است که خیلی ها فرهنگ را مشتمل بردانش اعتقاد، هنر، اخلاقیات، قانون، آداب، لغت و تمام تواناییهایی که بشر دارد می دانند.

به صورت طبیعی در فرهنگ هر قوم و ملیت عامل مثبت و منفی وجود دارد. به خصوص سرزمین مثل افغانستان که اقوام و ملیت های مختلف در آنجا زندگی می کنند و از طرف دیگر در چهار راه حوادث قرار داشته و همین امر سبب شده است که افغانستان برخوردار از فرهنگ مثبت و منفی گردد و هم دارای فرهنگ عیاری، کاکه گری، غرور، شجاعت و خیر خواهی گردد و هم دارای معتقدات خرافی چون طالع بینی، فال بینی، و دهها خرافات بازاری دیگر گردد؛ به همین خاطر است که من بار ها گفتم فرهنگ هر قوم آیینه تمام نمای زندگی آن قوم است فرهنگ است که خوبیها، بدیها، شکست ها و پیروزیهای یک قوم رابه نمایش می گذارد به خصوص فرهنگ عامیانه چون خالق این فرهنگ توده ها است که هرگز اهل رنگ و ریا نمی باشند و از مردمان حرف، تحریف خوشش نمی آیند.

این را باید دانست که فرهنگ هر قوم مشتمل بر فرهنگ رسمی و غیر رسمی است همانند شاخه های دیگر علوم: طب و حکمت شاخه رسمی و غیر رسمی دارد فرهنگ هم بر دو دسته تقسیم می گردد رسمی و غیر رسمی که فرهنگ دربار را رسمی می گویند و فرهنگ توده و عام را غیر رسمی و بعضی ها شفای هم می گویند. فرهنگ عامیان و یا فولکلور از لحاظ اجتماعی برای خود آن قوم و برای مردم سراسر جهان دارای اهمیت فوق العاده است چون مطالعه فرهنگ عام است که به پستی و بلندی روح یک ملت و طرز تفکر و نوع زندگی و نیاکان او پی می برند: افسانه ها، ترانه ها و امثال و حکم که در واقع از کهن ترین تراوشهای ذهن و اندیشهء افراد گمنام است که از دور دستهای تاریخ به یادگار مانده است و به همین سبب مانند کتیبه ها و سنگ

نیشته های باستان اعتبار و سندیت بی گفتگو و خدشه ناپذیر دارد به همین دلیل است که علما و دانشمندان و شعرا جهت حقانیت تفکر و اندیشه خویش از فرهنگ عام به خصوص ضرب المثل استفاده می کنند و در حقیقت فرهنگ عام را صدای درونی هر ملت می دانند که روح و اندیشه آنها را بازگو می نماید و در واقع فرهنگ مردم می تواند صوف و نقبی باشد به درون تاریخ گذشته ما و بر ماست که از این نقب استفاده نموده به درون تاریخ رفته به بررسی بپردازیم که چرا و چه عوامل دست به دست هم داده ما را به این سر نوشت گرفتار کرده است این مطلب را از نظر دور نداریم که ریشه های صلاح و فساد، پیشرفت و عقب ماندگی هر جامعه در دل همان جامعه پنهان است از همین روست که باید عناصر تشکیل دهنده جامعه را زیر ذره بین قرار داد و از جزئی ترین عوامل تشکیل دهنده فرهنگ و جامعه آغاز کرد و جامعه را به صورت خوب شناخت و آن را دانست که جامعه ما دارای ویژگیهایی است که آن را از باقی جوامع متمایز می کند به همین خاطر است که افغانستان را نمی شود با قالب های فکری دیگران شناخت. و اگر ما می خواهیم افغانستان را بشناسیم و برای این ملت مظلوم خدمت کنیم باید فرهنگ عامیانه و فولکلور این مردم را بشناسیم و اگر این را ندانیم چون حساسیت های شان را نمی دانیم و کسی را نا آگاه از حساسیت های اجتماعی باشد هرگز خدمت نمی تواند و به جای خدمت فاجعه می آفریند همان طور که گفته شد: «فولکلور» دریچه ورودی و شناخت جامعه به خصوص زنان آن جامعه است از لحاظ ساختاری و جلوه های اجتماعی بر دویخش و دسته تقسیم می گردد که هر دو بخش در رابطه با شناخت زن در جامعه تنگاتنگ ارتباط دارد.

۱- بعد مادی و صوری فرهنگ عامیانه

در این بخش و گونه فولکلور شکل و تصویر مادی فرهنگ عامیانه را به نمایش می گذارد و صحنه های افعال و اعمال توده ها را به تصویر کشانده، باز گو می کند؛ خوراک، پوشاک، آرایشها، کشاورزی، باغداری، آبیاری، دامداری، صید و شکار، نقاشی، آلات موسیقی، رقص، تزیینها، هنر های دستی، تفريحات و ... عناصر تشکیل دهنده بخش مادی فولکلور است

۲- بعد معنوی

این بخش از فرهنگ توده های عوام که بیشتر معنوی و درونی بوده در ضمیر و نهاد توده های عوام نهفته است؛ در روح و روان خلق جای دارد و همانند چشمه سار در کویر اندیشه اجتماعی جاری می باشد و با آن زلالی که دارد آینه عواطف و محبت را صیقلی می کند که می توان آن را در گونه ها و قالبهای ذیل بر شمرد: علم توده های عوام موجودات: هواشناسی عوام، نجوم طب، معادن شناسی عوام، گیاه شناسی عوام، جانور شناسی، ترانه، چیستان، ضرب المثل، لطیفه و دهها عنوان و مدخل دیگر را می توان در این رابطه نام برد که اکثر این ها را زن کشف کرده است و زن است که دانه گیاهان را کشف و شناسایی کرده است و خواص آنها را می دانند و به همین خاطر است که در شناخت زن فولکلور کمک می کند.

زن و فرهنگ

نیست فرهنگ اندرین گیتی که نیاموخت از شه آن فرهنگ «۱»

فرهنگ به : «علم، ادب، دانش، معرفت، تعلیم و تربیت، آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت و نیز به معنی کتاب لغت، کتابی که شامل لغات یک زبان و شرح آنها باشد. «۲» صدق می کند. به همین خاطر است که تعلیم و تربیت، انتشار جراید، تأسیس انجمن ها و مدارس از نشانه های پیشرفت فرهنگ و ثقافت یک مردم است و ظهور اینها تکامل و مدنیت را در بین یک جامعه و ملت نشان می دهد. به همین خاطر است که محققین حضور این عناصر را در بین جامعه علانم پیشرفت و بالندگی آن جامعه و ملت از نظر علم و فرهنگ

دانسته اند.

۱ - برخی

۲ - فرهنگ فارسی معین.

در این نوشته وقتی گفته می شود: «زن و فرهنگ» منظور ما این است که زنان افغانستان در رابطه با تعلیم و تربیت، تأسیس مدارس انتشار جراید و تأسیس انجمن و کانون های فرهنگی چه نقشی داشته و در طول تاریخ چقدر توانسته اند به وظیفه فرهنگی خود عمل کنند.

زن و تعلیم و تربیت

در سازندگی، پیشرفت و پایه گذاری شالوده تمدن بشری نقش تعلیم و تربیت آنچنان بدیهی و روشن است که هیچ حاجت در بیان نمی باشد چون همه می دانند که درخت سرسبز و با شکوه مدنیت و پیشرفت بشریت امروزه ریشه اش در سرزمین تعلیم و تربیت است و از همانجا تغذیه می شود.

بشر امروز توسط تعلیم و تربیت چنان در اوج تکامل خود رسیده است که دارد قوای طبیعی را رام و تسخیر می کند، تمام زنجیر های رفتاری را از دست و پای خود می رهاند ولی افغانستان به خاطر نبود یک سیستم کار آمد و جنگ های خانمان سوز نظام آموزشی صحیح ندارد. با اینکه سر زمین ما به شهادت تاریخ، گهواره مدنیت است و تعلیم و تربیت در این سرزمین ریشه کهن و قدیمی دارد و یکی از مراکز تمدن دنیای قدیم به حساب می رفته است. نمونه هایی از چگونگی آموزش و پرورش را در این کشور از قدیم ترین ایام می توان یافت.

این آموزش و پرورش معمولاً در پرتو ادیان بر مردم الزام می شده است، «چنانچه بوداییان، زردشتیان مانویان و مسیحیان حداقل به خاطر نشر تعالیم دین خودش مجبور بودند، سیستم هایی از آموزش و پرورش را در قلمرو مذهبی

خودش روی دست گیرند این تعلیم عمدتا در مراکز مذهبی صورت می گرفته است. «۱»

در دوران اسلام با تجربیاتی که از قبل وجود داشته و تأکید دین مقدس اسلام به تعلیم و تربیت سبب شد پیشرفت های خوبی به وجود آید ولی اسلوب و شیوه آموزش و تدریس به شکل های مختلف صورت می گرفت و تا به حال ادامه دارد و جایگاهی تعلیم و تدریس علاوه بر مدرسه، در معابد بوده و مردمان متدین ما آموزش را از عبادات می دانسته اند. به همین خاطر سوژه درس را قرآن شریف، کتب اخلاقی و عرفانی قرار می داده که در بعضی از مناطق کشور ما تا بحال به خاطر تبعیض از طرف حکام و عدم امکانات همین نظام آموزشی حاکم است و خوبی مسئله در این است که این مکاتب و آموزشگاههای ساده و ابتدائی دروازه هایش به روی زن و مرد و کودک باز است. هرکس به اندازه توان خود از آن استفاده می کنند.

از آنجایی که تعلیم و تربیت نمونه بارز تمدن بشری و تکامل یک ملت و مملکت محسوب می گردد ولو به صورت ابتدای هم اگر باشد بزرگترین شخصیت ها و عالمان عامل از آن رشد و نمو می کند. شاهد بر این مدعا زنان عالیه و بزرگ سرزمین ماست با اینکه همین تعلیم و تربیت ابتدایی هم آن وقتها در دسترس تمام خواهران به صورت و سبب قرار نمی گرفته و آنهای که مثل حره ختلی، رابعه بلخی، گوهرشاد آغه و ... دسترسی داشته عالمان لایق و با شخصیت شدند و در راه شکوفایی علم تلاش های فراوان نمودند.

در دوران تیموریان، هرات که گوهرشاد بیگم زن شاهرخ مشوق هنر مندان و

ادبای دربار شوهر خود به حساب می رفت او تلاش می کرد که تعلیم و تربیت را عمومی کند و زنان همانند مردان در مدارس جمع گردند و درس بخوانند و با همه تلاشها به آن صورت که خودش می خواست موفق نگردید که تعلیم و تربیت آموزش زنان را به شکل وسیع عملی سازد و نظام آموزشی را تغییر دهد چراکه «از تعلیم و باسواد شدن زن جلو گیری می شد جلال الدین دوانی دانشمند مشهور همین دوره «تیموری» در کتاب معروف خود «اخلاق رجال» راجع به زن زیر عنوان لمعهء سوم در سیاست اهل می نویسد: «زن شوهر خودش را در تمام زمینه ها باید اطاعت کند. وقتی که شوهر می گوید زنش نباید درس بخواند زن نظر مردش را محترم بشمارد. «۱» از این نوشته آقای دوانی فهمیده می شود که گوهرشاد آغه در مقابل این تفکر بیخردانه سخت مبارزه می کرده و راه مدرسه رفتن را برای زنان هموار می کرده و به همین خاطر بود که این زن بزرگ و نام آور، مدارس مجلل در قلمرو حکومت تیموری بنا کرد.

گوهرشاد بیگم یکی از شخصیت های معروف و با نام است که در ایجاد مدارس جدید سهم ارزنده داشته است. او مدارس در هرات بنیاد گذاشت «مدرسه ای که به نام او مسمی گردیده. این مدرسه در سال ۸۲۰ هجری قمری بنیاد گذاشته شد و کار اعمار آن در سال ۸۴۱ به اتمام رسید. خرابه های این مدرسه هم اکنون در قسمت شمال غربی هرات باقیست. این مدرسه از مجلل ترین بناهای دوره تیموری محسوب می شده و گوهرشاد زمین ها، باغها، آسیاب ها و دکانهای زیادی را وقف این مدرسه نموده بود در این مدرسه شیخ شهاب

۱ همراهِ علمی و فرهنگی افغانستان، نصیر احمد دولت آبادی، ص ۱۳ کتاب خطی است.

الدین بسطامی. کمال الدین مسعود شیروانی، حسن شاه تدریس نموده اند. این مدرسه دارای کتابخانه بزرگ نیز بوده است. «۱»

و همین طور گوهرشاد مدرسه دیگر بر سرپل انجیل طرح انداخت که در سال ۸۳۶ به اتمام رسید. علاوه از آن مدرسه دیگری در مشهد ساخت و مساجد و خانقاه های فراوان در هرات و بلخ و طوس و برخی نقاط دیگری ایجاد کرد و این زن عالمه تلاش داشت که تمام قلمرو حکومت تیموری را نور علم و معرفت فرا گیرد.

متأسفانه این پیشرفت‌ها در سرزمین ماباکی نماند و وطن گرفتار جنگ های بی ثمر و بی حاصل گردید و روی آن همه شکوه و مدنیت را غبار جهل فراگرفت و تا دوران شیر علیخان وضع به همین صورت ادامه پیدا کرد و سیستم جدید تعلیم و تربیه از عهد امیر شیر علی خان در کشور ما آغاز شد ولی نا آرامیها آن را اختلال نمود و به خصوص در دوران قتل عام و جهالت عبدالرحمن جابر به کلی نور علم و معرفت در وطن خاموش شده و پس از نابود شدن این حاکم جابر تعلیم و تربیت دوباره در دوره امیر حبیب الله خان از سرگرفته شده است اما گسترش تعلیم و تربیت جدید از عصر امیر امان الله خان آغاز می شود.

همان طور که قبلاً گفته شد تعلیم و تربیت به صورت جدید از دوران شیر علی خان شروع گردید و پس از وقفه های زیادی در دوران امان الله خان گسترش پیدا کرد. امان الله خان با همسرش ثریا تلاش نمودند که درب مکاتب را به روی زنان باز کنند و زنان را از نظر تعلیم و تربیت بهره مند ساخته به درجات بالایی از علم و دانش برسانند و تاجایی موفق شدند. زنان را در شهر ها

۱ - کانونهای علوم و ثقافت اسلامی در افغانستان، ص ۳۵، چاپ پاکستان، محمد یوسف «ازرق».

و ادار به درس خواندن کنند و بلکه «تعداد دختران افغانی را به خاطر «یادگیری» علوم مختلف به کشور های اروپایی و ترکیه فرستادند، گرچه تعدادی از افراد، از این اعمال شاه امان الله خان ناراضی بودند و امان الله خان را به اعمال غیر اسلامی و کفر سهیم می ساختند و می گفتند که این دختران افغانی در لباسهای غربی و اروپایی به عیاشی و خوش گذرانی می پردازند.»^۱

اگر چه امان الله خان از نظر فرهنگی و تعلیم و تربیت پیشگام نبود. بلکه محمود طرزی و خانواده اش پیشگام بودند اما امان الله خان همکار خوب با این خانواده بود و در اینکه محمود طرزی با خانواده خود در آزادی زن از قید اسارت و کشاندن آنها به دنیای جدید و مدرن تلاش ورزیده اند تمام محققان توافق نظر دارند. منتهی تعدادی از این عمل محمود طرزی، «آزادی بدون قید و شرط زنان» را توجیه می کنند و تعدادی هم شدیداً محکوم می نمایند، ولی بدور از افراط و تفریط باید این واقعیت را پذیرفت که «خانواده طرزی سنگ تهداب آزادی زنان در افغانستان را گذاشته اند و این خود می رساند که فرهنگ و تمدن زاده مهاجرت هاست چه در کشور مبدأ و چه در سرزمین های مقصد.»^۲

خانواده طرزی از فضای آزاد و محیط آرام دولت عثمانی که در آن سرزمین زندگی می کردند به صورت احسن استفاده نمودند و با استفاده از تفکر پیشروانه متفکرین جهان ترک وارد افغانستان شدند و همان تفکر را گسترش داده و رونق بخشید؛ روی همین پلان یکی از دختران تحصیل کرده و با سواد محمود طرزی با امان الله خان از دواج نمود، همان که بعد ها ملکه افغانستان شد و ماجراهایی

۱ - میزان، سال چهارم، شماره ۶۳، چاپ هند، ص ۱۵، دکتر عبدالطیف طالبی.

۲ - مراکز علمی و فرهنگی افغانستان ص ۲۲۵.

بزرگ را در تاریخ افغانستان خلق نمود. «ملکه ثریا در جدی سال ۱۲۹۹ هـ ش در اجتماع زنان سخنرانی کرد و از عقب ماندگی و دردها و مشکلات زنان افغانستان صحبت نمود ... این سخنرانی آنقدر تأثیر عمیق به روح و روان زنان گذاشت که به گفته مورخ شهیر کشور «مرحوم» غبار «جدی ۱۲۹۹» زنان به درد گریستند و پنجاه نفر فی المجلس خودشان را در خدمت معارف و تأسیس اولین مدرسه زنان گذاشتند ملکه چنان متأثر شد که خودش وظیفه مفتش مکتب «مستورات» را به ذمه گرفت. «۱»

با همه بد بختی ها نسبت به زن در افغانستان در سال ۱۹۲ امان الله خان در رابطه با تعلیم و تربیت زنان کمک نموده و زمینه رشد و آموزش زنان را فراهم ساخت. حتی طبق قانون اساسی ۱۹۲۸ تحصیل دختران نیز مانند پسران تا درجه ابتدایی اجباری شد. «۲»

با وجود آن هم : تفاوت های زیادی بین نفوس پسران و دختران محصل و تعداد مکاتب دخترانه در شهرها و روستاها وجود داشت و در خیلی از روستاهای افغانستان متأسفانه روی دلایلی، حکام مکتب درست نکردند که این مناطق تا به حال فاقد مکتب هستند و فرزندان ذکور و اناث شان محروم از خواندن و نوشتن می باشند.

با وجود محدود بودن تعداد مکاتب در زمان امان الله خان «چند صد دانش آموز جهت تحصیل به کشورهای روسیه، آلمان فرانسه، ایتالیا و ترکیه اعزام شدند. تعدادی از دختران نیز به کشورهای ترکیه جهت تحصیل فرستاده شدند. و این دختران مراسم وداع را با مأمورین دولت و شخصیت های که در جرگه

۱ - مجله صدف، سال سوم، شماره دهم، سال ۱۳۷۹ ص ۵۹.

۲ - تعاون، سال پنجم شماره دوم ص ۲۷، چاپ پاکستان، عبدالغفار صفا.

پغمان اشتراک داشتند. اجراء نموده و مستقیماً حرکت کردند. اینها نخستین دانشجویان دختر افغانی بودند که برقع نداشتند. «۱»

و این «اولین گروه دختران که برای ادامه تحصیل در رشته پرستاری و مامایی به خارج از کشور اعزام شدند. ۱۵ نفر بودند که به استامبول سفر کردند. «۲»

تأسیس اولین مدرسه دخترانه

«امام الله خان در کنار مدارس و مکاتب قدیمه، اولین مکتب نسوان را به نام «مستورات» در جدی ۱۲۹۹ در کابل به صورت مستقل جهت رشد و تکامل زنان وطن اساس و پایگذاری کرد و روز افتتاح این مدرسه ملکه ثریا «محفل که زنان جهت افتتاح مکتب آمده بودند چنین سخنرانی نمود. «الحمد لله برای ما زنان الیوم یک یوم نهایت خوبی است که به سایه اعلیحضرت غازی امروز مکتب مستورات را افتتاح می کنیم. امید است که فرزندان وطن از این مکتب متخصص شده در جهت دین و دولت و ملت خویش حتی الوسع خدمت کنند به همه حاضرین معلوم است که فرضیت علم به مرد و زن یکسان است و این فضیلت مکتب که جهت ما زنان عاید شده از تو جهات معارف خواهی اعلیحضرت جوان غازی ما و همت کوشش جناب ناظر «وزیر» معارف محمد سلمان خان است. «۳» پس از ختم جلسه افتتاحیه به دخترانی که در این مکتب ثبت نام نموده بودند، هدایایی که عبارت از مواد قرطاسیه بود داده شد.

و قتی که فعالیت های فرهنگی زنان شروع گردید به زود ترین وقت دومین مکتب نسوان را «ملکه ثریا و مادرش به مصارف شخصی شان تأسیس نمودند.

این مکتب به سوبه لیس و بنام لیس «عصمت» یاد می گردید ... در سال ۱۹۲۸

۱ - همان مدرک

۲ - مجله زنان، شماره ۲ ص ۲۳ چاپ ایران - دکتر سهیلا شهنائی.

۳ - مجله صدف، سال سوم شماره دهم، ص ۵۷.

تعداد شاگردان لیسه، عصمت به ۸۰۰ دختر می‌رسید. «۱»

و این مدرسه به تاریخ ۳۱ حمل سال ۱۳۰۰ به نام عصمت افتتاح گردید که بعد ها به نام ملالی مشهور گردید که تا اکنون به این نام مسمی است. روز افتتاح مکتب ذیل با حضور زنان و دختران زیادی و با مراسم مجلل تری بر گزار گردید. دختران این مکتب عصمت که چادری های سیاه به سر داشتند با خوانش ترانه، شاد تشریف آوری حاضرین و ملکه ثریا را خیر مقدم گفتند و از ملکه پذیرایی خاصی نمودند. بیانیه ملکه در مراسم مذکور چنین آغاز شده بود: «الحمد لله باز الحمدالله که دولت افغانستان به سعی و همت پادشاه و غازی امیر امان الله خان به این مدت کم کسب بهبودی و تعالی نمایانی نموده که جهت آینده دولت مقدسه ما امید های خیلی خوبی را به ما نشان می دهد. علی الخصوص جهت اولاد ما زن ها. اول مکتب «مستورات» باز شده بود و این است نو نهالان مکتب مستورات که در اینجا موجود اند. ما که به این یوم مسعود در اینجا با کمال خوشی جمع آمده ایم از جهت این است که یک مکتب دیگری بنام «عصمت» به توفیق الهی افتتاح می کنیم. مکتب برای نسوان از چنان اسباب سعادت ملک و ملت حساب می شود که قیمت آن نزد قیمت شناسان مدنیت اسلام پنهان نمی ماند. طالبه زنان مملکت چون عالمه شدند به معاملات دین و دنیای خود واقف می گردند و از آن جهت راحت مردان شان در ملک مدنیت اسلامیة زیاد می شود. «۲»

قبل از اینکه امان الله خان و ثریا ملکه در خارج سفر کنند، بسیار به صورت

طبیعی و اسلامی و دلسوزانه به کشور، مردم و به خصوص قشر مظلوم زن

۱ - نگاه به عهد سلطنت امانی، ص ۱۴۰، سید رسول.

۲ - صدف، سال سوم، شماره دهم، ص ۵۱.

خدمت می کردند و از نام های که در مدارس دخترانه گذاشته اند و سخنرانی های شان فهمیده می شود که روی فرهنگ و تعالیم اسلام تأکید داشته اند و می گفتند اسلام یاد گیری علم را برای زن و مرد واجب کرده است.

خدمت و فعالیت اینها در جهت رشد و تکامل زنان به حدی پیشرفت کرد که افتتاح مکاتب نسوان جزء بر نامه های وسیع شان گردید و می خواستند سطح دانش زنان را بلند برده و آنها را به سر حد آزادی برسانند. ملکه ثریا در اولین بیانیه افتتاحیه اش در لیسه عصمت گفت: «امید وارم تعلیم و تربیه جدید مقام اجتماعی زنان را بهتر ساخته به آنها فرصت سهم گیری در فعالیت های ترقی خواهانه دولت را فراهم سازد.»^۱

ثریا و امان الله نه تنها به تعلیم و تربیت جوانان و دختران افغانی در داخل کشور توجه می نمود بلکه همان طور که گفته شد آنها را جهت فرا گرفتن تحصیلات و فنون مختلفه به سوبهء پوهنتون به خارج نیز اعزام نمود.

تلاش و تپش در جهت با سواد شدن، مکتب رفتن و آزادی نسوان در عصر امان الله خان به اوج خود رسیده بود و از طرف ملکه ثریا این خیزش فرهنگی بیش از حد تشویق و پشتیبانی می گردید و با همکاری این زن پرتلاش، روشنفکران و وزارت معارف بر نامه ای برای ایجاد گسترش مدارس دخترانه و تغییرات در سیستم و اصول آموزشی قدیم با یک حرکت جدید در کشور هماهنگ و هم سو گردید.

این خیزش فرهنگی سبب شد که در این سرزمین تا سالهای اخیر تلاش های بی وقفه در جهت رشد و بالندگی فرهنگی و آموزش صورت بگیرد که

صدها مکتب دخترانه در شهر های مختلف و دهات تأسیس گردید که هر کدام به نام یکی از زنان عالمه و مجاهدهء وطن نام گذاری شده تا الگوی نیکو برای دختران افغانستان باشد.

با همه این تلاشها متأسفانه یک وقفه بسیار اندک در روند کار های فرهنگی نسوان در سال ۱۹۳۰ پیش آمد و خوشبختانه مجدداً با تلاش دلسوزانه زنان روشنفکر وطن مسائل و مشکلاتی که پیش آمده بود حل شد و در سال ۱۹۳۱ دو باره شروع به کار های فرهنگی خود کردند و سپس به تدریج «کورسهای قابلگی» در جنب شفاخانه مستورات «میوند فعلی» در سال ۱۹۳۱، فاکولتهء نسوان در سال ۱۹۳۹، لیسهء زرغونه در سال ۱۹۴۱ لیسهء مسلکی زنان در سال ۱۹۴۸، لیسهء مسلکی جمهوریت در سال ۱۹۴۹ و مکاتیبی مانند رابعهء بلخی «کارته چهار» عایشهء درانی «شیر پور» محجوبهء هروی «چنداول» مستورهء غوری «بابای خوره» ستاره «باغ علیمردان» و مهری هروی در هرات در سال ۱۹۵۲ یکی پی دیگری تأسیس گردیدند. در دههء پنجاه آموزش زنان راهی مراکز و لایات گردید و در دههء هفتاد لیسه های مانند زرغونه «قندهار» لیسهء نسوان لشکر گاه «هلمند» لیسهء جهان ملکه «غزنی» لیسهء آلانی «جلال آباد» لیسهء نسوان حره جلالی «چاریکار» لیسهء حوا «پلخمیری» لیسهء سلطان رضیه «مزار شریف» لیسهء مخفی «بدخشان» و غیره با کیفیت بسیار عالی در سطح ملی عرض اندام نمود و یک تعداد زیاد شاگردان ممتاز را به پوهنتون فرستاد. «۱»

تعلیمات ابتدایی در افغانستان، شش سال است و دختران در سن هفت سالگی وارد مکتب ابتدائی می شوند و در این دوره شش سال درس می خوانند

و بعد از این مرحله متوسط است که مدت آن سه سال است و پس از آن تعلیمات ثانوی است که مدت آن هم سه سال است، در مرحله متوسطه و ثانوی شیوه های خاصی برای کسانی که قصد انقطاع تحصیل دارند یا کسانی که علاقه بخدمت دارند از قبیل تدریس در مکاتب ابتدائیه، دخترانه آموزش داده می شوند. دختران پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و سیکل اول خود می توانند تحصیلاتشان را برای آماده شدن و ورود به دانشگاه در سیکل دوم ادامه بدهند یا آنکه برای ادامه تحصیل به مدارس اقتصاد منزل، پرستاری، خانه داری، یا دانشسراهای تربیت معلم دگر برای تدریس در دوره ابتدائی معلم تربیت می کنند، تا آماده برای خدمت گردند.^۱

برای دختران آنچه مربوط به امور منزل می شد، از قبیل اداره اقتصاد منزل و مسائل دیگر که در زندگی خانوادگی آینده یک دختر اهمیت داشت آموزش داده می شود و حتی مامایی برای دختران محصل به صورت بسیار وسیع آموزش داده می شد تا هم نوعانش را از خطر مرگ نجات دهند.

در زمان امان الله خان که تعلیم و تربیت و آموزش جدید برای دختران به صورت جدی شروع گردید بعد از آن تحصیلات دانشگاهی برای دختران آزاد بود و دختران می توانستند به هر دانشگاه بروند.

در سال ۱۹۴۸ دو دانشکده در رشته ادبیات و علوم برای دختران تأسیس شد. «۲» و با استقبال خوب دختران وطن رو به رو گردید. دختران وطن با تلاش غیر قابل وصف درس خواندند و شخصیت های با سواد و با اعتبار در جامعه شدند.

۱ - سرزمین و مردم افغانستان. مری لونیس کلیفورد، ترجمه مرتضی، ص ۲۱.

۲ - افغانستان بین الامس و الیوم، ابوالعینین، فصل ششم، ترجمه اکبری مالستانی، ص ۲۱۸.

«دانشگاه کابل در سال ۱۹۴۶، ۱۳۳۹ شمسی تنها سه بخش از این دانشگاه از دختران نیز ثبت نام می کردند اما امروز همه دانشکده های آن مختلط است.

«۱»

در انکشاف تعلیم و تربیت و آموزش زنان افغانستان قانون اساسی بسیار کمک نموده و زنان را در میدان فراگیری دانش و معرفت کشاندند.

قانون اساسی ۱۹۲۴ امان الله خان، قانون اساسی ۱۹۳۱ نادر خان و قانون اساسی ۱۹۶۴ ظاهر زمینه رشد معارف نسبتاً متوازن و بدون تبعیض را برای آموزش زنان فراهم ساخت اما با وجود آن تفاوت های زیادی بین نفوس پسران و دختران شامل در مکاتب و تعداد مکاتب دختران در شهرها و رورستاها وجود داشتند. مثلاً «در سال ۱۳۵۹ به تعداد ۱۹۲۱۸ مکتب سواد آموزی در سطح کشور وجود داشت که در آن به تعداد ۳۴۷۰۰۰ نفر درس می خواندند که از آن جمله پانصد و هفتاد و شش برای زنان بود که در حدود ده هزار و چهارصد زن در آنها در س می خواندند. «۲»

با یک مطالعه کلی که انجام داده ام این طور ملاحظه می شود که تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش به صورت جدید و جدی در افغانستان از عصر امیر امان الله خان بدینسو با وجود جنگ های خانمانسوز و تبعیض شدید نژادی و دو دههء اخیر جنگ در کشور سیر ارتقایی داشته است و حتی در دهه ۶۰ دانشگاهها و مکاتب و دیگر مراکز آموزشی فعال بود. این روند تا سال ۱۳۷۱ ادامه داشته و از دهه ۷۰ بدین سو، در اثر جنگهای تنظیمی، منطقوی و مذهبی اختلالات جدی در پروسهء آموزش و پرورش ایجاد گردید و طالبان به کلی نظام

۱ - سرزمین و مردم افغانستان، ص ۱۲۳.

۲ - صدف، سال سوم شماره یازدهم، سال ۱۳۷۹ ص ۱۳.

آموزش را دگرگون نمود و دروازه مکاتب دخترانه را بکلی بستند وزن را از درس و تحصیل منع نمودند و ضرر ناشی از این اقدام طالبان در آینده نزدیک جبران ناپذیر خواهد بود. اگر چه هموطنان ما در دوران جهاد و مهاجرت چه در داخل و خارج یک سلسله فعالیت های آموزشی را انجام داده اند اما به خاطر به دست نیاوردن ارقام دقیق، بررسی آن را در فرصت دیگر موکول می کنم.

انتشار اولین جریده زن در افغانستان

قربابت و خویشاوندی امیر امان الله خان با محمود طرزی و ازدواج او با دختر تحصیل کرده، روشنفکر و جهان دیده او به نام «ثریا» سبب شد که آن شاه جوان تحت تأثیر تفکر و اندیشه ای طرزی قرار بگیرد و در قالب ریزی فکر امان الله خانواده او تأثیر فوق العاده بگذارد و امان الله خان را از فکر تنگ قوم گرایی و ناسیونالیسم قومی که پدرانش داشت برون آورده و فکر او را به سطح ملی بسط دهد. برای آنکه کاملاً متجدد و فرهنگی باشد راه و روحیه پدر و جد خود را تعقیب ننمود و با اینکه پدرش حرمسرا داشت او حتی «عیال سابق خود را بعد از عاشق شدن به ثریا دختر محمود خان طرزی مطلقه نمود ... و عیال رسمی مشارالیه منحصر به همان ثریا که بعد ها شاه خانم می گفتند بود.»^۱

امان الله خان قبل از اینکه در کشور های خارج مسافرت کند در نظر داشت که کشورش همانند جهان مرقی و متمدن به اسرع وقت پیشرفته و صنعتی گردد و تلاش می کرد که موانع تکامل و پیشرفت کشور را از مسیر کاروان ترقی بردارد به همین جهت بود که او همانند شخصیت های ملی گرای عصر وزمان خود دو عامل را باعث پسمانی افغانستان می دانست، تلاش می کرد که این دو

افت مستعمره بودن کشور و بی سوادی توده ها را رفع نماید به همین خاطر بود که بر عکس پدراناش مثل روشنفکران وطن دوست در جبههء ضد انگلیس قرار گرفت و با اینکه گذشتگانش مزدور انگلیس بودند و او روزهای اول حکومتش خواستار استقلال از انگلیس شده رسماً آزادی افغانستان را اعلام نمود. در قسمت دوم که تعلیم و تربیت باشد امان الله خان مثل محمود طرزی و ثریا می اندیشید که پیشرفت کشور بدون تعلیم و تربیت توده های مردم به خصوص زنان ممکن نیست و او بیش از حد علاقه داشت که این طبقه با سواد گردد تا خود آزادی و استقلال خویش را بدست گیرند. در جشن های اعیاد و سایر مجالس زنان را در سخنرانی های خود تشویق به گرفتن آزادی و استقلال می کرد و حتی یکی از اهداف عمدهء دولت، روشنفکران و نویسندگان مورد علاقه و توجه دولت امانی این بود که در روابط اجتماعی و وضع زندگی خانوادگی مردم افغانستان تغییرات اساسی به میان آورند. تغییر فکر مردم افغانستان در رابطه با زندگی از طرف طرزی، خانم او و دخترانش که همه از تمدن ترک و طرز فکر جدید نمایندگی می نمودند از همان ابتداء تعقیب می گردید. «۲» به خصوص در دوران حکومت امان الله خان فعالیت فرهنگی خانواده طرزی به اوج خود رسیده بود، ضرورت ها و نیاز مندیهای فرهنگی را بسیار جدی مطرح می کردند و از طرف اینها پیشنهاد انتشار نشریهء مستقل برای زنان داده شد امان الله خان پذیرفت و «جریده «ارشاد النسوان» به نشرات هفتگی اش در سال ۱۳۰۰ هـ ش آغاز نمود. واضح است این جریده برای تعلیم زنان افغانستان تأسیس شده بود، نام مدیر جریده به قسم مخفف «ا-ر» که عبارت است از «اسماء رسمیه» معروف به «بی بی عربی» همسر محمود طرزی و نام سر دبیر آن

به قسم مخفف «ر-ا» درج گردیده که میر من روح افزا معروف به منشیه دختر محمد زمان خازن الکتب و همشیره حبیب الله خان طرزی است. «۱» باید گفت که اولین شماره ارشاد النسوان روز پنج شنبه اول حمل سال ۱۳۰۰ هجری شمسی مصادف با سومین سال پادشاهی امان الله خان در کابل انتشار یافت و این نشریه در جهت تنویر و روشننگری افکار توده های مردم به خصوص زنان مظلوم افغانستان سخت تأثیر داشت و صورت ظاهری این نشریه پر آوازه به این شرح است در صفحه اول عنوان اخبار به حاشیه راست نوشته شده و مقابل آن به حاشیه چپ نام مدیره و سر محرر آمده است و سپس پیشتر از شروع سر مقاله طور معمول روز و ماه و سال همان شماره و تزئید این بیت درج شده است:

خامه ام ارشاد نسوان می کند این قدر ها و صف عرفان می کند
 «این جریده در کاغذ نازک پسته ای رنگ در چاپخانه سنگی در کاروان سرای «ده افغانان» کابل چاپ می شد نام جریده بین کلیشه کتاب دیوات و خوشه های گندم را داشت نوشته شده بود. در ابتدا در چهار صفحه و پس از نشر شماره دوازدهم در هشت صفحه نشر می شد در این جریده مطالب رنگارنگ نشر می شد لکن زیاد تر مضامین وقف بخش صحت زنان، اخلاق، آشپزی، خیاطی، و تربیه اطفال بود. «۲» و دیگر اخبار پیشرفت و انکشاف فرهنگی زنان جهان و کشور های مسلمان و همسایگان را مطرح می کرد و همین طور خبر های که مربوط به امور زنان افغانستان مثل میله ها، و سرگرمی های دیگر اجتماعی به صورت جزوه به نشر می رساند. مثلاً در شماره سوم

۱- نگاهی به عهد سلطنت امانی، ص ۱۴۵ سید رسول.

۲- همان مدرک، ص ۱۴۶.

سال اول پنجشنبه یازده حمل در مورد میله زنان در باغ بابر چنین می نویسد: «بنا بر اعلانی که یک روز پیش شده بود جمله طائفهء نسوان شهر کابل جنت نشان از وقت شش بجاء صبح جوقه جوقه وفوج فوج به سوی باغ بابر شاه که از باغ های تاریخی شهر عزیز ماست رهسپار گردیده بودند و باغ را که مشاط باد بهاری به گلهای شکوفه و سبزه های ترو تازه آراسته و پیراسته کرده بود پر نمودند. در چهار دیواری باغ دکانها، بازار های زنانه از هر صنف و هر قسم ترتیب شده بود که فروشندگان همگی نسوان و خریداران نیز از همان جنس لطیف بودند.

به صراحت می توان گفت که مطالب ارشاد النسوان: مقاله ها و سر مقاله های آن بیشتر راجع به امور زنان پرداخته و قسمت اعظم آن شکل انتقادی داشته به همین خاطر این جریده موفق ترین و تأثیر گذار ترین نشریه در عصر خود بوده و در این نشریه راجع به آزادی و استقلال زن و لغو اسارت زن نوشته می شده و نظر اسلام را در رابطه با آزادی انسانها به این صورت می آورده هر فرد انسان که کلمه طیبه بگوید و به دل به آن ایمان بیاورد، آزاد می باشد. یعنی در قید بندگی هیچ کس در نمی آید و خرید و فروش نمی شود. «۱»

و با این تفکر عالی ارشاد النسوان منتشر می گردید و در بین منورین و روشنفکران جایگاه رفیع کمایی نموده بود. نشریهء دیگری به همین نام «ارشاد النسوان» در داخل کشور به مدیر مسئولی شاعرهء معاصر کشور خانم لیلا صراحت روشنی به زبان دری به نشر می رسید و همین خانم فرهنگی «لیلا صراحت روشنی» مدیر مسئول یک نشریهء دیگر به نام «میرمن» گردید که از

سوی مؤسسه نسوان در کابل از سال ۶۵ کار خود را شروع کرد و به دو زبان پشتو و دری مطلب چاپ می کرد و نشریه دیگری به همین نام «میرمن» در سال ۱۳۶۶ از طرف سازمان دموکراتیک زنان افغانستان به مدیر مسئولی خانم «پروین به دو زبان دری و پشتو در کابل نشر می گردید. هم چنین هفته نامه «ژوندن» به مدیر مسئولی خانم راحله رافع، ضمیمه روز نامه انیس در کابل منتشر می گردید.

بعد از پیروزی مجاهدین نشریه به نام «کوثر» به مدیر مسئولی عالمه انجینر فائزه فلاح در سال ۱۳۷۱ در شهر مزار شریف نشر می یافت و این جریده در آن زمان تأثیر خوب در روحیه زنان کشور به خصوص زنان شمال کشور داشت. نشریه دیگری در شمال بعد از شکست طالبان به نام گوهر چاپ می گردد و این نشریه: گاهنامه فرهنگی، اجتماعی و ادبی است که از طرف بنیاد رهبر شهید بابه مزاری بخش خواهران در مزار شریف نشر می گردد و با اینکه از امکانات اندک بر خوردار است طرح و دیزاینش تاجای چشم نواز و هنری است و حتی این نشریه را مطالعه کنیم به این مطلب پی می بریم: افراد که این نشریه را منتشر می کنند صادق و سریح اللهجه هستند.

انتشار جراید زن در مهاجرت

با شروع مهاجرت در سالهای ۱۳۵۸-۱۳۵۷ خارج از کشور حرکت های فرهنگی با شکل و شمایل غیر استاندارد و در زیر نظر شخصیت های حزبی آغاز شد؛ در چنین اوضاع و شرایط بحرانی بطور بسیار کم رنگ و نیم بند حضور زنان در عرصه کار های فرهنگی و نشراتی آشکار و نمایان گردید که از اول مهاجرت تا سالهای اخیر ما شاهد افت و خیز آنها بوده ایم پس از پیروزی

انقلاب و روی کارآمدن مجاهدین سود و علاقه نشریه داری و کارهای فرهنگی و تبلیغی در بین مهاجرین سبب گردید که بانوان مهاجر با احساسات پاک و محبت به وطن بدون پشتوانه های عمیق علمی تخصصی تجربی و آگاهی از تمام جوانب کار های فرهنگی به راه اندازی نشرات اقدام کند؛ به خاطر همین ضعف، هیچ گرهی از صد ها گره کور طبقه زنان جامعه افغانستان نمی گشاید چون مطالبی که در نشریات چاپ می گردد به صورت اکثر ضعیف و سطحی است و آنهم به سبک و سیاق کار مردان می باشد یا اصلاً صاحبان قلم خود مرد هستند؛ به همین خاطر یک کار ماندگار، درخشان، فکر زا، خط دهنده و موج آفرین از سوی زنان صورت نگرفته است؛ سوگمندانه باید گفت: کار فرهنگی مردان هم هیچ زیادی از کار فرهنگی زنان ندارد؛ با اینکه افغانستان هزاران سوژه و گپ ناگفته دارد که بیانش برای جهانیان تازگی دارد.

خوشبختانه در این اواخر یک دسته دانشجویان و تحصیل کرده های جوان مقالات قابل توجهی در برخی مجلات به چاپ رسانده اند که بیشتر این مقالات تخیلی، عاطفی و هنری است که از پشتوانه تعلق و فکر کم تر بر خوردار می باشد؛ این قلم به صورت شناسنامه و ترتیب الفبا نشرات زنان مهاجرین را معرفی می کند که تا آدرسی برای محققین و پژوهشگران هموطن باشد.

ارشاد النسوان:

ارشاد النسوان از سوی مرکز ارشاد اسلامی زنان افغانستان به مدیر مسئولی افسانه اکبر زاده در مشهد منتشر می شود؛ این نشریه از سال ۱۳۷۶ شروع به فعالیت نموده و نشریه مذکور به شکل زیراکسی در حدود سی صفحه و زیری به نشر می رسد؛ که بیشتر به مسائل فرهنگی و اجتماعی می پردازد این طور به

نظر می رسد که کار های آن را بیشتر مردان انجام می دهند و نقش زنان دانشمند وطن در آن کمتر دیده می شود.

الزهره:

نشریه ای تبلیغی و فرهنگی است که از طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان به سر دبیری طاووس رضایی در ده صفحه با قطع در تهران چاپ می شد و مطالب این نشریه را سخنرانی های افراد سیاسی، شعر، گزارش های اجتماعی، سیاسی و ... تشکیل می داد. و به نظر می رسید که بسیار برای گفتن حرف کم دارد و هر چه گیرشان می آمد چاپ می کردند.

المؤمنات:

نشریه ماهنامه است که از طرف نهضت اسلامی زنان افغانستان به صاحب امتیازی آمنه صفی افضلی، مدیر مسئولی ضیاگل سلطانی در هشت صفحه نیمه روز نامه ای در مشهد از سال ۱۳۷۴ فعالیت خود را آغاز کرده است: این نشریه که از طرفداران جمعیت اسلامی افغانستان است حاوی مطالبی چون تبلیغی، گزارشی، زن و زندگی، آئینه ادب و ... می باشد.

مسئولین نشریه تلاش می کنند که نکات فنی را مراعات کنند و حتی الامکان مطالب آن را زنان تهیه نمایند ولی موقعیت چشم گیر نداشته و همانند نشریه های دیگر زنان جای پای زنان اندیشمند اندک و ناچیز است.

المؤمنات:

از طرف انجمن اسلامی طرفداران حزب اسلامی افغانستان، به صورت نامنظم در پیشاور در سال ۱۳۶۴ فعالیتهای خود را آغاز نموده و در دوزبان دری و پشتو مطالب خود را منتشر می کرد.

بشیر المؤمنات:

این نشریه در دوران جهاد مردم مجاهد ما در پشاور به زبان دری چاپ و نشر می گردید.

امید شهید:

از جانب انجمن اسلامی زنان افغانستان در سالهای ۱۳۶۰ در مشهد فعالیت نشراتی خویش را آغاز نمود و مطالب خود را در زبان دری به چاپ و نشر می رساند.

پرستوها:

نشریه آزاد و فرهنگی خواهران است که ماهوار به مدیر مسئولی بتول مرادی در مشهد ۱۳۷۷ در کاغذ به صورت زیراکس به زبان دری چاپ و نشر می کرد.

پیام زن مسلمان:

از طرف تنظیم اسلامی زنان افغانستان مقیم آلمان به صورت ماهنامه چاپ و منتشر می شد وزیر نظر شورای فرهنگی اداره می گردید. کار خود را از سال ۱۳۶۳ یعنی تقریباً هنگام مهاجرت افغانی ها آغاز کرد و مطالب آن با دو زبان دری و پشتو ترتیب می یافت این نشریه ها در قطع مجله ای چاپ می گردید.

پیام زن «راوا»

از طرف جمعیت انقلابی زنان افغانستان در شهر کویت به پاکستان به چاپ و نشر می رسد. ترتیب انتشار آن نا مشخص است و صفحات آن ثابت نیست و کم و زیاد می شود مدیر مسئول و سر دبیر و باقی هیئت تحریریه شان نا معلوم است و لکن ۳ شعار دوست داشتنی و جذاب « آزادی، دموکراسی، و عدالت

اجتماعی» که با قلم نسبتاً بزرگ نوشته شده است در گوشهء صفحه اول مجله خود نمایی می کند. مطالب این مجله را گزارش از فعالیت های جمعیت انقلابی زنان افغانستان، موضع گیری های آنها علیه بنیاد گرایی، در گیری های جناح های مختلف که باعث نابودی کشور گردیده است و همچنین شعر، گزارش های خبری تشکیل می دهد از آنجایی که با ادبیات صریح و عریان و موضع گیری شفاف مطالب خود را بیان می کند خوانندگان زیاد را به خود جذب نموده است این نشریه از آنجایی که هیچ گونه بوی قوم گرایی، منطقه گرایی و ... نمی دهد در بین اقوام مختلف افغانستان خواننده و طرفدار دارد.

پیام زن به دو زبان دری و پشتو نشر می شود. در بین نشریات زنان، تنها مجلهء جسارتمند و پرخاشگر همین مجله است نویسندگان این مجله بسیار بی باکانه قلم می زنند و افشاگری می کنند؛ عکسهایی که در صفحه اول شماره ۵۰ و ۵۱ مجله پیام زن چاپ گردیده عمقی خشونت و جنایت طالبان را به جهانیان افشا کرد؛ سفاکی و درنده خوئی قوم پرستانهء طالبان را از زیر ریشه های بلند و پیراهنهای سفید برون کشیده به نمایش گذاشت و قیافه های حق به جانب را با اعمال خود شان رسوا نمود.

دختران زینب:

این نشریه از طرف «انجمن خواهران مکتب زینب» که مربوط به حزب اسلامی رعد بود؛ در مشهد به زبان دری چاپ و نشر می گردید.

دریا:

دریا نشریه است که از سوی «جمعیت انقلابی زنان» در پاکستان به نشر می رسد و نویسندگان آن مطالب خود را به زبان دری نوشته و چاپ می کنند و قطع این نشریه مجله ای است.

روزنه:

نشریه «زنان مهاجر افغانستان» است که این نشریه در پیشاور چاپ و نشر می گردید.

زرنگار:

نشریه ای است که دو هفته یک بار در کشور کانادا به سرپرستی و مدیریت مریم محبوب و شوهرش آقای بابا کوهی، به دو زبان دری و پشتو به چاپ می رسد. این نشریه که در ۴ صفحه به چاپ میرسد کارش را در تاریخ ۱۱ عقرب ۱۳۷۵ شروع کرده است و مطالب این نشریه را اخبار، داستان، شعر، گزارش، اعلانات، اجناس تجارتي، مصاحبه و نظرات اندیشمندان تشکیل می دهد.

زن افغان:

این نشریه در سال ۱۳۷۳ از طرف «اجتماع زنان افغانستان» به مدیریت فتنهء گیلانی فعالیت خود را شروع کرد و به زبان دری و پشتو مطالبش را به چاپ و نشر می رساند این نشریه در ۶ صفحه و قطع نیمه روز نامه ای، بدون مشخصات و ترتیب منتشر می شد و مطالب نشریه «زن افغان» را مطالب گوناگون در مورد زنان تشکیل می دهد و تلاش می کند معضلات، مسائل بانوان را مطرح و گوشزد نماید.

زنان افغانستان:

از طرف سازمان دموکراتیک زنان به مدیریت لیال کاویان در سال ۱۳۶۳ چاپ و منتشر می شد.

زنان مهاجرین:

این نشریه به صورت فصلنامه در قطع در حدود ۲۰ صفحه به مدیر مسئولی نوشین اکبر زاده در مشهد منتشر می شد مطالب مجله را بهداشت خانواده، طنز، شعر و داستان تشکیل می داد کار هنری، صفحه آرایی و دیزاین این نشریه قابل قبول اهل ذوق است و کار های تحقیقی در این جریده خیلی کمرنگ دیده می شود.

صدای زن :

مجله ای است که از طرف مؤسسه فرهنگی و سیاسی سید جمال الدین و مدیر مسئولی و سردبیری معصومه محمدی در مشهد چاپ و نشر می شد این نشریه که در سالهای بحرانی ۱۳۷۸ فعالیت خود را شروع کرد جوی زمانه او را نگذاشت که سخن از حق و حقوق زنان و مظلومیت این قشر بگوید و او بیشتر تلاش نمود که قدم در میدان سیاست گذاشته از جریانهای سیاسی امتیاز بگیرد؛ به همین خاطر بود که مجله اکثر مطالبش سیاسی بود و آنهم یک دسته آدم های نو کار در این بخش قلم می زدند.

صدای زن با اینکه نامش زنانه و مدیر مسئولش زن بود؛ به صورت چشم گیر مسائل زن را مطرح نمی کرد مطالبش بیشتر خبر های سیاسی و فرهنگی بود و این مجله با پوش رنگی و تنظیم مطالب به صورت بسیار جالب چاپ می گردید.

صدف:

مجله صدف فصلنامه ای است که از سوی مرکز تعاون افغانستان «
و مدیر مسئولی خانم هما ظافر و بعد ها خالده فروغ، در پاکستان و پیشاور به
نشر می رسید این نشریه با قطع مجله ای با جلد رنگی و چشم نواز
چاپ می گردد.

صدف کارش را در سال ۱۳۷۷ شروع کرده است. مطالب آن را مقالات
تحقیقی و تاریخی در رابطه با زنان، دیدگاهها، مصاحبه ها، نقد ادبی، داستان،
شعر، آشپزی، خیاطی و... تشکیل می دهد. به یک کلام مجله رنگ و بوی زنانه
دارد و در آن مسائل مربوط به زنان درج می گردد و صدف باحوصله مندی تمام
تلاش می کند و در صدد ارائه مسائلی جدی تر است و به همین خاطر مطالب
خواندنی و قابل تعمق دارد.

صراط المستقیم:

نشریه ای است که ماهوار به مدیر مسئولی خانم لیلا صبر تحسین در پیشاور
چاپ و به نشر می رسید این جریده فعالیت نشراتی خود را از سال ۱۹۸۷ م به
دو زبان دری و پشتو شروع نموده است.

گل سرخ:

نشریه ای است که از طرف مجمع گل سرخ، به مدیر مسئولی هودا و
سردبیری فاطمه منیف در تهران چاپ و نشر می شد این نشریه که از طرفداران
رهبر شهید حزب وحدت بابه مزاری است در سال ۷۱ در تهران به حیات
خویش آغاز کرد و مطالب آن گزارش های خبری، مصاحبه با افراد سیاسی و
حزبی، بیانیه، زندگی نامه شهدا، مقالات مذهبی در باره زنان و شعر و ... را
تشکیل می داد از امتیاز گل سرخ این بود که تمام قلم به دستانش از خود زنان

بود و این نشریه تلاش می کرد از حقوق زنان در افغانستان دفاع کند و زنان را در صحنه های سیاسی و فرهنگی مطرح نمایند.

مجاهدخور:

این نشریه متعلق به تنظیم اسلامی زنان افغانستان مقیم آلمان است. در سال ۱۳۶۳ فعالیت خود را آغاز کرده و به زبان دری مطالبش را نشر می داده است.

مرجان:

توسط ژورنالیست افغانستان آقای آصف معروف به نشر می رسید این نشریه در سال ۱۳۷۳ اساس گذاری شده و به صورت فصلنامه ویژه زنان افغانستان ضمیمه ماهنامه سحر از همین ژورنالیست در پاکستان منتشر شده است.

هاجر:

این نشریه متعلق به حزب وحدت است و در شناسنامه اش به این صورت خود را معرفی نموده است:

هاجر: جریدهء سیاسی، فرهنگی، خبری. صاحب امتیاز: کمیون امور زنان حزب وحدت اسلامی. مدیر مسئول: صدیقه مبارز. معاون مدیر مسئول: رقیه توکلی و سارا مزاری اعضای شورای نویسندگان: زهرا رحیمی، زهرا حیدری، زهرا احمدی، لیلا انصاری، مدینه سادات، سکینه توکلی، حکیمه عارفی، گلشوم نظری و رقیه علوی. صفحه باقطع هر پانزده روز یک بار منتشر می شود؛ مطالب آن را گزارش های خبری، مصاحبه، مقاله، شعر، داستان، هداشت خانواده و در شماره های آخرش فرهنگ عامیانه تشکیل می دهد.

باید دردمندانه گفت: نشرات مهاجرت به صورت عموم به خاطر دور بودن از صحنه های برخورد و گرفتاری مردم ضعیف است و به خصوص زنان ضعیفتر است و توان که طرح ماندگار بدهند و جامعه را به سوی سعادت و خوشبختی سوق بدهد ندارند ولی در این اواخر مقالاتی خواندنی در بعضی نشرات چاپ می گردد که در مقابل آنهمه گرفتاری مردم ما اندک و ناچیز است.

تأسیس انجمن حمایت از نسوان

امان الله خان نظام موجود خانوادگی را در افغانستان نظامی بردگی می دانست چون در آن عصر و زمان که در آن زن در بعض جاهای افغانستان در بدل پول فروخته می شده و به همین خاطر زن مجبور بود، تمام مظالم شوهر را تحمل نماید. لذا او در سال ۱۹۲۰ میلادی، انجمن حمایت از نسوان را تحت سرپرستی خواهرش «کبری جان» تأسیس و به او وظیفه داده بود زنان را تشویق نمایند تا در برابر بیعدالتی های شوهر اعتراض نمایند. «در جشن پغمان و سایر مجالس علناً... زنهارا تشویق می کرد که اگر شوهر های شما چند زن دارند آنها را بکشید، من شما را قصاص نمی کنم.»^۱

از وظایف دیگر این انجمن، تشویق زنان برای مبارزه با حجاب و سنت های

به اصطلاح دست و پاگیر و مانع رشد و ترقی زنان بوده است.

آزادی و استقلال زنان در نزد امان الله خان سخت قابل اهمیت بود و او طور آگاهانه و شعوری نهضت زنان را بوجود آورد و این کار را اولتر از همه از دربار و خانواده خود آغاز کرد و ملکه ثریا همسر امان الله خان بحیث پیشتاز این نهضت محسوب می گردد.

پس از حکومت امان الله خان در راستای رشد و تکامل نهضت زنان متأسفانه تا عصر ظاهرشاه قدم بر داشته نشد و در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ خورشیدی آگاهی زنان بالا رفته و نهضت زنان کمی شکل گرفت زنان علاوه از کارخانه و پرورش طفل در مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نیز سهم گرفتند در سال ۱۳۲۵ مؤسسه نسوان برای ارتقای سویه زنان کشور تأسیس گردید که در ابتدا دخترانی که سن شان زاید بود پذیرفته می شدند، لیسه مذکور علاوه بر مضامن عمومی، تایپ و صنایع دست دوزی نیز تدریس می شد، مجله «میرمن» نشریه این مؤسسه بود که ماهانه به زیور چاپ آراسته می شد. «۱» و به گفته رشتیا: مفکوره تأسیس یک مؤسسه اختصاصی برای بلند بردن سویه مدنی و اجتماعی نسوان در اواخر حکومت سردار محمد هاشم خان در حلقه های بلند دولتی مطرح گردیده و سردار محمد نعیم در سال ۱۳۲۴/۱۹۴۵ در این باره با من صحبت نموده و هدایت داده بود تا اساسنامه ای را برای چنین یک مؤسسه زنان ترتیب نمایم. ولی بزودی حکومت تبدیل و سردار شاه محمود خان در رأس حکومت قرار گرفت...

تأسیس مؤسسه نسوان یک امر حساس محسوب می گردید بنا بر آن یک

هیئت عالیرتبه پنج نفری تعیین گردید تا در زمینه بطور عاملانه ولی خاموشانه اقدام نماید ... و سر پرستی مستقیم مؤسسه را بهمکاری خانم الیزابت نعیم همسر انجینر محمد نعیم که سمت معاونی مؤسسه را داشت عهده دار گردید ... بنیان گذار این مؤسسه که پس از «انجمن حمایت از نسوان» عصر امانیه، اولین قدم در راه رشد اجتماعی طبقه نسوان بشمار میرفت، داخل اقدامات گردیدم ... ضمناً بحضور سپه سالار صدر اعظم عرض شد تا یکی از دختران خود را بحیث سر پرست افتخاری تعیین نمایند، چنانچه خانم قمرجان دخترکلان شان را به این حیث تعیین نمودند و برای امور اداری مؤسسه خانم رقیه دختر سردار عنایت الله خان معین السلطنه سابق که شخص تعلیم یافته بود تعیین گردید و به مشوره ایشان یکعده خانم های تحصیل کرده دوره امانیه که فی الجمله دارای اهمیت و تربیه مدنی بودند در رأس شعبات مختلف قرار گرفتند. «۱» در سالهای دوران حکومت ظاهرشاه مؤسسهء دیگر تحت سر پرستی ملکه بلیس تأسیس گردید که هدف این مؤسسه ریشه کن نمودن بی سوادى، فقر، مرض و ... بود که در این رابطه مطالبی در کتاب افغانستان بین الامس و الیوم آمده است؛ تلخیص ترجمهء آن را می آورم: «مؤسسه خیریه زنانه» در سال ۱۹۴۶ از سوی ملکه در کابل بمنظور حمایت از زنان بوجود آمد. دولت و بانک ملی افغانستان در بودجهء آن سهم داشتند این مؤسسه بخشهای مختلفی داشت:

الف: بخش مبارزه با کنیزگری. این بخش برای لغو کنیز گری و زنان بزرگسال و کسانی که زمینه تحصیل برای شان فراهم نبود کار می کرد.

ب: بخش حرفه و صنایع دستی: این بخش در زمینه خطاطی، نویسندگی،

خیاطی و گلدوزی فعالیت می کند و تا حدی موفق و تعدادی از خانم های کابل را خیاطی و گلدوزی آموزش داد.

ج: بخش ارشاد و هدایت: مهمترین فعالیت این بخش نشر، مجله «میرمن» بود که زنان ممتاز فرهنگی افغانستان آن را تحریر می کردند. همچنین بر پایي اجتماعات و عرضه قلم های فرهنگی و تهیه نمایشنامه و گروه موسیقی از کار های این بخش بود این بخش انجمن های پژوهشی در زمینه های اجتماعی، حقوقی و تنظیم خانواده نیز بوجود آورده بود و به آن اهتمام می ورزید.

د: بخش تربیت و پرورش کودک: در این بخش یک تعداد مکاتب مرکب از اقسام مختلف حصانت و بررسی جدید ترین سیستم در ابزار تعلیم و آموزش بود.

ه: بخش خدمات اجتماعی: این بخش به کمک های مادی و معنوی به خانواده های فقیر می پرداخت و زمینه اشتغال دختران فارغ التحصیل و زنان نیازمند را فراهم می کرد.

و: بخش تجارت: این بخش مسئول بازار یابی تولیدات مؤسسه بود از قبیل البسه و غیره.

ز: بخش کتابخانه ها: این بخش کتاب خانه بزرگ برای اهداف و مقاصد مؤسسه احداث نموده بود

ح: بخش زبان: این بخش مورد استقبال گرم دختران افغان قرار داشت و زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی در آن تدریس می شد. همچنین جمعیت زنان برای تهیه قانون خاصی مربوط به کار زنان و نیز وضعیت زنان باردار و مریضی اقدام کرده بود.

مؤسسه صنایع دستی زنان: این مؤسسه در سال ۱۹۹۵ بوجود آمد و زیر نظر بانک زراعت بود. هدف مؤسسه این بود که همزمان با آموزش، تجارت هم بکند، همچنین هدف مؤسسه تحول در صنایع بود که این صنایع بشرح ذیل می باشد:

- ۱- بخش خصوص کف سازی. ۲- بخش ویژه گلدوزی. ۳- بخش ویژه. ...
- ۴- بخش مخصوص لباس مردانه و زنانه. ۵- بخش پوشاک اطفال. ۶- بخش نساجی. ۷- بخش پژوهشی برای توسعه پوشاک و البسه بمدت ششماه. ۸- بخش صنایع دستی وساختن اسباب بازی اطفال، لوازم عروسی. ۹- بخش خرید و فروش.

انجمن اسلامی زنان افغانستان: در شب یازدهم محرم ۱۳۶۰ توسط جمعی از خواهران قندهاری بوجود آمد و نشریه ای به نام «امید شهید» به مدیریت ناهید رضوی منتشر می گردد و در سال ۱۳۶۳ انجمن را تبدیل به سازمان رسالت اسلامی زنان افغانستان نمودند و در تاریخ ۱۲/۱۲/۱۳۶۹ به خاطر خود داری از فعالیتهای مجزا و پراکنده به حزب و وحدت اسلامی ملحق گردیدند.

انجمن ارشاد اسلامی زنان افغانستان: در سال ۱۳۶۸ توسط دختران علامه بلخی اعلام موجودیت نموده و پس از فعالیتهای سیاسی و فرهنگی در قالب کمیسیون زنان حزب وحدت اسلامی هضم گردید.

سازمان اجتماعی زنان افغانستان: در سالهای جهاد به سر پرستی فتانه گیلانی در پشاور پاکستان بوجود آمده است خانم گیلانی در دوران جهاد مدتی نماینده محاذ ملی افغانستان در لندن بود و بمناسبتهای مختلف ابراز نظر می نمود و سه

بار به در یافت جایزه بین المللی موفق گردیده است. «۱»

انجمن خواهران مسلمان افغانستان: در سال ۱۳۵۷ در هرات بنا گذاشته شده است که در این رابطه آمنه افضلی می گوید: «کارهای مبارزاتی ما تا سال ۱۳۶۰ دنبال شد و به اثر دستگیری یک تن از خواهران مبارز ما آواره شدیم؛ و سپس در چوکات دولت اسلامی افغانستان بکار آغاز نموده نشریه «المؤمنات» مربوط نهضت اسلامی در سال ۷۴ آغاز بکار کرد که تا سال ۱۳۷۵ ماهوار منتشر می شد. «۱»

انجمن دختران حضرت زینب: در اوایل انقلاب در مشهد تحت سرپرستی زینب خزاعی بوجود آمد و نشریه بنام «دختران حضرت زینب» منتشر می نمودند و جهت بازسازی حزب رعد، در اواخر سال ۱۳۶۰ منحل شد.

انجمن فرهنگی انصار الفاطمه: در سال ۱۳۷۱ در کابل به سرپرستی فاطمه بختیاری بنیان گذاری شد و نشریه «عفاف» را براه انداختند که به صاحب امتیازی انجمن و مدیر مسئولی فاطمه بختیاری منتشر می شد. «۲»

«سازمان بین المللی زنان در سال ۱۹۹۳ در کانادا تأسیس شده و فعالیتهای وسیعی برای حفظ حیثیت انسانی مقام زن و تأمین حقوق اجتماعی و سیاسی زنان به سویه بین المللی دارد. «۳»

انجمن اسلامی خواهران بلخ: در سال ۱۳۷۱ تأسیس شده است که در شماره های ۱۲ - ۱۳ نشریه «کوثر» که از طرف خود شان منتشر می گردید؛ انجمن را به این صورت معرفی می کند:

«انجمن در ماه ثور ۱۳۷۱ در ولایت بلخ تأسیس شد و از بدو تشکیل تا

کنون توانسته خواهران تحصیلکرده اعم از استاد، محصل و دانش آموز را در

۱- همان مدرک، شماره ۲۴۸.

۲- فریاد عاشورا، ۲۳ دلو ۱۳۷۶، شماره ۱۵۱

۳- شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ص ۳۰۵، بصیر احمد دولت آبادی.

بخش های مختلف انجمن بسیج نمایند. جهت بازتاب اندیشه های خواهران و تجلی افکار و نظریات ایشان نشریه کوثر را راه اندازی نموده که به صورت ماهوار به دسترسی علاقمندان قرار می گرفت. "نهضت زنان اسلامی افغانستان" برهبری خواهر تابش و جمعی دیگر از خواهران در مشهد فعالیت داشتند.

«نهضت زنان جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان: این جمع اعلامیه ای به مناسبت ها بیرون می دادند و نامه های آنها از طرف خانم قاسمی بعنوان مسئول امضا می شد.»^۳ یکی دیگر از تشکل های پرقدرت زنان در افغانستان کمیته امور زنان حزب وحدت اسلامی افغانستان است و این تشکل یکی از کمیته های ده گانه حزب وحدت است که در ابتدای تأسیس در مرامنامه حزب، صراحتاً گنجانده شده است این تشکیلات توسط رئیس و دو معاون و منشی اداره می گردد و دارای ۵ کمیسیون می باشد:

۱- کمیسیون سیاسی. ۲- کمیسیون فرهنگی. ۳- کمیسیون خدمات اجتماعی. ۴- کمیسیون صحتی. ۵- کمیسیون اداری که هر کدام دارای شعبات متعددی می باشد و در کنار نمایندگی های حزب وحدت در خارج و داخل حضور دارند و فعالیت می کنند.

زن و سیاست

زندگی را اسطوره ها، نماد ها و... شور آفرین و نشاط آور می کنند و افتخارات تاریخی جامعه و مردم را در زندگی امید وار نگه می دارد به همین خاطر است نسل که وصل به گذشتهء خود باشد هدفمند و امید وار است؛ نسل بریده از گذشته خود همانند گیاهی بی ریشه خواهد شد که با وزش باد از جاکنده می شود آنهایی که ریشه در گذشته دارد سر سبز و با برگ و بار و خوب ظاهر می گردد.

تاریخ سرزمین باستانی ما نمونه های منفردی از زنان صاحب قدرت، صاحب استعداد و اسطوره های استثنایی در اختیار نسل جوان و پژوهشگر گذاشته؛ زنانی که در صحنه های سیاسی، سازندگی، شعر، ادب و حتی نظامی در عصر و زمان خود قدیس و اسطوره شناخته شده است ولی این چهره های

سرشناس تاریخ وطن به خاطر انگشت شمار بودنش گو یا نیستند که تأثیر چشمگیری بر موقعیت اکثریت عظیم زنان عادی و ستمدیده بگذارند یا بتوانند وضعیت آنان را بهبود بخشند.

وقتی که تاریخ وطن را مطالعه کنیم به جز چند زن، زنان به صورت مستقیم بسیار کم در مسائل سیاسی شرکت داشته اند چون وارد شدن زن در میدان عرصه قدرت سیاسی و سهم شدن آن در مناصب سیاسی موانع بسیاری وجود داشته و باز هم می بینیم که یگان زن در حوزه سیاسی وارد شده است و بسیار خوش درخشیده اند با اینکه زنان از این عرصه دور نگاه داشته شده اند.

این مسائل را باید اعتراف کرد که مشارکت زنان در جنبشهای اجتماعی، سیاسی و اداره کشور تا دوران امان الله خان در تاریخ ما به استثنای چند چهره معروف چندان روشن و آشکار نیست این امر یا ناشی از سکوت تاریخ نگاران در این باره است و یا واقعاً از عدم حضور زن در این گونه فعالیتها است و یا این مسئله است که پس از صده نوزده و بیستم سیاست به هیچوجه در کشور ما حالت مردمی و توده ای نداشته است و حتی سیاست مداران از خاندان اشراف ظهور می کرده به همین خاطر هم بود که ثریا همسر امان الله خان بسیار زود پا در عرصه سیاست گذاشت و در اکثر کارها امان الله خان را کمک می کرد و در سفر مشهور اروپا شاه افغانستان را همراهی می کرد وزن که بعد از ثریا به صورت رسمی دست به سیاست زد و مسئولیت رسمی پذیرفت «نخستین زن عضو کابینه افغانستان خانم کبری نور زایی بود که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۸ شمسی به عنوان وزیر بهداشتی این کشور خدمت کرد. بنا بر قانون اساسی سال ۱۳۴۴/۱۹۶۵ شمسی نیز چهار نماینده زن به عضویت مجلس شورای این کشور

انتخاب شدند تلاش این زنان در وهله نخست معطوف به تأمین آموزش و بهزیستی برای زنان کشور بود. در سالهای ۱۳۴۴/۱۹۶۵ شمسی ۱۳۴۸/۱۶۹۰ شمسی نیز یک زن به عضویت مجلس اعیان افغانستان منصوب گردید.

: قانون اساسی سال ۱۳۴۴/۱۹۶۵ سایر جوانب زندگی زن افغانی را نیز متحول ساخت اگر چه در این قانون هیچ ذکری از زنان به میان نیامده بود، اما با اعطا و تضمین حق رأی برای همه شهروندان افغانی بالای بیست سال، این حقوق رأی دهنده‌گی بالطبع به زنان نیز تعلق می یافت. «۱» همچنان در محافل لویه جرگه و دیگر مجالس رسمی زنان حق اشتراک به رأی دادن و رأی گرفتن را کسب نمودند و در کنفرانسهای بین المللی راه پیدا کردند که خانم حمیرا سلجوقی در یکی از اجلاس سازمان بین المللی زنان در مسکو شرکت نمود. ناگفته نماند که خانم حمیرا سلجوقی همسر صلاح الدین سلجوقی سفیر افغانستان در قاهره بود که جمال عبد الناصر مدال کمال را به او داد و او اولین زنی بود که در زمینه سیاسی این مدال را دریافت کرد. این مدال را در قبال تلاش های او برای تحکیم روابط مصر و افغانستان به او دادند.

خانم حمیرا شعر می گفت و به زبانهای انگلیسی، عربی، پشتو و فارسی تسلط کامل داشت و تألیف و ترجمه زیاد نموده اند. همین طور در این بیست سال اخیر زن در افغانستان در بین دولت و مجاهدین در مقام های بلند رسیدند در تشکیلات حکومت این دوره یک عده زنان در پست های بلند دولتی و حکومتی قرار گرفتند، مثل لیلا کاویان، سلطانہ امید لاروی، آنایتا راتبزاد، پلوشه، راضیه حمید، همین طور در بین مجاهدین هم زنان در میدان سیاست

قدم گذاشتند؛ فثانه گیلانی، این زن پرتلاش و مبارز برنده جایزه جهانی دفاع از حقوق بشر شناخته شده. فثانه گیلانی زمانی جایزه حقوق بشر را کسب می کرد که جرم زن در کشور ما، زن بودن او است. ذکر نام زن افغانستان به عنوان برنده جایزه جهانی دفاع از حقوق بشر در کنار نام شش خانم دیگر، از کشور های مختلف جهان باعث افتخار ملت ماست. زنان دیگری چون صدیقه بلخی، آمنه صفی افضلی رئیس نهضت اسلامی زنان افغانستان، صدیقه مبارز رئیس کمیسیون حزب وحدت اسلامی افغانستان و مدیر مسئول نشریه هاجر و همین طور یک دسته از زنان مبارز افغانستان فعالیت های سیاسی خویش را در قالب حزب وحدت اسلامی شروع نمودند و اعضای شورای مرکزی حزب شدند. که عبار تند از: داکتر سیما سمر زن پرتلاش و خدمت گذار به مردم و وزیر امور زنان افغانستان و معاون دولت موقت، انجینر فائزه فلاح استاد دانشگاه بلخ، داکتر راحله قلزم کویر، سارا مزاری دیپلم و فارغ التحصیل از جامعه الزهرا، دردانه فضائلی دیپلم، فخریه رحمانی دیپلم، آمنه عرفانی، عاقله فرزام فاطمی لیسانس ادبیات و این ها زنان هستند که در جامعه ما در میدان های سیاسی حضور داشته اند و همین طور پس از سقوط طالبان زنان زیادی قدم به صحنه سیاسی گذاشتند عضو کابینه دولت موقت شدند و دو زن پزشک و فعال محترمه داکتر سیما سمر معاون دولت موقت و وزیر زنان شد و همین طور داکتر سهیلا صدیق زن پزشک و فداکار است که حتی در دوران طالبان مشغول طبابت در کابل بوده است و بعد از سیما سمر محترمه حبیبه سرابی زن زحمت کش و فداکار وزیر امور زنان می شود و همین طور در لویه جرگه اضطراری نماینده زن الی ماشاء الله شرکت می کند.

زن و پوشش

نظر به شرایط اقلیمی، تعالیم مذهبی، تواناییهای اقتصادی، فرهنگی و فرآورده های تولیدی محلی، مردم یک سر زمین اگر از یک قوم، قبیله وایل هم باشد به خاطر عوامل متعدد و مختلف که ذکرش رفت پوشش آن ها گوناگون است به همین جهت معرفی انواع پوشیدنی های یک جامعه و قوم مستلزم پژوهش و تحقیقات بیشتر و وسیع تر می باشد چه رسد به کشور کثیر الملّیت مثل افغانستان به همین خاطر است که من می گویم به قدر توانم در رابطه با پوشش مطالبی تقدیم می کنم که ملت افغانستان در آن به نحوی شریک باشد.

مثل تمام پدیده های اجتماعی لباس و پوشش بستگی به اقتصاد، تمدن و پیشرفت دارد وقتی که انسانها به شهر نشینی و مدنیت دست یابید، بدن عریان و نیمه برهنه خود را بارختها و پارچه های رنگارنگ پوشانیده و خود را از سرما، گرما، و انظار محفوظ نگه داشتند و در جریان پیشرفت مدنیت پوشش گام به

گام تکامل یابیده و رو به صعود رفت و به جایی رسیده که امروز اسباب تزئین و مد گردیده است به همین جهت اندیشمندان گفتند: اگر جامعه از نظر اقتصاد رشد کند همه پدیده های اجتماعی به خصوص پوشش رو به پیشرفت و مد شدن پیش می رود. و اگر تغییر در اقتصاد نیاید لباس هم هیچگونه تغییر نمی کند که هیچ بلکه آن پیشرفت هایی که داشته هم از بین می رود و اگر در این رابطه غور و دقت در عمق تاریخ خلق هزاره گردد لباس زنان هزاره خلاف آنچه امروز مردم هزاره می پوشند یابیده می شود از آنجایی که هزاره ها از نظر اقتصادی خوب بوده لباس گذشته زنان هزاره اشرافی و پیشرفته تر از حالا بوده است در صد سال قبل زن هزاره از یک فرم لباس استفاده می کردند که امروز آن نوع لباسها در اکثر مناطق پیدا نمی شود چون پس از تخریب عبدالرحمن هزارجات را، هزاره ها دیگر کمر خود را راست نتوانسته به همین خاطر پوشش زنان هزاره ابریشم و محصولات ملی بوده است که امروزه از ابریشم خبر نیست و محصولات دستی یکی از درآمد های آن قوم است و باز هم مردم هزاره « توانایی آن را داشته است که به اتکاء خویش از محصولات حیوانی و صنعت دستی خود استفاده کافی را در این امر مهم ببرند، چون کیفیت و نوعیت لباس مورد استفاده اهالی هزاره جات از پشم و پوست حیوانات مرتبات بهداشتی و ایمنی مجهز بوده یعنی انواع لباس مورد استفاده اهالی هزاره جات از پشم و پوست حیوانات خانگی بوده، که بدون شک و تردید از رهگذر سلامت جسمی مثبت تشخیص شده است. »^۱

اگر ما به قدامت تاریخی پوشش زنان هزاره توجه کنیم بنا بر عنعنات و

رسومات که در هزاره جات حاکم بوده است، بدون شک فورم و جنس لباس زنان هزاره چیزی دیگر بوده است؛ «به قول یک نفر زائر چینی که در حدود ۱۰۹ هجری «۷۲۷» بامیان را دیده و نامش "هوی نچه او" بوده گوید: «مردم بامیان پیراهن های پنبه ای و پوستین و لباس های برگ و غیره دارند والبسهء نخی نیز پیداوار اینجاست. «۱»»

ستر و پوشش برای انسانها یک چیزی پذیرفته شده است وقتی که در تصویر و نقش انسانهای غار نشین و دور از مدنیت نظر اندازی آنها باستر دیده می شوند و آن قسمت هایی را که باید ستر کنند با برگ درخت و پوست حیوان ستر کرده اند و این ستر و پوشش در جریان تاریخ و زندگی بشر تغییر و تحول نموده و عوامل و عناصر چون: آب و هوا، وضعیت جغرافیایی، جنگ، ادیان، مذهب و مهمتر از همه پیشرفت تمدن تأثیر گذاشته و در تحولش سرعت بخشیده است، و همین طور فرم لباس کشور های غالب بر کشور های مغلوب در اثر اجبار پذیرفته می شود و با گذشت زمان بیانگر اشتراک فرهنگی، تاریخی و حتی مذهبی اقوام و تیره های مختلف می گردد و به همین خاطر پوشش و آرایش در جامعه ما در طول تاریخ بیانگر عنعنات یک طایفه، قوم و معرفی جنس و گروهی سن او می باشد علامت و نشانه های آرایش نه تنها شامل زیور آلات، گانه، خالکوبی و رنگ آمیزی های مختلف، روی بدن افراد جامعه است، بلکه نشان دهنده جنسیت هر فرد، بیانگر وضعیت اعضاء جامعه است که از کودکی تا پیری می رسد.

پوشش و آرایش در جوامع قبایلی مثل کشور ما پیش از آنکه زینت بخش

باشد، نگهدار تاریخچهء زندگی ایل و نیاکان محسوب می شود حکم آلبوم خانوادگی دارد که فرد فرد جامعه در نگهداری آن خود را مسئول می داند بطوریکه مثل «مردمان کوچی همان طوری که گوسفندان شان را با رنگ نشانی می کنند، زنان شان را نیز خالکوبی می نمایند.»^۱ «همین طور زنان از بک، هزاره، ترکمنی، تاجیک، بلوچ، پشتو، نورستانی و ... برای خود در رابطه با پوشش نشانه و علائم مخصوص دارند که در جایی دیگر بحث می کنم و در این جا مشترکات پوشش را می آورم چون معرفی انواع پوشش به صورت جزئی و دقیق یک جامعهء کثیر الملیت مثل افغانستان کار دشوار و سختی است و لی من در اینجا لباسهایی را که اکثر زنان اقوام ساکن در کشور در پوشیدنش به نحوی از آنها شریک می باشند معرفی می کنم:

زنان افغانستان که اکثراً محلی و در دهات زندگی می کنند برای خود شان پیراهن، گشاد، فراخ و بلند که تا بوجولک پا دامن پیراهن می رسد درست می کنند. حصهء کمر این پیراهن را یک اندازه تنگ می آورند و آستین را بلند و اشراقی برش می کنند و معمولاً دور جاغه، دور سینه و دور آستین را گلدوزی نموده و بافите مخصوص می دوزند. بعضی هم کناره ای دامن سر آستین شان فите دار بوده و این فите ها از رنگ های زیبا برخوردار می باشد که بعضی این فите ها را بنام «لیس» و «چرمه» و «کتو» یاد می کنند و همین طور بعضی از پیراهن های زنان در حصهء دامن و روی یخن و سر آستین ها با موره های قشنگ مزین میشود که آنرا بنام مخجوق دوزی یاد می کنند و دوشیزگان جوان محلی در اکثر نقاط کشور پیراهن هایی می پوشند که دامن آن بلند تر از زانو

بوده و کمر آن چین دار است که آنرا پیراهن کمر چین می گویند و بیشتر پیراهن ها از تکه های گلدار ساخته می شوند.

زنان پیر در دهات بطور اکثر پیراهن را با رنگ سفید خوش دارند و بعضی هم آنرا بافته رنگین می سازند و اینگونه پیراهن ها در حصه کمر بطور عموم چین دار است که تنه پیراهن به صورت طبیعی موج دار می گردیده و بسیار زیبا معلوم می گردد.

وقتی که تاریخ کهن افغانستان را مطالعه می کنیم زنان پیراهن های کشال دارند که شانه های ایشان را کاملاً می پوشاند، و دامن آن با زمین تماس پیدا می کند و همین طور بالا تنه این پیراهن ها تنگ و دامن بسیار گشاد و پرچین است که از پوشش مجسمه شاه مامه، تصویر و مینیاتور های جامانده از دوران کوشانیان در خراسان بزرگ و به خصوص بامیان باستان بدست می آید که زنان این مناطق البسه فراخ، طویل و دارای دامن پرگدار و مواج بوده که تمام قامت بانوان را می پوشانیده و بسیار عالی و پیشرفته بوده و مشابه به لباس خاتون های ترک دیده می شود که در این رابطه در کتاب افغانان آمده است: «زنان پیراهنهایی می پوشیدند که بالا تنه اش تنگ و دامنش بسیار گشاد و پرچین است. «۱»

زنان هزاره بالای پیراهن، روپوش بسیار قشنگ پشمی که با دست گل دوزی می کردند همانند ماتو می پوشیدند مردم هزاره نام آنرا «چاپو» می گویند و چاپو بیشتر از منسوجات ساخته می شده و برش آن با آستین بلند و فراخ بوده است و دامن آن تا بوجولک شان می آمده که در مجسمه ها، عکس های

گذشته گان و مینیاتورهای مشاهده می گردد این نوع لباس را نه تنها زنان هزاره بلکه تمام زنان ترک می پوشید که در این رابطه جناب پوهاند حسن یار تحقیقات و پژوهشی انجام داده است که قسمتی از این نوشته خوب را تخیل می کنم:

الف: پیرون سرقوشتو

پیرون سرقوشتو مشابه پیراهن ماکس امروزی است و از سه تکه سه رنگ ساخته می شده طوری که دامن آن از کمر به شکل چین، شروع و به بوجلک پای ختم می گردید. دامن آن از تکه ابریشمی به نام «قناویز» با تکه تار بدل ابریشمی به نام «قناویز شکن» ساخته می شده است. بالا تنه یا یخن «صندوچه ای» که دور آنرا با «چرمه» زرین که بنام «زرتار» یاد می شده زرتار کاری گردیده که شباهت زیادی به لباس ترکها در ترکیه دارد. آستین پیراهن دارای سرقوش بوده تا قسمت توغی یا آرنج شکل ساده داشته و از آن نقطه به بعد مانند پرتاوس در حال افشان به شکل چین چین تا کمر آویزان می گردد.

ب: قبا

مانند چین امروزی است که در بالای پیراهن سر قوشتو پوشیده می شود. آستین آن کوتاه بوده تا توغی نقطه آغاز سر قوش ادامه دارد. قبا معمولا به شکل سه چک دست دوزی گردیده که سر دامن آن از تکه هایی به نام های «تاوور» یا قناویز شکن و «استر» و تکه پشت شانه از «تول» و در بین تکه پشت شانه تکه مدور شکلی که به نام «ماه» یاد می گردد قرار دارد. «۱»

همانند زنان هزاره زنان کوچی هم پیراهن های گشاد و بلند درست می کنند

و روی سینه و سر آستین و کناره های دامن را با پولک آراسته می سازند که چنین عملی، زیبایی خاصی به پیراهن می دهد و تکه های پیراهن هم معمولاً گلدار و هم ساده بوده و بعضی هم سیاه می باشد.

رنگ هایی که زنان کشور ما در ساخت پیراهن از آنها استفاده می برند به استثنای زنان پیر که سفید را دوست دارند معمولاً سیاه، سرخ، آبی و سبز می باشد که در این میان تکه های گلدار نیز نقش عمده را دارد و زنان نواحی مرکزی کشور به اینگونه رنگ ها بیشتر علاقه نشان می دهند.

زنان زیر پیراهن خویش تنبان می پوشند که آنرا در بعضی مناطق «ایزار» «پیجمه» می گویند پارچه تنبان را از رنگ های مختلف انتخاب می کنند ولی زنان به سفید، سبز و سرخ بیشتر علاقه نشان می دهند. تنبان را چند نوع برش می زنند که از جمله دهان پیچه را گشاد آورده خامک دوزی می کنند و نام این تنبان را «کوتنه» می گویند و همین طور بسیاری از زنان روستایی وطن از تنبانهای وسیع و گشاد استفاده می کنند به حدی که یک تنبان در بعضی از مناطق بین ۵ تا ۷ متر پارچه ضرورت دارد و این قسم تنبان در حصهء ران ها از ۳ تا ۵ متر کناری داشته و به طرف ساق ها تنگ تر می شود در حصه بوجولک ها گرد یا مدور می گردد که نام اینها را ایزار و تنبان می گویند و همین طور انواع و اقسام دیگر هم تنبان برش زده می شود که بیشتر شان پوشش ملی نمی باشد بلکه محلی است به همین خاطر از آوردنش صرف نظر گردید.

با رشد دختران، گشت و گذار و رفت و آمد های آنها کم کم محدود می گردد و در سن هشت، نه سالگی در بین اکثر اقوام ساکن در افغانستان به خصوص روستا ها محجب می شوند، حجاب، ستر و پوشش را که در افغانستان

چادر، قدیفه، برقع «چادری» می گویند، بیشتر آنها را از دستمال نه گله، کتانهای رنگارنگ خامک دوزی کرده سر می کنند دختران و زنان جوان سفید، سبز سرخ و گلداز سر نموده محجب می شوند و زنان مسن سفید سر می کنند نام این چادر را که قدیفه می گویند. این ترانه را جوانان هزاره در این رابطه می خوانند:

الا دختر قدیفه بر سر تو سه مثقال طلا انگشتر تو

در شهرهای بزرگ، کوچک و حتی قصبات نزدیک به شهر لباس زنان در خانه و بیرون از هم متفاوت است بدین مفهوم که در خانه لباس آزاد تر می باشند و در بیرون لباس شان با توجه به فصل سال مختلف می باشد و در روستاها لباس زنان در خانه و بیرون تقریباً یکی است. زنان کوچی افغان «پشتو» بیشتر سر خود را دستمال می بندند که آن را بنام «پتی» یاد می کنند و در کابل چادر نیز به آن می گویند. و همین طور زنان هزاره در قدیم به جای چادر معمولاً لنگی سر می کرده اند. بستن لنگی مهارت زیادی کار داشته پیشروی آن مانند تاج بسته می شده و سه نوع لنگی به زمانهای مختلف وجود داشته که آنها عبارتند از:

۱- لنگی محرابی: این لنگی دارای زمینه سر مه ای و خط های ابریشمی سبز و زرد بوده است.

۲- لنگی یعقوبی: این لنگی دارای زمینه سیاه و ابریشم خالص قره ابریشم بوده و دارای خط های سرخ، سبز و زرد بوده است.

۳- سه یخنه: این لنگی دارای زمینه سیاه و ابریشم خالص «قره ابریشم» بوده و دارای خط های سرخ، سبز و زرد بوده است. «۱» و همین طور زنان خلق

هزاره در قدیم به جای چارقند لچک و عرقچین، کلاهی که آنرا «سرغوج» گویند بر سر می گذاشتند و سرغوج یک نوع کلاهی است دنباله دار که دنباله آنرا از طرف پشت تا به کمر آویزان می کنند و موی سرخود را جمع کرده در داخل آن قرار می دهند و موی را این کلاه بسیار تمیز نگاه می دارد.

یک نوع چادر دیگر که برای شان برقع می گویند تقریباً تمام زنان اقوام ساکن در افغانستان شهری و روستایی آن را سر می کنند. «برقع» که در بعضی جاها به آن چادری هم می گویند، بدن را می پوشاند. پشت سر دامنش تا بوجولک پا می رسد و جلوی رو کم کم کوتاه شده که مثل روسری و مقنعه فقط سینه را می پوشاند و در حصهء سر، عرق چین دارد که بسیار قشنگ و زیبا خامک دوزی می گردد و در این خامک دوزی، دختران بسیار هنر نمایی می کنند. شکل های مختلف هندسی را در آن طرح می کنند و در پیش روی آن «قسمت صورت» پارچه و تکه ای توری دوخته شده نصب می گردد و بدنهء چادر چین های ریز فراوان دارد که به عرقچین نصب می گردد و به طرف دامن چادری این چین ها هر قدر پیشروی می کند فراختر گردیده چادری را همیشه موج دار نشان می دهد.

همان طور که گفته شد در شهر ها و قصبات افغانستان زنان از چادری استفاده می کنند و در واقع می توان گفت که این چادری «برقع» جهت همسان شدن با هم از آن استفاده می کنند در ساختن آن از بهترین پارچه و بهترین رنگ شاد استفاده می گردد به خصوص زمانی که یک دسته از زنان به طور دسته جمعی حرکت کنند مثل یک دسته کبوتر دیده می شوند. چادری نمایانگر موقعیت اجتماعی زنان است زنان به خصوص آنهایی که از دهات به شهر ها می

آیند، برای آنکه از خواهران شهری خود تقلید کرده باشند هرچه زود تر چادری سر می کنند، چون از دیدگاه آنها، زن های شهری در موقعیت برتر اجتماعی اند. چادری پوششی است همسان ساز که بدرنگ و زیبا را مانند هم نشان می دهد. حتی اگر دو زن چادری پوش رو به روی هم بیایند، تفاوت بین چادری ها از نگاه جنسیت پارچه، دوخت آن و رنگ شاد آن کار هرکس نیست. همان طور که قبلاً اشاره شد، این را باید دانست که مبلغ حجاب پاگیری و گسترش چادری «برقع» در افغانستان خود زنان هستند و هیچ کسی حجاب را بر زن در افغانستان تحمیل نکرده است. این که گفته می شود طالبان به نام اسلام حجاب را بر زنان افغانستان تحمیل نموده اند، یک کار تبلیغاتی بود، زن در افغانستان بی حجاب نبود که آنها حجاب را آورده باشد. طالبان برای زنان شکنجه، بی سواد، زندان و تحقیر آوردند. «جان، سی گرفتند» تقریباً چندین سال قبل همین حرف را گفته است: «از دید یک زن تیز بین، مسئول پاگیری و گسترش چادری در افغانستان خود زن هائند... و امروز بجز کابل، در شهر های دیگر اکثریت زنان چادری به سر دارد و در ولایات کمتر با زنی بر خورد می کنید که بی چادری باشد در جاهایی حتی اگر سیاح خارجی سرلج باشد با نگاه های اهانت آمیز مردان رهگذر بدرقه می شود. زنانی هم که چادری را بر میخ ها آویخته اند باز اطاعت از همان قوانین حجاب دارند.»^۱ و حجاب را محترم می شمارند و هرگز تلاش نمی کنند که بی حجابی را تبلیغ کنند چون زنان افغانستان نسبت به زنان مسلمان دیگر به اعتراف اکثر نویسندگان کتب تاریخی در رابطه با مسائل مذهبی خود متعصب تر است و حرف یک ملا طرفدار بیشتر دارد تا حرف یک عامی

که در خارج تحصیل کرده باشد.

زن و حجاب

اگر چه در این عصر و زمان بسیاری زنان و مردان به اصطلاح تحصیل کرده و روشنفکر، بدون در نظر گیری جوانب تخریبی قضیه کشف حجاب و بدون مطالعه دقیق در رابطه با حجاب و نا آگاهی از جایگاه حجاب در روح و روان مردان و زنان مسلمان در افغانستان به این باور ناصواب اند که ستر و پوشش مانع رشد شخصیت زن در جامعه است و چادری، زنان را ملک و مردان را مالک نشان می دهند.

مرا به عرض تمنا حجاب نگذارد و گر خموش شوم اضطراب نگذارد قبل از اینکه وارد بحث کشف حجاب در افغانستان شوم بسیار بجا خواهد بود که جهت روشن شدن و خوب دانستن این موضوع خود کلمه و واژه حجاب را از نظر لغوی معنا کنم «کلمه حجاب به معنی پوشیدن و هم به معنی پرده و حاجب است ولی بیشتر استعمالش به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت مفهوم پوشش می دهد که پرده و وسیله پوشش است و شاید بتوان گفت که به صورت اصل لغت هر پوشش حجاب نیست؛ آن پوشش حجاب نامیده می شود که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد.»^۱

حجاب: پرده، چادر، روپوش، روبند، آنچه که با آن چیزی را بپوشاند و چیزی مانع بین دو چیزی دیگر باشد و همین طور نقابی که زنان چهره خود را به سبب آن بپوشانند حجاب گویند و در واقع حجاب در معنی اولی خود نمی باشد به معنی «ستر» می باشد چون حجاب که در قرآن «شریف در هفت آیه

آمده است همه جا به معنی پرده و مانع به کار رفته است و مفهومی که امروز از آن استنباط می شود، معنی تحول یافته ای از واژه قرآنی آن می باشد. به عبارت دیگر کلمهء حجاب تغییر کرده و از مفهوم قرآنی خود اندکی دور گردیده و به جای کلمه «ستر» و پوشش بکار رفته است و بهتر این بود که این کلمه معنی اولش عوض نگردیده و اگر امروز در مورد پوشش به کار برده می شود به اعتبار پشت پرده واقع شدن زن است و همین امر موجب شده که عده زیادی گمان کنند که اسلام خواسته است زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود.

همان طور که گفته شد «ستر» در واقع به معنای پوشش، پوشیدن می باشد و شعرای پارسی هم «ستر» را به معنای پوشش معنا نموده که در این رابطه نظامی می فرماید:

آنکه در این ظلم نظر داشته ستر من و عدل تو برداشته

زن و کشف حجاب

حجاب، ستر و پوشش هر چه بنامیم مفهوم یکی است که در سالهای کشف آن در کشور های اسلامی به خصوص ترکیه، ایران و افغانستان سر و صدای بیش از حد بلند نمود و حتی سبب سقوط پادشاهی امان الله خان گردید.

ترکیه با اینکه صد ها سال مر کزیت جهان اسلام را داشت، به خاطر دارا بودن نظام قدرتمند و پیروی از یک تفکر مدرن موفق به کشف حجاب گردید. ایران به خاطر ضعیف بودن دولت و مخالفت روحانیون به آن سرعت که ترکیه موفق گردید موفق نشد ولی از آنجایی که روحانیون ایران در آن عصر ضعیف بودند و روشنفکران ملی ایران از طرح کشف حجاب حمایت می نمودند. شاه

سر انجام موفق گردید که به یاری روشنفکران زنان ایران را کشف حجاب نمایند. ملک الشعراء بهار شاعر ملی ایران به طرف داری از طرح کشف حجاب می فرماید:

دختران پرده زرخ برکش و بر قلب فکن
 گز حجاب بی رخ زن حافظ اسرار نشد
 چهره بکشای و ز چشم بد اغیار مترس
 که گل آزرده دل از چشم بد خار شد
 در پس پرده ناموس نهان شو زیرا
 چادر پیچه حجاب زن بدکار نشد
 زن که با حسن خداداد، نیاموخت هنر
 لایق همسری مردم هوشیار نشد
 عفت دختر دوشیزه نهالی است « بهار »

که چو شد کنده زجا، سبز دگر بار نشد
 دستهء دیگر از روشنفکران ایران مثل ایرج میرزا و مشروطه خواه مشهور
 ایران میرزاده عشقی مسائل کشف حجاب را خیلی تند تر از ملک الشعراء بهار
 و یارانش مطرح نموده اند و حتی فقهاء را به سوء استفاده از حجاب متهم نموده
 اند.

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست

چرا که هر چه کند حیل، در حجاب کند
 به هر حال با همکاری و کمک روشنفکران شاه موفق به کشف حجاب در
 ایران گردید و لی امان الله خان در افغانستان موفق به کشف حجاب نگردید که

هیچ. بلکه زمینهء سقوط حکومتش را با اقدام کشف حجاب فراهم نمود. امان الله خان مردی تجدد خواه بود؛ متأسفانه به معنای درست و سازنده تجدد پی نبرده بود؛ چون برهمگان روشن است وقتی یک جامعه متغیر و دگرگون می گردد که زیر بنایی آن دگرگون گردد وقتی که اصلاحگر از تغییر زیر بنا غافل گردد و برشاخ و برگ بپردازد چیزی طبیعی است که تلاشهای تجدد گرا عقیم خواهد ماند. با همه این کاستی ها امان الله خان توانست حرمرسراهای پدران خود را فرسوده ساخته از کشور جمع نماید ولی تازمانی که حرمرسا را امان الله خان جمع نکرده بود: «حرمرسا نیز، موضوع روگرفتن وجود نداشت علت اصلی هم این بود که خانواده محمود طرزی به واسطهء زندگانی درشامات مقید به حجاب نبودند و در کابل نیز، موضوع حجاب را رعایت نمی کردند، علیهذا اکثر مرد های نزدیک به امان الله خان به حرمرسا رفته و با بانوان حرم معاشرت داشتند چنانکه ... رو به شاه خانم ملکه ثریا و خواهران او نیز، از همین قرار بود که حجاب را رعایت نمی کردند تا درشب عروسی نور السراج که امان الله خان جماعتی از وزراء و رجال را به حرمرسا برده به شاه خانم معرفی و سایر خانم ها را نیز به آقایان معرفی نمود و از همان شب عدم رضایت جامعه علنی شده و تهدیدات مذهبی که مدتی بود مخفیانه عمل می شد واضح و از پرده خارج شد از این رو به امان الله خان و سایر شاهزادگان و بعضی از رجال نیز مورد تنقید قرار گرفت.»^۱

امان الله خان و پیروانش می خواستند زن از قید و بند اجتماع، خانواده،

مذهب آزاد باشد؛ این آزادی هم نه با ایجاد فرهنگ، فکر، اندیشه و بالا رفتن

سطح شعور و شناخت زن از جهان و طبیعت بلکه با گرفتن حجاب و تحمیل تفکر جدید که در منطقه مطرح شده بود این سرداران کم سواد تجدد را به جای تمدن اشتباه گرفته بودند: و این اشتباه خود را با خشونت و غضب سر مردم تحمیل می کردند با اینکه در رابطه با کشف حجاب « جزئی ترین معلومات قبلی در ذهنیت مردم موجود نبوده، در حقیقت پدیده بود قبل از وقت و عملی بود خارج از تصور که متقابلاً به عکس العمل شدید و کاملاً منفی اقشار مختلف کشور و حتی اراکین دولتی مواجه شد. پس می توان گفت آنچه که از سوی ملت تأیید نشد ناپود می شود. »^۱

این تجدد خواهی و رسیدن در دروازه تمدن در آن عصر و زمان به خاطر رفاه، آسایش و دفاع از حقوق زنان افغانستان صورت نگرفت بلکه به عنوان غربگرایی و پیروی از فرهنگ و تقلید از غرب بود و فکر می کردند اگر ۲ متر پارچه روی سر زنان نباشد کشور شان همانند اروپا پیشرفت می کند این برخورد بچه گانه و عجولانه امان الله خان متأسفانه بر سرنگونی خودش انجامید؛ و این شاه جوان با فرصت که داشت و کارهای خوبی که در رابطه با آبادانی کشور و رفاه هموطنان خویش کرده بود می توانست برنامه های خوبی در رابطه با سرزمین خویش و مردم آن داشته باشد ولی در سالهای ۱۹۲۲-۱۳۰۰ شمسی طی « تلاش ناموفق کوشید که با صدور فرمانهای شاهانه حجاب و پرده را متروک سازد و چادری را از سر زنان این سرزمین برگیرد . عدم توفیق این تلاش در آن سالها بدان سبب بود که امان الله خان در این اقدام از حمایت رهبران مذهبی ، یا ارتش ، و یا طبقه، تحصیل کرده ای که اصلاحات اجتماعی

تجدد طلبانه پشتیبانی کنند، برخوردار نبود»^۱» به این صورت هم امیر امان الله خان بدون در نظرگیری احساسات و عواطف مردم مسئله کشف حجاب را مطرح نمود با اینکه هیچگونه زمینه پذیرش در بین مردم نداشت و جنبه های تخریبی آن صد برابر جنبه های آبادانی آن بود. امیر امان الله خان بعد از سفر ۶ ماه خود در خارج ۱۳۰۱/۲ به وطن مراجعت نمود در آن سفر او را همسرش و تعداد زنان همراهی می کردند حجاب را کاملاً برداشته بودند و پس از این سفر با قوه جبریه زنان افغانستان را مجبور کردند که رفع حجاب نمایند « شاه امر نمود تا در جاده های مخصوص در پایتخت تابلوها گذاشته شود و نوشتند: هیچ زنی با "برقع" نمی تواند از اینجا عبور نماید پلیس ها این امر را تطبیق می نمودند و زنان ناداری که البسه عادی خود را در زیر چادری پنهان نموده و توان پوشیدن لباس نسبتاً خوب تری نداشتند، مجبور شدن که از خریداری ما یحتاج شبانه روزی خود در بازار های معمورتر صرف نظر کنند، در حالیکه هیچ فابریکه و کارخانه ای برای کار کردن زنان وجود نداشت، شاه امر نمود که تمام مردم در شهر کابل دریشی و کلاه بپوشند و در هرچند قدمی پلیس ایستاده بود که از متخلفین جریمه نقدی می گرفت قطع نظر از مصارف دریشی که از توان اکثریت مردم خارج بود، برای تطبیق این امر هیچ مغازه بزرگی که اقلاً برای صدهزار نفر دریشی و کلاه ساخته بتواند موجود نبود، لهذا اغلب دکانداران کلاه های افسران نظامی در سر می گذاشتند، مردم سیک که مذهباً موهای ناگرفته خود را در دستارهای بزرگ می پیچند ناچار بودند که با کلاه های پشمی کشدار، سر و دستار خود را یک جا بپوشانند و این خود شهر را به یک تابلوی

کاریکاتوری مبدل ساخته بود، خصوصاً که سلام دادن با دست منع شده و بایستی برسم فرنگ کلاه از سر برداشته شود.^۱»

امیر امان الله خان بدون در نظر گیری پیامدهای اجتماعی و آمادگی جامعه دستور کشف حجاب زنان را صادر نمود و در این مورد بازور و فشار پیش رفت «انگلیس که سر نخ را بدست داشت از رفتار مزبور سلاخی ساخت برنده و کوبنده، برای برچیدن دم و دستگاه امانی. انگلیسیها که از امان الله خان خوششان نمی آمد از شعار ناسنجیده خودشان استفاده کرده مردم عوام و ارتجاع را علیه خودشان تحریک کرد و حتی عکسهای که امان الله خان در سفر خود انداخته بود و زنش حجاب نداشت قبل از برگشت امان الله خان انگلیسیها در سراسر افغانستان پخش نموده و به توسط تبلیغات سوء علیه دولت و شخص امان الله خان زمینه اعتراض را آماده نمود و اسباب سقوط آن را فراهم کرده بود. و تا او در سرزمین افغانستان پا گذاشت از هر طرف اعتراض شروع شد که سر انجام حکومت امان الله خان سقوط کرد.^۲»

همان طور که گفته شد؛ انگلیسیها، رقبای سیاسی امان الله خان و مذهبپون افراطی دست بدست هم داده از غیبت ۶ ماهه امان الله خان استفاده نموده و زمینه تشنج را علیه او سامان داده آماده نمودند. امان الله خان با استفاده از نیروی مردمی، انگلیسیها را از افغانستان خارج نموده بود و برعکس پدرانش تکیه بر انگلیس نداشت و تکیه بر مردم و ملت داشت و توانایی او توانایی مردم بود به همین خاطر بود که برنامه های سازندگی او قبل از سفر ۶ ماهه اش به سرعت پیش می رفت و موفقیت های چشم گیری در صحنه فرهنگی،

۱ - افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲.

۲ - تاریخ و زبان در افغانستان، ص ۴۵.

بازسازی، اقتصادی و سیاسی داشت؛ علماء روشنفکران، فرهنگیان و توده های مردم تماماً با او همکاری می کردند.

امان الله خان با سلاح وطن دوستی و سنگر مردم بر انگلیس پیروز شد و برای مردمش چند سال خدمات ماندگار نمود. انگلیسیها که از این دو سنگر سخت می ترسیدند به فکر چاره برآمدند؛ از کم تجربگی امان الله خان استفاده نموده و بدست خود او سنگر هایش را تخریب نموده، خلع سلاح و صلاحیت کرده نزد مردم ضد دین و ضد وطن معرفی کردند با اینکه امان الله خان هیچ کدام نبود. امان الله خان مسافرت ۶ ماهه که در خارج داشت، او را عیالش شاه خانم، خواهرش نور السراج و بی بی خورد، خواهر زنش همراهی می کردند همه بی حجاب بودند و انگلیسیها از تمام حرکات این ها عکس گرفته به دورترین نقاط افغانستان پخش نموده بود و مردم را علیه امان الله خان تحریک کرده بود و در واقع زمینه انفجار را آماده نموده بود که امان الله خان از سفر برگردد و شورش هم علیه شان شروع گردد؛ امان الله خان هم با اقدام های ناپخته و ناسنجیده اش به تشنج کشیدن افغانستان کمک می کرد چون «شاه پس از بازگشت از سفر بسیار خود رأی و خود خواه و مغرور شده بود و با اقدامات عجولانه ای که نمود افغانستان را مستعد یک انقلاب منفی نمود...

عیاشی و خوش گذرانی به شدت شروع شد... از مسائل اقتصاد و زندگی ملت بی خبر افتاده بود... تعطیل روز جمعه به روز پنجشنبه «تغییر یافت» ... امر نمود تا در جاده های مخصوص در پایتخت، تابلوهایی گذاشته و نوشتند: هیچ زنی با برقع نمی تواند از این جا عبور نماید... امر نمود که تمام مردم شهر کابل

دریشی «کت و شلوار» و کلاه بپوشند و در هر چند قدمی پلیس ایستاده بود تا از متخلفین جریمه نقدی بگیرد»^۱

پیامد کشف حجاب

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید ندا ها را صدا

کشف حجاب در افغانستان پیامدهای بسیار عظیم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به همراه داشت و در تمام امور زندگی مردم افغانستان زلزله ایجاد نمود و تخریب های بسیار بزرگ داشت که به افغانستان مظلوم تحمیل گردید.

کشف حجاب در افغانستان زمینه استفاده از لباسها، لوازم آرایش، مد و سایر فرآورده های جادوی سرمایه داری را وارد کشور نمود و تمام کسانی که در رابطه با پوشش دستی شان در کار بود گرفته شد.

قبل از کشف حجاب که مرد و زن افغانی لباس سنتی خود را می پوشیدند تمام لباسها، زیور آلات، گانه و حتی وسائل تزئین در داخل کشور تولید می شد و محتاج محصولات برون مرزی نبودند ولی با تغییر لباس مردان و زنان به سبک اروپایی مردم مجبور شدند تولیدات آنها را وارد کشور کرده و با قیمت تمام تهیه و مصرف کنند و بدین ترتیب کم کم صنایع داخلی از قبیل کارگاههای کوچک نساجی پارچه وشال و نمدمالی و چون با فرآورده های غرب مقابله نمی توانستند از بین رفتند.

یک زن محجب قبل از کشف حجاب در موقع خروج از خانه، احتیاجی به سلمانی و وسائل دیگری در پوشش که مربوط به عادات دیگران بود نداشت بعد

از رفع حجاب او مجبور بود، خود را طوری معرفی نماید که مورد استهزاء قرار نگیرد. و باید خود را مطابق مد مطرح در اروپا و زنان اروپایی و از تبعات آنان بسازد برای اینکه احساس نکند کمتر از دیگران است اما در زمان کشف حجاب، نه بودجه دولت و نه بودجه خانواده ها اضافه شده بود که به زنان اجازه چنین اصراف بدهد. تولیدگران داخلی نمی توانستند با مد های رنگا رنگ خارجی مقابله و رقابت کنند، به همین خاطر از بین رفتند و تمام سر مایه دارهای ملی، ضربه خورد و تجار های بیگانه فائده نموده، به خاطر که خواسته های بشر از حد بیرون است هر روز مد عوض می کردند و حتی لباس صبح، لباس ظهر، لباس شب کفش و جوراب کلاه هم رنگ و دامن و ... می پوشیدند و تمام در آمد یک خانواده پول ماتیک نمی شد.

سرمایه داران استعماری، از این راه در آمد های سرشاری به جیب زدند و تواناییهای مالی مردم افغانستان به تحلیل رفته، توان خرید لباس نو از آنها گرفته شده و کار به جایی رسید که حتی مجبور به وارد کردن لباسهای ته مانده، کهنه و نیمداشت غربی را در کشور شدند.

در سال ۱۳۳۸/۱۹۵۹ شمسی که محمد ظاهر شاه دست به یک سلسله تغییرات اجتماعی شدید زد، با شدت و قوت تمام رعایت می شد، نخستین گامهای کشف حجاب از زنان افغانستان و بر داشتن چادری از سر ایشان در همین سال برداشته شد. «۱» در بهار سال ۱۳۳۸-۱۹۵۹ شمسی حدود ده نفر از زنان خانواده های عالیرتبه و برجسته افغانی توسط حکومت افغانستان انتخاب شدند تا بدون حجاب به عنوان میهماندار و مسئول اطلاعات خطوط هوای آریانا

...کار کنند «۱»

نقطهء اوج این اقدامات در ماه اوت ۱۳۳۸ شمسی روی داد در هنگام سردار داوود خان نخست وزیر وقت افغانستان، ژنرالهای ارتش این کشور را احضار کرد تا به ایشان اعلام کند که دربار، خواستار کشف حجاب به صورت قطعی از زنان افغانستان است و در این راه به حمایت ایشان نیاز دارد طرح و پیشنهاد داوود خان آن بود که در مراسم رسمی جشن سالگرد استقلال افغانستان در همان ماه اعضای خانوادهء سلطنتی و وزرای کابینه و امرا و افسران عالیرتبه ارتش همگی همراه با همسران شان بی حجاب شرکت کند زیرا این اقدام میتواند نشاندهندهء موافقت رسمی حکومت با این حرکت تازه باشد ولی در عین حال تضمین الزامی رسمی هم برای این کار «یعنی کشف حجاب» نمی بود تاخشم و اعتراض مخالفان را بر نیانگیزد. این پیشنهاد جامهء عمل پوشید، و انبوه مردم شرکت کننده در مراسم جشن که از جمله شامل نمایندگان از سراسر افغانستان می شد، از این حرکت استقبال کردند. «۲» و حتی صدای خوانندگان و مجریان زن از رادیو کابل پخش شد و دولت یک نماینده زن را به سازمان ملل متحد در نیویورک فرستاد و زنان به عنوان میهمان دار متصدی پذیرش مسافران هواپیماهای ملی، استخدام و بدون حجاب مشغول کار شدند و داود خان بر نامه های قبلی امان الله خان را ادامه داد و تلاش کرد که اول زنان و دختران مقامات بلند پایهء دولت را کشف حجاب کند و بعد توده ها از آنها تقلید می کند تا جایی داود خان در همین طرحش موفق شده بود.

با این عمل «شاهان»، تلاش کردند ضوابط خانوادگی و نظم اجتماعی را به

۱ - سرزمین و مردم افغانستان، ص ۱۱۰.

۲ - همان مدرک، ص ۱۱۰.

هم ریزند همانند نظام های جهان کفر. زن را مورد استثمار و بهره کشی قرار دهند. غافل از اینکه زن در جامعه افغانستان به صورت اکثر حجاب و عفاف را از طرف هیچ کس برای خود تحمیل نمی دانند بلکه او را سمبل تفکر و اندیشه انسانی می دانند به همین خاطر است که او را خود انتخاب کرده است و هر کس آن را از او بگیرد، در مقابل آن ایستادگی می کند. حجابش را هیچ وقت علامت ارتجاعی و واپسگرایی نمی داند؛ بلکه آنها این نظر دکتر شریعتی را تأیید می کنند: «در طول تاریخ اسلام هر وقت بر جامعه حکومت می کرده، زنان نیز در رشته های علمی، در زمینه های ادبی و در نقش های اجتماعی، بزرگترین استعداد ها را نشان داده اند و وقتی که همه کس منحط شد زن هم منحط شد آنهم از بین رفت.»^۱

همین طور خارجیها زنان را به رنگها و زبانهای مختلف در مقابل حجاب حساس می کردند: «بسیاری بدون در نظر گیری جوانب دیگر قضیه به این باور بودند که چادری، صرف مانع رشد شخصیت است، چادری در افغانستان به این مفهوم و معنا است که زن ملک مرد است.»^۲ «چقدر این منطق ضعیف است؟ آیا چند متر پارچه می تواند مانع رشد شخصیت کسی و تثبیت ملکیت کسی به کس دیگر گردد؛ با منطق ضعیف تر از گذشته فواید بی حجابی را به این صورت بیان می کنند: «با آویختن چادری به میخ، چون صورت و سرش آشکار می شود، می خواهد جذاب باشد لباس های زیبا و بوت های قشنگ بپوشد و ارسته باشد چون که حالا اندامش در ورای چین ها چادری پنهان نیست.»^۳

امان الله خان فکر می کرد عریان نمودن زن آنها را با طرح یکسری مسائل

۱- همان مدرک، ص ۱۱۰.

۲- زن، ص ۱۹۴ شهید دکتر شریعتی.

۳- افغانستان کلید یک قاره، ص ۱۰۹ جانسی گرفتند، مترجم: ذع

به حق و حقوق شان می رساند و صد ساله راه را یک لحظه می پیماید و زنان هموطنش را متمدن و متجدد می سازد و این را فکر نکرد آنچه زن را متمدن و آگاه می سازد علم و آگاهی است نه برهنگی ؛ این را باید دانست که حقوق زن کشف حجاب و رفع روبند نیست و این مفهوم جامع انسانی «حقوق زن» را نباید سطحی فکر کرد؛ حق تعلیم، تحصیل، تأمین عدالت، اهدای حقوق کار و حضور واقعی زن در صحنه های سیاسی و فکری؛ حقوق زن به منظور یک نیروی سازنده و ... می باشد اگر چه امان الله خان جهت «برابری زن و مرد، غیر مذهبی ساختن تعلیمات و تأمین نمادهای دموکراتیک کوشش های زیاد کرد که شیوه های تحریک آمیز بود و ملاها با برانگیختن پیروان شان ساعت زمان را به عقب بر گرداندند و امان الله خان هم تاج را باخت و هم تخت را. «۱»

ظلم و حق کشی نسبت به حقوق زن در جامعه افغانستان

تداوم زندگی بشر در این کرهء خاکی بدون وجود زن و مرد ممکن نیست و یکی بدون دیگری قادر به ادامهء حیات و زندگی نمی باشد ولی در خیلی از جوامع و بخصوص افغانستان این حقیقت از نظر پوشیده مانده است که بدون زن زندگی و ادامهء حیات ممکن نیست، خداوند متعال بودن و تداوم موجودیت مرد را به زن بسته کرده است. اگر سؤال شود زن نمی بود چه می شد؟ جواب این است که زندگی بدون حضور زن سخت خشن، فاقد احساس و نشاط خواهد بود و طبیعت بدون زن نازیبا، عقیم، مأیوس و زود فرجام می گردید و حال که طبیعت حیات دارد از برکت حضور زن است. زن نه تنها در طبیعت نقش محوری دارد بلکه در خانه و اجتماع هم مثل شمع بتدریج می سوزد و آب

می شود و پرتوش تاریکیها را روشنی می بخشد و سرانجام خود به جاودانگی می پیوندد.

با همه این جایگاه و پایگاهی که زن در طبیعت، جامعه و خانواده دارد باز هم انواع مظالم در حق زن صورت می گیرد. ظلمی که در حق زن در گذشته می شد انسان بودن آن انکار شده بود و زن را انسان نمی دانستند و همانند اشیاء تجاری دست به دست می کردند. متأسفانه ظلمی که امروز در حق زن می شود زن بودن زن نادیده گرفته می شود. در زیر سایه اصطلاحات مقدس؛ چون آزادی و مساوات، مصائب بیشماری را بر زن تحمیل می کنند و بدون که اندام لطیف، نازک و عواطف زن را در نظر بگیرند آمدند کارهای سنگین، پرهاقت را سر زن تحمیل کردند تا سرانجام در زیر بارهای سنگین جان دهد. دسته ای از کارخانه داران و بهره کشان پس از مطرح شدن تساوی و برابری حقوق زن و مرد و اعلام شدن این مساوات در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، متأسفانه سوء استفاده کرده به جای تساوی حقوق، تساوی کار را سر زن تحمیل کردند و به صورت انحرافی از تساوی بهره برداری نمودند و زن بودن زن را به فراموشی گرفتند و کار شاقه ای که یک مرد انجام می دهد، از زن توقع نمودند و «اشتباه جهان مدرن هم همین است که به جای برابری حقوق، برابری کار را مطرح کردند و کار را بین زن و مرد به صورت مساوی تقسیم کردند. زن و مرد باید: بوجی هفت سیره را از کارخانه به صورت مساوی بردارند که این کار ضد فطرت است چون بدن زن برای این کار ساخته نشده است و همین طور اگر بیاییم بگوییم کاری که اختصاص به زن دارد با مرد مساوی تقسیم گردد برخلاف فطرت رفتار کرده ایم مرد را مجبور کنیم حالا که زن نه ماه بچه

را حمل می کند شما هم باید نه ماه حمل کنید، این یک حرف خلاف منطق و فطرت است که از شأن بشریت خارج است. «۱» و از اشتباه و ظلم فرهنگ جدید سر زن هم این است که از زن، کاری را توقع دارد که به هیچ صورت به مزاج و طبیعت زن سازگاری ندارد و از طاقت زن خارج می باشد چون زن طبیعت لطیف و پر عاطفه و مهربان دارد که هرگز بدنش طاقت کار های خشن و سنگین را ندارند.

ظلم و حق کشی در حق زن در افغانستان از دو ناحیه و طرف صورت می گیرد:

۱- ظلم از طرف خود زن در حق خودش

حقیقت این است که زن، در کشور و سرزمین ما خود اکثر مشکلات را بدست خود بوجود می آورند و ناخود آگاه سبب سقوط جایگاه خویش می گردد. او به خاطری که زن است، در اول، خدمت کار همسر و فرزندان مردش می گردد. و هر قدر مرد در خانواده و اقوام کوچکتر باشد خود را پایین تر از آن میداند ولو از نظر هوش، علم و آگاهی از آنها چند برابر بالاتر باشد و حتی دخترانش را وادار می کند که از راه و روش مادر پیروی کند، بسیار طبیعی خواهد بود که این راه و روش در تمام جامعه تأثیر گذاشته مقام و منزلت زن را در جامعه پائین می آورد. هر چند استثنائاتی اندکی در جامعه وجود دارد که زن این طور برخورد نکند که آن زنان با سواد و اشراف می باشد ولیکن همان هم چشم گیر نمی باشد.

بسیاری از اندیشمندان، عقیده اش بر این است که جایگاه زنان در جوامع و

ملتهای پیشرفته نسبت به جوامع ابتدایی و ساده، در وضعیت پست تری قرار دارد و همین طور جایگاه زنان در جوامع طبقاتی تحت تأثیر جایگاه طبقاتی آنها است. در زنان طبقات پایین در درون طبقه خود از موقعیت عالی تری نسبت به موقعیت زنان طبقات بالاتر در درون طبقه خود، در همان جامعه، بر خور دار هستند. این جایگاه رفیع نسبی ممکن است با نمونه های جایگاه زنان، آنگونه که در طبقات بالاتر و مسلط مطرح است، مغایر باشد». باهمه این حرفها در جامعه ما یک گپ پذیرفته شده است که زن در جامعه ما خود را از مرد پائین می دانند و آن هم خوش بینانه قضاوت کنیم از مرد طبقه خود پائین می دانند. در جامعه ما اگر مادری ده دختر و یک پسر داشته باشد هر ده دختر را، از مزایا محروم کرده امکانات زندگی را در اختیار پسر می گذارد و دختران حق هیچگونه اعتراض به خود نمی دهد. بلکه همانند یک نوکر همیشه کار های خانه و برادران را انجام می دهند. مثل اینکه خداوند آنها را برای پیشکارگی برادرانش خلق کرده است. علاوه بر آن مادر و خواهران کم تغذیه کرده تمام غذا از قبیل میوه، حبوبات و لبنیات برای آن پسر تهیه می کنند تا خوب تغذیه گردد که حالا بالای مادر و خواهران و در آینده بالای همسر و دختران خویش پر قدرت حکم براند و در این امور با روش های گوناگون از طرف مادر تشویق می گردد.

زن و قتیکه همسر و فرزندان به مسافرت می رود اول از زیر قرآن می گذرانند و با هزاران گونه دعا و صدقه رخصت می کند و برای شوهرش تأکید می کند که زن، روباه و سید اگر جلوی رویت بیرون شد برگرد چون زنان و ... نحس اند. اگر برنگردی هزاران مشکلات سر راهت سبز خواهد شد. این خواهر

با این منطق نمی داند که خود را از جایگاه رفیع مادری پایین آورده است. همین طور زنان عقیده دارند که آخرین فردی مسافر را وداع می کند زن باشد چون زن نحس است این مسافرت خوب نخواهد بود، سفر پرخطر در پیش خواهد داشت.

۲- ظلم از حکام و اجتماعی در حق زن

مردان به جای حمایت و احترام به همسران و دخترانشان به آنها ستم روا می دارند، بدیهی است که جامعه با او ستم می کند و او از هر گونه حقوق اجتماعی و انسانی خود محروم می گردد و این محرومیت به جایی می رسد که زن در چهار دیواری خانه محدود می گردد افکار و عقاید او تحقیر گردیده نبوغ، ذوق و نیروهای شگرف او عاطل و منکوب می گردد و او از نظر روانی آماده هر گونه ظلم پذیری می گردد و در مقابل ظلمی که در حقش می شود اعتراض هم نمی کند. به همین خاطر است که این ظلم های ذیل سالها در حق زن در افغانستان می شود.

۱- زن خون بها داده می شود: زن در میان اکثر اقوام افغانستان خون بها داده می شود و اگر دو قوم با هم نزاع داشته باشند که قابل حل نباشد «زن را در این میان وجه المصالحه قرار داده باهم صلح می کنند که در این اواخر طالبان قانونی وضع کردند که: «سگ هر فردی را دندان بگیرد، باید صاحب سگ، مبلغ سیصد لگ افغانی و یک دختر به همان فردی که سگ او را دندان گرفته بدهد.»^۱

۲- دختران از میراث محروم می گردند: متأسفانه در بین بعضی از اقوام ساکن در کشور زن از میراث منع و محروم شده است که هیچ، بلکه خود او به ارث برده

می شود و این برخورد ضد انسانی را حکام افغانستان منع نکردند. «بلکه به درجهء قانون بالا بردند چنانچه سهم دختران را از میراث ممنوع ساختند و زنان بیوه را مکلف نمودند تا با یکی از اقوام شوهر متوفایشان از دواج کنند» «۱»

همین طور در کتاب «افغانان» آمده است: «در میان افغانان رسم است که برادر، همسر برادر مرده اش را به عقد خویش در می آورد این رسم در میان یهود هم هست و برای برادر شوهر توهین است که همسر برادر متوفایش را بدون رضای او به دیگری بدهند» «۲»

۳- دختران بدون مصلحت خودش به شوهر داده می شود: پدران، دختران خود را بدون مصلحت به شوهر می دهند و دختران حق هیچگونه اعتراض را ندارند. فقط پدر است که در این رابطه تصمیم می گیرد اگر پدر حضور نداشت عین همین قدرت و اختیارات را برادر دارد که در این رابطه آیت الله پروانی می فرماید: «دختران قبل از بلوغ شوهر داده می شود و یا وقتی که شوهر می دهند رضایت دختران گرفته نمی شود و اگر رضایت گرفته شود، چنان گله «پول» از داماد می گیرند که دیگر آن را از زندگی ساقط می کند و اگر کسی از پدر و برادر دختر پرسد که آیا این دختر راضی است یا نه؟ به غیرتش بر می خورد و دعوا می کند و اگر نه بی غیرت معرفی می گردد. غیرت یعنی جهالت و ضد شریعت عمل نمودن؟ هر کسی در این رابطه جاهلتر باشد با غیرت تر معرفی می گردد و تا زمانیکه در جامعه جهل باشد، دین در آن جامعه راه ندارد.

۴- دختران را معاوضه می کنند: در دوران جاهلیت دختران را معاوضه می

کردند. به این صورت که مردی دختر یا خواهر خود را به مرد دیگر میداد و در

مقابل، دختر و یا خواهر آن مرد را به عقد خود در می آورد هر یک دختران مهریه دیگری به حساب می آمد که به عقد پدر و برادر دیگری در آمده است و این معاوضه دختر رسیده و رشیده «یکی دیگر از مظاهر اختیار داری مطلق پدران نسبت به دختران بود. «۱» که اسلام این نوع نکاح را منسوخ اعلام کرده است و پیامبر فرمود: «لا شغار فی الاسلام» یعنی در اسلام معاوضه دختران ممنوع است و زن، حریت، شخصیت و استقلال دارد و همانند باقی انسانها در چهار چوب قانون آزاد می باشد.

در این عصر وزمان با اینکه ملت و مردم ما مسلمان است. متأسفانه همانند جاهلیت عمل می کنند و یکی از مروج ترین نکاح ها در سرزمین ما معاوضه است و دختران، بدل و سر آلیش می گردد.

«یعنی دو خانواده، دختر هایشان را باهم عوض «بدل» می کنند. این دخترانش را به عقد پسر او در می آورد و او دخترش را به عقد پسر این، یعنی یک خواهر و برادر با یک خواهر و برادر از خانواده دیگری از دواج می کنند تا بدل بزنند مثل کشتی که هر فنی یک بدل دارد اینها هم بدل می زنند اما نه به آدمهای دیگر: به خود شان، به اعتقاد شان به سنتهایشان، آری به سنتهایشان، آدمها سنتها را می سازند و خود را اسیر سنتها می کنند اما وقتی به بن بست رسیدند، در صدد حذف و ترک آن بر نمی آیند! سنت مقدس است، اصل است، قوام بخش زندگی است. حال دگر دست و پاگیرنده است اگر شرایط به گونه ای است که نمی توان آن را بدرستی اجرا کرد و مزاحم است، خوب می توان به آن بدل زد. «۲»

۱- زن در اسلام، آیت الله پروانی، ص ۱۶.

۲- نظام حقوق زن در اسلام، ص ۶۹، شهید مطهری.

۵- زندانی کردن زنان: اگر ما بخواهیم کتابی در رابطه با زنان زندانی افغانستان نوشته کنیم چندین جلد کتاب می گردد ولی ما جهت نمونه مطالبی را در این جا می آوریم تا سوژهء کار برای دیگران گردد از زمان روی کار آمدن احمدشاه ابدالی تا حال برای انقلابیون بخصوص زن فضای تنفس نبوده انقلابیون با تمام خانواده اش به بند کشیده می شده که در دوران عبدالرحمن این اعمال شدید می شود، عبدالرحمن با تشویق انگلیسها آدم های آزاده را قتل عام و یا زندان می کرده که این مطالب در تاریخ این طور آمده است: «سید احمد خان حاکم اجرستان، محمد اکبر و پسر و برادر زاده او را که از دیر باز گرفتار شده بودند با عیال و اطفال ایشان روانهء کابل نمود و هم کهندل خان حاکم هزارهء بهسود، عیال و اطفال میر محمد امین بیک کوه بیرونی، و اکبر نایب و محمد جان و محمد حیدر و الله بخش و دارابعلی و اقبال بیک، و محمد محسن و دوتن برادر زاده های حسین علی بیک دای زنگی را با عیال و اطفال شان در کابل فرستاده، ملک و مال و متاع همه را، ضبط دیوان سلطنت کرد.»^۱ و همین طور نظامیان عبد الرحمن «یک دختر و دو عروس محمد رحیم کور میر آدینه که نزد فرهاد خان محبوس بودند، دختر و یکی از عروسان او در شب، ریسمان در حلق خود انداخته خود کشی کردند و گرفتاران را تماماً با عیال و اطفال ایشان محبوساً روانهء کابل نمود.»^۲

امیر محمد خان کمیدان، پنج نفر پسر و دو دختر و یک زوجهء محمد رحیم کور میر آدینه، را با ارباب تاج محمد و ارباب دوست محمد و عیال و اطفال ایشان گرفتار زنجیر نکبت و ... ساخته «۳» و ظلم، ستم و چپاول نسبت به مردم

۱- سرزمین دره ها، ص ۱۸۹. ۲- سراج التواریخ، چاپ حبل الله، ص ۲۹۵.

۳- همان مدرک، ص ۳۰۲.

هزاره به جایی رسید که ابوالفیض نامی، از سپاه نظامی فوج پیاده پنجشیری، در علاقه اجرستان برای امری در خانه زنی شده، نان خواست، چون آن بیچاره نان نداشت ... گوشواره او را که چند فلوس قیمت داشت از گوشش در آورده و متصرف گشت. «۱» سه تن از دختران هزاره که سید محمد خان حاکم جاغوری متصرف شده بود از جور و ستم او که شیعه گفته آزار و اذیت ایشان می نمود، از نزد او گریخته و از عرضی راه به دست افتاده، دوتن ایشان مرگ را بر زندگی ترجیح داده، خود را ذبح کردند اما نمرده و آخر الامر صحت یافتند. «۲» نادر خان جهت سر کوبی قیام کلکانی ها از سنت عبدالرحمن استفاده کرده بیست و پنج هزار لشکر قبایلی را جمع کرد و این غیر از قوای منظم دولتی بود که فرماندهی تمام این قوا را محمد گلخان مهمند داشت که «با اتکا به قوه بیست و پنج هزار نفری حشری و یکفرقه عسکر منظم و توپخانه دولتی در پروان و کاپیسا دست به عملیاتی زد که در یک کشور فتح شده خارجی هم مجاز نیست محمدگلخان در این ولایت قیافه یک مارشال فاتحی بخود گرفته، در کمال تکبر و بیگانگی با مردم پیشامد وروش دشمنانه و وحشیانه نمود او قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها، انهدام دیوار باغها، احراق قلعه ها بگماشت و خود از شکنجه ولت و کوب و اهانت مردم «اعم از قیام کننده و مطیع دولت» فرو گذار نکرد. او از قیام کننده جان می خواست و از مطیع مال، انکار کننده را چوب می زد و دشنام می داد حتی تهدید به حضور زنش در مجلس عام می نمود. در خانه هایی که تلاشی می شد و اسلحه و پول بدست نمی آمد، زنان خانواده تهدید به فرو بردن سوزن در پستانشان می شد با این

۱- همان مدرک، ص ۳۶۱

۲- همان مدرک، ص ۳۶۵

روش تا زمستان ۱۳۰۹ و ۱۷۰ تفنگچه و ۳۹۳۸۲ دانه طلا، ۱۴۹۲۰۶ سکه نقره بیرون کشید و بکابل تقدیم کرد. البته آنچه را که قوای حشری و نظامی برای خود گرفته بودند داخل این حساب نیست. «۱»

در این عصر و زمان نه تنها زنان شمالی را به زندان انداختند بلکه زنان مبارز و خانواده بزرگ را نیز به زندان انداختند. به همین خاطر تمام اعضای این خانواده «چرخ» زن و مرد و اطفال در زندان مخصوص انداخته شدند اطفال اینها در زندان جوان شدند در حالیکه دنیای خارج را نمی شناختند حتی روزیکه گوسفند قربانی مأمور زندان از دهن در وازه زندان گریخته داخل زندان شد، دختری جوان از این خانواده بمجرد دیدن این موجود عجیب فریادی از ترس بر آورد و بیهوش شد زیرا ایشان از طفولیت بدون زمین زندان و آسمان محبس از سایر مخلوقات چیزی را ندیده و نمی شناختند. «۲» و همین طور مادر، خاله و خواهر صغیر عبدالخالق خان در زندان زنان سرای بارام بنام تداوی از بین برده شده و اجساد شان شبانه در گورستانی مجهول در شهدای صالحین کابل مدفون گردید و باینصورت چراغ خانواده او خاموش گردید. «۳»

«زندانهای جدید الاحداث خان آباد را از صدها نفر مردم با گناه و بی گناه ولایت بشمول زنان و مردان مالا مال نمود. شکنجه خانه، پر از چوب و تازیانه و قین و فانه دایر گردید. کشتار ها و اعدامهای دسته جمعی بعمل آمد تمام مصارف حشری و سپاه و در بار بالای مردم حواله گردید. در عرائض استغاثه کنندگان عنوان «فدایت شویم» اجباراً معمول شده زنان محبوس در سرای جمشید خان مورد تعرض و هتک عصمت محافظین قرار گرفت. «۴»

۱ - سراج التواریخ، چاپ جبل الله، ص ۳۶۷. ۲ - افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۷۱.

۳ - افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۱۸. ۴ - همان مدرک، ص ۱۶۹.

«شاه محمود خان، متهمین به حمایت از ابراهیم بیک را در زیر قین و فانه قرار میداد تا مجبور باعتراف گردند. زنان مستور را در بندیخانه سرای جمشید خان «خان آباد» تحت نظر محافظین بیگانه نگهداشت و از تجاوز بناموس جلوی گیری نمی کرد.»^۱

مظلومیت زن در افغانستان در دوره انقلاب دو چندان شد. سرنوشت این قشر مهربان خونبها، زیر آوار و اسارت گردید بخصوص در زمان که گروه های مختلف هر کدام کنترل یک گوشه از خاک را در اختیار گرفته هر از گاهی همانند دو کشور مجزا و بیگانه با هم جنگ می کردند و اراضی پس از جنگ های خونین دست به دست می شد و در این شرایط ساکنین محلی بخصوص زنان در معرض مجازات های انتقام گیرانه قرار می گرفتند و ننگ آور تر از همه این گروه های به اصطلاح اسلامی با کشتن اطفال، تجاوز به زنان بی پناه، سوزاندن شهرها و غارت اموال مردم پیروزی خود را جشن می گرفتند مثل که بزرگ ترین شاه کاری انجام داده اند. سرمست از باده پیروزی و قدرت، اموال مردم را تاراج میکردند:

«طالبان هنگامی که از صخره ها فرود آمدند برای تقسیم زنان، فرشهای نیم سوخته و زینت آلاتی که زیر غبار سالها جنگ فرسوده بودند، با یکدیگر رقابت کردند به شهرکه رسیدند، برخی از آنها سر بند های خیس از عرق را از سر بر داشتند و با شلیک رگبار گلوله ها شادیهایشان را جشن گرفتند.»^۲

این جنایت و دهها جنایت و فشار روحی که ناشی از نا امنی و حوادث غیر مترقبه و فضای جنگ کشور می شود به صورت روشن و آشکار در چهره غبار

۱ - همان مدرک، ص ۷۸.

۲ - همان مدرک، ص ۷۸.

آلود زنان مظلوم وطن دیده می‌شود.

ناگفته نماند زن وقتی به خود ظلم نمی‌کند و اجتماع نیز به او ظلم نمی‌کند و در جایگاهی حقیقی و حقوقی خود قرار می‌گیرد که آگاهی، شناخت از حقوق خود و سطوح مختلف جامعه پیدا کند تا بتواند رنجهای ۲۵۰ ساله خود در افغانستان را فریاد کند و آزادی خود را در چهار چوب قانون مطرح و مطالبه کنند تا آزار، اذیت و بی‌عدالتی در حق زن یک عمل ضد انسانی و جرم در جامعه محسوب گردد. وقتی که آزار و اذیت و قید و بند زن به عنوان یک ارزش بسیار بالا در جامعه مطرح باشد و اکثر مردم در این تفکر وابستگی داشته باشد، ما به هیچ صورت کار از پیش برده نمی‌توانیم و در این طور جامعه جهل زده و بربریت حق باکسی است که زورش بیشتر است و جهل‌اش عمیق تر می‌باشد. امروز که مرد افغانستان بزنش زور می‌گوید او را با چوب و چماق می‌زند نه از روی عمد و فهم کامل بلکه از روی عدم بصیرت به حقوق زن و نادانی و جهل خودش این کار را انجام می‌دهد به جایی که احساس سر شکستگی کند احساس غرور و مردی می‌کنند و همین طور در این عصر و زمان به صورت کلی جامعه را مطالعه کنیم حال و وضع مردان، بهتر از حال زنان نیست زن از دست مرد و دستگاہی حاکم ظلم می‌بیند و مردان از طرف حکومتها، قلدورها، جانیها، حکومت های ظلمه و ... حقوقش تضییع می‌شود و خلاصه کسی در افغانستان امروز حق و حقوق دارد که زور دارد و آنکه زور ندارد حق هم ندارد.

۶- زن را پيله قدرت خانواده قرار دادند. دوستداری وطن و باقی مؤلفه های ملی یک امری طبیعی و فطری است، فقط در بین افراد و اشخاص و مردمی که

دارای وطن مشترک و فرهنگ مشترک، تاریخ مشترک، منافع مشترک، آرمان و عقیده مشترک باشد؛ پدید می آید، نه در یک سر زمین و محیط بیگانه از این مشترکات و یا به خاطر جهل و خود خواهی روی مشترکات تکیه نکرد. وقتی که اینطور شد حب خانواده، حب جای، حب وطن را می گیرد. در حالیکه شکل عالی و تکامل یافته ای حب خانواده از حب ایل و قبیله تجاوز نمی کند؛ چه برسد به حب وطن، حب وطن چنان تفکر عظیم و بلند است که ریشه در فطرت انسانی دارد و حتی اسلام او را جزئی از ایمان دانسته است. «حب الوطن من الایمان» حس خاندان پرستی که یک امر جاهلانه و بدوی است، عاملان آن به جز آدم های عقده ای نمی تواند باشد و این آدمهای حقیر اگر روزی بیابد که منفعت خانوادگی شان با منفعت و سربلندی ملی اصطکاک پیدا می کند، منفعت خانواده را ترجیح می دهد ولو سرشکستگی ملی برای یک ملت به بار بیاید. تاریخ افغانستان را وقتی مطالعه کنیم مملو از این مقوله است که یک دسته از آدم های بی ریشه و ریا کار منفعت خانوادگی را صد بار از منفعت ملی مقدم داشته اند و ملت مظلوم افغانستان را به نفع خانواده شان بارها خلع سلاح، خلع صلاحیت، خلع رفاه و معیشت کردند. به گفته مرحوم غبار: «وقتی که حس خانواده پرستی با عادات و امیال میراثی با استعداد فطری مورد مشق و عمل قرار گرفت «شهوَت شدید» تولید می نماید که تعادل سایر امیال را برهم میزند در هر حال این خصایص روحی خانواده پرستی در اثر شدت و افراط بشکل مذمومی در می آید... و حتی خانواده پرستی در شرایط مساعد، نسل به نسل تشدید می گردد خصوصاً که یک خانواده از ازدواج و اختلاط و تولید مثل را، با اعضای داخل خانواده خود محدود و منحصر ساخته، از ازدواج و اختلاط با نسلهای

دیگر خود داری نموده باشد. «۱» وقتی اینطور شد منافع و مصالح ملی در مقابل منفعت خانواده و مصلحت خانواده کوچک می گردد این جاست که محمد زائی ها و یک دسته آدم های بی ریشه دیگر که هیچ گونه مشترکات بین خود و ملت بزرگ افغانستان حس نمی کنند به خاطر منافع خانوادگی خود دختر به یک فرزند هم وطن دادن را ننگ و عیب و خلاف شرع می دانند و لی برای هندوی که جاسوس انگلیس است چون در راستای منافع خانوادگی است دختر می دهند و افتخار هم می کنند که در این رابطه مرحوم غبار دردمندانه می نویسد: «دوست محمد خان ایماق تاجر مشهور هراتی بسبب محبوس شد که خواست، دختری از سردار محمد اکبر خان محمد زائی را از دواج کند، محمد صابر خان موسیقی دان بهمین علت چوب بسیار خورد و سالها محبوس ماند که دختر سردار عبد الحمید خان به او تزویج شده بود حکومت سعی داشت که کلمه «سردار» مخصوص محمد زائیاها همان تأثیری را در اذهان ملت افغانستان پیدا کند که مشاهده «کلاه کارک» انگلیسها در ذهن مردم هند تولید می نمود در حالیکه قبل از این چنین تمایز شدید و بیگانگی آلوده به تکبر از یکطرف، کینه و نفرت از طرف دیگر، در بین ملت افغانستان وجود نداشت. محمد زائی ها و مردم بدون تفاوت ذهن با هم مخلوط بودند، و با شوق از همدیگر زن می گرفتند وزن می دادند. «۲» حکام افغانستان و خانواده های به اصطلاح اشراف با این شدت بر خورد با هموطنانش و در مقابل بیگانه این طور رام و سر به زیر بودند: «یکنفر هندی تر جمان «نواز خان ملتانی» بحیث وزیر دربار سلطنتی و متعاقباً بصفت یاور اول نادرشاه و بازور وزیر فواید عامه مقرر شد و بعد ها وزیر

۱ - افغانستان و ظهور طالبان حسام الدین امامی، ص ۲۰۵.

۱ - افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۴۶.

مختار افغانستان در جرمنی گردید این شخص زنی از خاندان شاهی برای خود و زنی هم برای پسر خود تزویج نمود هر باری که او از تفرج اروپا برمی گشت از تمام رجال عالیرتبه ملکی و نظامی پایتخت برای خوشامدی او در قصر دلگشاه جمع می شدند. «۱» و اگر کسی از بزرگان در خوشامدگویی جناب ملتانی شرکت نمی کرد عمل آن شخص اعتراض در برنامه دولت و شخص شاه محسوب شده مورد سرزنش، ملامت و حتی تنبیه و چوب و چماق قرار می گرفت و این شخص مهمل جناب ملتانی روی حکام افغانستان حاکم بود که حد و مرز نداشت.

۷- زن و کار

تعریفی که جامع الافراد مانع الاغیار باشد از کار، در کشور ما تا هنوز صورت نگرفته است که هر کس آن را با یک دید روشن و شفاف ببیند، اکثرگرفتاری و حق کشی در جامعه ما در این است که تعریف صحیح از کار در جامعه مانده است اگر ما خیلی از مشکلات خود مان را بدست خود مان حل کنیم، باید کار طور تعریف گردد که در برگیرنده تمامی اعمالی باشد که برای ادامه حیات نسل بشر لازم است به این معنا که بچه داری، آشپزی، رفت و روب، دوخت و دوز، ریسندگی، بافندگی در کنار حفاری معدن، کشاورزی، چوپانی و حتی تمیز کردن جای بچه در کنار ساختن بیمارستان همه اینها کار محسوب گردد و در مقابل انجام دادن آن حقوق در یافت گردد.

مشکل زن و حق کشی در حق آن در جامعه و کشور ما در این است که به اکثر کارها و ظایف که مربوط به خانه و منزل می گردد به منزله کار در کشور

ما دیده نمی شود و دستمزد به آن تعلق نمی گیرد و حتی مرد ها کوچک ترین تصور نمی کنند که زنان وقتی در خانه و منزل کار می کنند حق مطالبه حقوق دارند و حالکه زنان در منزل بدون دستمزد کار می کنند.

زنان هم در تمام امور خانه کار می کنند هیچ حقوق توقع ندارند به همین خاطر است که کار زنان هیچ مزد ندارد و زن در جامعه ما صاحب سرمایه و زندگی نیست با اینکه خیلی از زنان اقوام ساکن در افغانستان همانند مردان در صحرا کار می کنند که در این رابطه در کتاب افغانستان سقف جهان آمده است: «در نورستان افغانستان مردان را حت و آرام استراحت می کردند ولی زنان در دامنه و چمن ها مشغول کار بودند و هر زنی در پشتش سبیدی از میوه های کوهی را حمل می کرد و آنگاه که از این تفاوت بین زن و مرد سؤال می شد، می گفتند: و وظیفه ای که لیاقت شجاعت مردانه را دارد، صید و جنگ است و تنها عشق و کار آنان، رفتن و دویدن با اسب در میان درختان بلوط در جنگلزار ها می باشد.»^۱

«با این برداشت نا صواب زن برون خانه کار می کنند و به همین خاطر در افغانستان «تمایز بین زن و مرد بارز است، در حالیکه مردان در چای خانه ها چهار زانو می زنند و زمین و زمان را به هم می بافند، زن را مصروف اجرای کار های خانه یا حتی مزرعه می یابند.»^۲ همین طور اکثر زنان افغانی برای تأمین مخارج زندگی با مردانشان همکاری می کردند نه در بیرون منزل بلکه در منزل؛ قالی بافی، گلیم بافی، برگ بافی، ریسندگی و درست کردن جل و یراق اسب و تا پاسی از شب نیز به کار های هنری از قبیل گلدوزی، خیاطی، خامک دوزی و

۱- همان مدرک، ص ۵۰.

۲- افغانستان سقف جهان، ص ۱۳۲.

... می پرداختند ولی این طور نبوده که مردان شان کار نکنند و در لافجای، مثل بعضی دیگر اقوام را حت بنشینند و در چایخانه ها چای نوش جان کنند و چلم بکشند و بیخیال از اینکه زنان شان در صحرا کار می کنند که در این رابطه مرحوم غبار می گوید: «مردم ننگرها حتی زنان آنها پای برهنه کوه و دشتها را می پیمایند تا لقمه نانی بدست آورند در دهکده های فراه، نگارنده دوسه سالی در میان آنان بودم نه اینکه زن و مرد و طفل پی زار نداشتند، چراغ وقند را نیز نمی شناختند.»^۱

زن و دفاع مقدس

دفاع جهت زنده ماندن برای هر جاننداری لازم و ضروری است روی همین قانون هر کسی و هر ملتی که از خود دفاع کند ولی شکست بخورد عقلای عالم، او را محکوم نمی کنند. چون «مغلوبیت با متجاوز قوی نه اینکه از افتخار یک ملت نمی کاهد بلکه برافتخارش می افزاید چیزیکه از افتخار واقعی یک ملت می کاهد همان تسلیم شدن به دشمن متجاوز است پیش از آنکه شمشیر دفاع از نیام کشیده باشد آشکار است که مقاومت و مبارزه دوام دار یک ملت ضد تجاوز استعماری در نتیجه منجر به شکست تجاوز کار و پیروزی آن ملت می گردد.»^۱ «این مطالب در تاریخ کشور ما بسیار تجربه شده است که زور

مندان در مقابل ملت افغانستان به زانو در آمده است چون مردم افغانستان هیچ وقت تسلیم زور مندان نگردیده است و زن و مرد در مقابل دشمن ایستادگی کرده اند بخصوص زنان افغانستان وقتی میدیدند گردن مردمش در زیر شمشیر دشمن قرار گرفته است دسته راه بلد بیگانه شده و دسته فتوا فروشان، حقیقت و عدالت اسلامی را فدای مصلحت راه بلدان می کنند دارد بزرگترین فاجعه در تاریخ بشریت پدید می آورند. زنان افغانستان همانند زنان صدر اسلام با فریادهای خشمگینانه خود کاختهای جباران تیره، تبار و طبقه را فرو می ریزند.

زنان افغانستان در رابطه با دفاع از عقیده کشور و مردم خود نقش بسیار ارزنده در تاریخ داشته، مستقیم سلاح به دوش انداخته در خط مقدم می جنگیده و یا همانند زنان صدر اسلام با سخنان مهیج مجاهدین را به جهاد تحریک می کردند و در پشت جبهه با برادران خود کمک می کردند و نقش تعیین کننده به شکست دشمن و پیروزی مردم خود داشته است.

زن در جامعه افغانستان عدد زیادی از مبارزان را به خود اختصاص می دهد و در تمام حماسه های پرشور خلق افغانستان حضور چشم گیر دارند و این زنان شیر صولت، تفنگ در دست گرفته حمایل کار توس، آذین بخش بازوان ستر و دشمن شکار خود می کرده اند و عاشقانه در میدان رزم و پیکار از مردم و عدالت اجتماعی دفاع می کرده است و در مقابل متجاوزین همانند کوه می ایستادند و با آن هوش و ذکاوت که داشتند دشمنان را مثل مرغ به دام گرفتار می گردیدند که در این رابطه مرحوم غبار می فرماید: «هیجان مردم کابل به جایی رسیده بود، که زنان کابل نان در تاوه و تنور پخته و بر سر گذاشته در

اردوی ملی می رسانیدند... هنگام عبور عساکر انگلیسی از بازار و کوچه ها زنان کابل از بالای بام ها سنگ و خشت و آب جوش بر سر آنان می ریختند و دیوار های سنگی را بالای شان می غلتاند. همین که عساکر انگلیسی با مردان جنگ جوی مقابل شد، چون ساحهء جنگ تنگ بود، آلات ناریه از کار فرو ماند و سیلاوه های سنگین مجاهدین به درخشیدن آغاز کرد. در چنین جنگ و گریبان دری هفت صد عسکر مثل گوسفند مذبوح در روی زمین افتاد. جنران انگلیس اسیر گردید و دم به دم کلمه اسلام بر زبان می راند تا او را از کشتن معاف داشتند. «۱»

با دفاع های جانانه مردم عساکر انگلیسی با یک تلفات سنگین عقب زده شد و افسران انگلیس رو به فرار گذاشت؛ «کاپتان میکناتین هنگام فرار با زنی رو برو شد که طفل خود را در آغوش داشت و همین که دشمن را بدید فرزندش را به کنار گذاشت و راه فرار میکناتین را بست، میکناتین شمشیر افسری خودش را به سر زن حواله کرد، اما قبل از آن که شمشیر به هدف رسد، خود کپتان مورد اصابت گلوله قرار گرفت و مجروح افتاد. «۲»

زنان افغانستان همانند مردان لباس رزم می پوشیدند و با دشمن مقابله می کردند که از جمله عمه سنگری ادی غازی، گلچهره بامیانی، تاجور آغه، همسر میر یزدان بخش و ... را نام برد که هر کدام در مقابل دشمن فداکاری های چشم گیر نموده اند که عمه سنگری در جنگ ملبس به لباس رزم می شد «او بحق یکی از زنان شجاع و دلاور و اعجو به ای بود که نظیرش در تاریخ افغانستان کمتر دیده شده است. در تیر اندازی مهارت عجیبی داشت. «۳» تاجور آغه

۱- همان مدرک، ص ۸۰

۲- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۸۸۷ ج ۱، بخش ۲.

۳- تاریخ تشیع، ص ۸۸ استاد یزدانی.

همسر نجف بیک که زن شجاعی بود در یک تهاجم غافلگیرانه از سوی کوچیها با همکاری نادر شاه، در حالیکه تلفات سنگین به مهاجمین وارد کرده بود با لب تشنه به شهادت رسید، نجف بیک بدن خون آلود همسر خویش را داخل گنجینه ای پنهان کرد تا بعداً بدست دشمن نیفتند در همین رابطه اشعار در باره این خانم شجاع نیز سروده شده است که یک فرد آن چنین است:

تاجور آغه در گنجینه بی کسه پیچه سیاه بله رویش رغسه
یعنی پیکری بی جان تاجور آغه، در داخل گنجینه بیکس مانده است و زلفان سیاه او بالای صورتش در هم ریخته است. مهاجمین بعد از شهادت نجف بیک قلعه او را با باروت منفجر کردند و کودکان او را سر بریدند که این شعر حکایت از سنگدلی مهاجمان می کند:

از تفنگای مچکی ئی نجف از او طفلائی سر مونی نجف «۱»
دیگر داستان های دلخراش در رابطه با زنان افغانستان وجود دارد آن اینکه گروهی از زنان و دختران هزاره در زمان عبد الرحمن به خاطر دفاع از عدالت خواهی، اسیر و دستگیر شده بودند و وقتی از راه جاغوری به سوی کابل می بردند در حین عبور از روی پل، از فرصت استفاده نموده دسته جمعی خود را از بالای پل به زیر انداختند و در موج خروشان دریا غرق شدند و با سر بلندی رفتند و دشمن را مأیوس در جا گذاشتند، همین طور وقتی چشمه عدالت خواهی خشک و مقاومت هشت ساله رزمندگان شکست می خورد و سرداران، شهید می گردند و زنان که در سنگر های عدالت خواهی می رزمیدند تلاش می کنند که اسیر نگردند رو به قله، کوه حرکت می کنند تا در این سنگر طبیعی

نشسته از خود شان دفاع کنند .

از آن طرف لشکر عبد الرحمن در حالیکه تا دندان مسلح بود به قصد به جنگ آوردن این زنان قهرمان با خشم تمام تعقیب می کردند: دختران در سنگر نشسته دشمن را زیر آتش گرفتند و تا دسته دیگر شان به طرف کوه عقب نشینی کنند به همین صورت خود شان را در چکاد کوه می رسانند و به جایی می رسند که دیگر راهی وجود نداشته و این دختران پاک قلب و ظاهره نه دست ستیز داشته که با دشمن بجنگند و نه پای گریز بوده و تمام این ها در قله کوه به صورت زندانی در آمده بوده و همه مضطرب الحال بوده و سراسیمه با موهای پریشان به هر طرف حرکت می کردند و خوف از این داشتند که به دست دشمن اسیر گردند.

تمام این دختران در یک جاجمع می گردند و با یک دیگر دست به گردن نموده با چشمانی گریان وداع می کنند و چادر های شان را به دور سر خود می پیچند تا بعد از جان دادن هم حجاب داشته باشند و از قلب و عمق جان خویش یا زهرا گفته خود شان را از کوه می اندازند و به صورت تکه های بلور بدنشان پاره پاره می گردد. این حوادث را مرحوم ریاضی در عین الوقایع به این صورت آورده است: «چهل و هفت نفر از دختران و زنان هزاره، که در مغاره ای مقیم شده بودند، سپاه دیو سیرت بقصد آنها می دویدند، زنان و دختران دامن همت و غیرت بکمر زده بسوی قله، که تا نصف کوه صاف بود و دیگر راه فرار نداشت، حرکت کردند در اینحال سپاه وحشی هلله کنان چون نره دیوان بقصد و صال پریان نزدیک به آن ماه رویان رسیدند، تمام زنان و دختران، خود را بزیر انداخته تکه و پاره شدند تا دست اجنبی به آنها نرسد.

چو گرگان شدند از قضا حمله ور	به قصد غزالان نیکو سیر
تعاقب کنان جمله اندر خروش	همه تیغ بر کف تفنگی بدوش
بلاخی سر راه شان کشت بند	غزالان بر آن کوه بالا بلند
سراسر به احوال خود اشک ریز	نه دست ستیز و نه پای گریز
چو موسایه افکنده به آفتاب	ز نا محرمان هر یکی در حجاب
یکی بود با طالع خود به جنگ	یکی گشت پنهان پس لایخ سنگ
چو ابر سیاه به رخ ماهتاب	ز ذلف پریشان به صورت نقاب
مبادا رسد دست نامحرمان	ز بیمی که بر طرف دامن شان
بگفتند: فریاد رس یا حسین	کشیدند افغان به صد شورشین
سراسیمه از بیم افغان شدند	همه مضطرب حال و گریان شدند
و داعی نمودند با یکدیگر	به چشم بر از اشک و مژگان تر
فکندند خود را یکایک به زیر	ز غیرت از آن کوه گردون سریر
یکی بر سر افتاد، دیگر به پشت	بر آن سنگ خارا و ریگ درشت
جدا شد ز اعضای آن خیلی حور	به هر سنگ یک قطعه ای چون بلور
که ناید به ناموس آنها شکست	بدادند جان و ندادند دست
نه زن عشوه گرباشدو بوالهوس	بلی رسم غیرت همین است و بس
چو آن ماهرویان به عزم مهین	بیاید پس حفظ ناموس و دین
ز غیرت زند شیشه تن بسنگ	بجای گرش عرصه گردید تنگ
ندارد بمرد دیگر گفتگو ریاضی	خوشا حال مردی که ناموس او
چنین زد رقم حال آن مهوشان	به تاریخ گوهر نشان

و لیکن شنیدم که جمعی دگر
 ز زنهای آن مردم نامور
 چوشیرین معروف با تیغ تیز
 بکشتند خود را از این ننگ نیز
 تأسف به خیلی قشون ماندو بس
 طمع می نباید به ناموس کس «۱»
 نمی دانم زن هزاره چه تصویر از مکتب، مبارزه و قتل سر به فلک کشیده
 وطن بردیوار قلب خویش آویخته اند که این قدر از او فداکار و نشکن ساخته
 است که در میدان مبارزه و در صحنه کار و فداکاری سرخ رو و باعزت برون
 می آیند. زنان هزاره با این اقدامش در تاریخ هر آدمی را به تأمل وامیدارد این
 سؤال برای شان خلق می گردد که چرا خودشان را از کوه می اندازند، به دریا
 غرق می کنند و خود را از حلق آویزان می کنند؟ وراضی به اسارت نمی
 گردند؟

جواب این پرسش تاریخی این خواهد بود: زنان هزاره می بینند، کودکی از
 گرسنگی فریاد میزند؛ بیماری از بی دویی، بی غذایی می نالد؛ سالخوردگان و
 تمام مردم از سختی و فشار حکام بستوه آمده است، دیگر روزنه نجات و امید
 باقی نمانده است و زن هزاره در فکر می شوند که خود و مردم انقلابی خویش
 را چگونه در تاریخ ماندگار نمایند و در تاریخ نظرها را به مظلومیت مردم خود
 جلب نمایند و با انداختن خویش از کوه برای آیندگان بگویند که ما در تنگنا
 بودیم که یا اسارت و ذلت را بپذیریم و یا سرخ رو در تاریخ به نفع شما
 ماندگار گردیم ما راهی را انتخاب کردیم تا شما سربلند زندگی کنید. تاریخ را
 وقتی مطالعه می کنیم همانطور که زنان افغانستان دفاع را عمومی نموده اند و
 دفاع شخصی هم از خودشان کردند که در این رابطه در «سراج» آمده است:

«میرزا نیاز گل، نوبسنده، یکاولنگ شب به خانه، زوجه، یوسف بیک زاری، در آمده و او را در آغوش کشیده، وی به زنا تن در نداده، زاری و بی قراری نموده فریاد زد که: «به کدام دین و آیین این امر شنیع رواست؟! که تن در دهم.»^۱

در زمان حکومت عبدالرحمن مأمورین آن به حدی ظالم و از خدا دور شده بودند که از دست آنها ناموس میهمان خودشان در امان نمی ماند که در این رابطه در سراج آمده است: «عبدالرحمن خان ساکن قریه «بور یاباف» هرات با زوجه، خودش وارد بامیان گردیده، درخانه صوبه دار آدم خان نامی، از فوج پیاده نظامی که آشنای او بود فرود آمد و زوجه، او باکنیز صاحب خانه، در خانه، جداگانه شب خفته، شوهرش با صوبه دار مذکور، در خانه دیگر بستر خواب گشودند، که خود صوبه دار بود نه پسر او، و هنگام خفتن صوبه دار چهار پایه، خود را به درب سرای که هر دو تن ضعیفه خفته بودند کشیده، جاریه، خویش را نزد خود طلبید و زوجه، مرد میهمان تنها مانده پسر صوبه دار، در زیر لحاف او در آمده تکلیف زنا کرد و گفت: اگر تن در ندهی یا آواز برکشی به ضرب کریخ هلاکت کنم، این گفته و کارد خود را بر زمین نهاده دست به بند ازار ضعیفه، صالحه برد و آن شیر زن کارد او را برداشته به روی پسر صوبه دار زده، زخم دارش نمود و او با روی زخم دار از خانه برآمده، ضعیفه، محسنه از قفایش برآمده و به شوهر خویش ماجرا را بازگفته، هر دو تن به اتفاق از تعاقب او راه بر گرفتند تا که پیادگان نظام آگاه گشته، ایشان را مانع شدند.»^۲

در دوران حکومت عبدالرحمن از این قبیل حوادث به حدی زیاد است که

۱- حدیث، فصل حبس، ترویج، در حدود سنه ۱۳۰۱، از ص ۳۵۵ تا ۳۶۱ گرفته شده از تاریخ شیع، ص ۲۸۱، ۲- تاریخ، ترویج، ص ۳۳۰، مرجع ما: فیصل محمد هرا، کابل نشراتی سند، جمال الدین (حبل الله)

اگر انسان بخواهد جمع آوری کند چندین جلد کتاب می گردد.

در همین دوران معاصر زنان افغانستان در مقابل تهاجم خارجی و استبداد داخلی چنان جانانه دفاع کرده است که با این پیمانۀ در تاریخ هیچ کشور دیده نمی شود و اگر محقق با اینصاف، کوچک ترین نظر در تاریخ معاصر اندازد، آن وقت می بیند که زن چه فداکاری در افشار، غرب کابل، شمال، طالقان، هرات، شبرغان، میمنه، سرپل، مزار شریف، دره صوف، بامیان، یکاولنگ، ارزگان، غزنی و ... کرده است که مشت نمونه خروار است یک خاطره در این رابطه می آورم: یکی از کسانی که در زمان حکومت ترکی عسکر بوده و در صحنه جنگ حضور داشته می گوید: «جنگ شدید در دره صوف علیه دولت شروع شد ما جهت سرکوبی نیروهای جهادی دره صوف از فرقه، دهادی اعزام شدیم و قتی که به دره صوف رسیدیم چندین سنگر را فتح کردیم. جبهه به دو سمت تقسیم گردید یکی از جبهه ها که اکثر مجاهدین بود جنگ سنگین صورت گرفت هر دو سنگر با موقعیتهای تثبیت شده جبهه دیگر که به نظر می آمد در حدود پنجاه، شصت نفر است و در یک قله که نزدیک یک تپه بود مقاومت می کرد و یک شبانه روز در حال محاصره با ما جنگید و ما فکر می کردیم یک نیروی پنجاه، شصت نفری است چون از جنگ با ما سربازان می آمد سرانجام با توپ و تانک این قله را به امر فرمانده تخریب صد در صد کردیم و دیگر صدای فیر تمام شد پیشروی کردیم که افراد جنگ جو را دستگیر کنیم، دیدیم که یک زن هزارگی با مامی جنگیده و از چندین جای بدن خود زخمی شده و در آن اسب افتاده که آن اسب سر میخ بسته است این زن وقتی که زخمی می شود و مرمی هم تمام می کند به طرف اسب می رود که خود را از

صحنه جنگ بکشد ولی نمی تواند در نزدیک اسب به زمین می افتد و قتیکه ما را دید تمام توانش را جمع نموده سر زانو بلند شد و با خشم تمام فریاد زد بی ناموس ها به طرف من نزدیک نشوید. به زمین افتاد و جان داد و تمام عساکر و صاحب منصبان که در همان سنگر بودند آمدند در حال ندامت و پشیمانی گریستند و من دیگر بعد از آن عسکری نکردم و مجاهد شدم»^۱.

در این رابطه خاطراتی از انجینر فائزه فلاح می آورم: «یک زن افشاری را در حالیکه زار زار گریه می کرد، دیدم و علت گریه اش را پرسیدم؛ در جوابم گفت: «در روز فاجعه افشار کابل، طفل یک ماهه ام را در بغل گرفتم و به خاطر نجات و حفظ عفت خود فرار کردم بعد از دو ساعت دویده و پیاده روی، وقتی که در منطقه امن «قلعه شهاده» رسیدم به خودم آمدم دیدم که طفلم در بغلم نیست نمی دانم در حین فرار در کجا از بغلم افتاده است و یا پیره مرد شمالی صدایش از رادیو «BBC» بلند بود: «آی مسلمانان و آی مردم نگذارید که اینها «طالبان» زنان جوان و دختران ما را به کنیزی ببرند. بردند، بردند، بردند...».

۱ - خاطره از فردی به نام محمد عمر از ولایت بغلان است که در سال ۷۵ در اصفهان از زبان ایشان ثبت

زنان نامی افغانستان

بیکه هروی: شاعره فارسی زبان و زن ثروتمندی بود، شوهرش درویش علی حاکم بلخ بود. با شعرای زمان خود کمک های مالی می نمود این رباعی از اوست:

آبی که فلک بلب چکاند مارا سر گشته به بحر و بردواند ما را
ای کاش به منزلی رساند مارا کز هستی خود باز رهاند مارا
شراب می نوشید، زمانی توبه کرد، وی روزی در مجلس شراب بدیع الزمان
حضور داشت، ساقی به وی شراب نداد و او فوراً گفت:

من اگر توبه زمی کرده ام ای سروسهی
تو خود این توبه نکردی که مرا می ندهی

این زن در عصر خود یکی از متمولترین زنهای هرات بوده و با علم و ادب علاقه داشت و شعراء را نوازش و معاونت می نمود. هر سال از پول شخصی خود به شعرای معاصرش می بخشید. بلکه بهر یک معاش تعیین نموده بود. گویند سالی معاش آصفی شاعر مشهور هرات قدری از وقت خود بتأخیر افتاد. آصفی قطعه ذیل را گفته به میر من آغه بیکه فرستاد:

آیا عروس خطابش جرم پوش بگو

که کی و وظیفه ما را قرار خواهی داد؟

بوقت غله مرا گفته که بار دهم

سرم فدای درت چند بار خواهی داد؟

وقتیکه آغه بیکه قطعهء فوق را خواند خنده کرد و دوچند سالهای قبل به آصفی غله و دگر اشیا فرستاد، وی در ۹۰۰ هـ زندگی می کرد و علاوه بر این که ادب دوست و شاعر نواز بود خودش نیز شعر می گفت و شاعرهء خوبی بود. «۱»

«میر من آغنه دوست» یکی از خانمهای فاضلهء افغانستان بوده و در علاقهء سبز وار «شیندند» میزیست. شاعرهء خوبی بود. در علم عروضی و قوافی معلومات کافی داشت مینویسند که آغه طبع روان داشت و نام پدرش قیام درویش بود ولی فاضلهء عالمهء عصر خود بود غزلش در کتاب «پشتنی» نشر شده که مطلعش این است:

هر کجا آن مه به آن ذلف پریشان بگذرد»۲

هر که کفر ذلف او ببند ز ایمان بگذرد

۱ - دائرت المعارف آریانا

۲ - دائرت المعارف آریانا.

نیز "رابعه" فرزند محمد عظیم، لود هیانه هندوستان ۱۲۹۲-کراچی ۱۳۱۶ ش. بانوی شاعره افغانستانی در شش سالگی، پدرش را از دست داد پس از آن. همراه مادرش به افغانستان باز گشت. رابعه تحصیلات مقدماتی را نزد مادر خود فراگرفت و با تشویق مادرش، به مطالعه اشعار حافظ، صائب، نظامی، سعدی، مولوی و بیدل پرداخت... ظرافت کلام و حجم سرودهای رابعه از استعداد شگرف و سرشار او خبر می دهد... گزیده ای از اشعار رابعه با نام داغ لاله، در کابل و هرات به چاپ رسیده است.

«سلطان رضیه دختر شمس الدین شمس غوری است که در سنه ۷۰ هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و ۲۶ سال پادشاهی کرد سلطان رضیه را از همه اولاد خویش بیشتر دوست داشت و در تعلیم و تربیت او کوشش بسیار می نموده، رضیه باثر توجه پدر - تمام علوم متداوله آن زمان را آموخت، علاوه بر آن حسب میل سلطان رضیه در اسب سواری، شمشیر زنی و فنون دیگر مردانه، مهارت بسزایی یافت؛ گویند سلطان رضیه بسیار زیبا و دلربا بود صدای جذابش به دلربائی وی می افزود. زیبایی معنوی رضیه، او را محبوب همه قرار داده بود، از هر جهت لیاقت سلطنت را داشت و قتیکه پدرش دهلی را برای چندی ترک می گفت تمام اموال دولتی را بعهده رضیه می گذاشت او هم با عقل و فراست کامل کارها را حل و فصل می نمود و طرف تحسین و تمجید بزرگان عصر قرار می گرفت. چون پدرش حسن اداره او را دید بتاج الملک محمد، یاور خود امر کرد تا فرمان ولیعهدی رضیه را صادر کند. «۱»

بی بی «ستی» زن عابده و پرهیز کاری بود، با ابومسلم مروزی می زیست

ابومسلم در اثر همت بی بی ستی کارهای مهم را در هرات و نیشابور انجام داد؛ بسال ۱۵۸ هـ وفات یافت؛ مزارش در هرات است شاه رخ میرزا قبر او را تعمیر و نزدیک آن یک مسجد عالی بنا نمود. «۱»

بیو «فراهی» دختر علی محمد در قریه تلخک بکوا علاقه فراخ در حدود ۹۰۰ هـ می زیست. افسانه خیلی تراژدیکی دارد که در بین افغانها بسیار مشهور است؛ خودش با محبوب وی هر دو پهلوانان افسانه اند؛ ناکامی محبت انجام این افسانه بعضی اشعار افسانه وی منسوب است. «۲»

بیگم دهلوی شاعره ای بود از شاه جهان آباد و معلوم نیست در کدام عصر زندگی می کرد این شعر از اوست:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوای خدائی بکنم «۳»

بی بی «صاحب» بنت کامران و نام یکی از ملکه های افغان؛ زوجه شاه محمود هوتک فاتح اصفهان است مشار الیها، بروز سه شنبه ۹ شهر رجب ۱۱۷۰ چشم از دنیا پوشید مزار وی در شهدای صالحین قریب زیارت جانباز که دارای گنبد سوخته و الواح مزین به آیات قرآنی و نقوش زیبا می باشد واقع است. «۴»

بی بی نور «هروی» عابده و زاهده بود؛ عمرش در ذهد و تقوا گذشته. پل مالان هرات را وی تعمیر کرده است مزارش در محل نسمعان هرات نزدیک دروازه عراق واقع و زیارتگاه عوام است. «۵»

«حبیبه - کامله» ۱۳۲۴ شمسی، داستان نویسنده افغانستانی در خانواده ای اهل

علم زاده شد. از کار دانش آموزی به نوشتن می پرداخت، کامله از نخستین زنان

۱ - دائرت المعارف آریانا.

۲ - دائرت المعارف آریانا.

۳ - همان مدرک.

۴ - همان مدرک.

۵ - همان مدرک.

افغانستانی است که به داستان نویسی روی آورد از ۱۳۴۸ شمسی با مطبوعات همکاری کرد. نخستین اثر وی در روز نامه بیدار مزار شریف به چاپ رسید. «کامله آموزگار رئیس دفتر مدیر مجله و مربی کمیته مرکزی جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان بود. «۱» و آثار کامله در اکثر مطبوعات وطن به چاپ رسیده است. «۲»

«آغه بیکه همسر امیر درویش علی کتابدار» برادر امیر علی شیرنوایی «۹۰۶ق» و وزیر سلطان حسین بایقرا «۸۷۳-۹۱۱ق» بود. به نوشته تذکره مرآت آفاق در دوره پادشاهی حسین با یقرا در هرات آوازه بسیار داشته است. «۳» «عاجزه افغان: اسم و تخلص یکتا از شاعره زبردست و صاحب دیوان قرن ۱۳ هـ افغانستان و از شهر کابل می باشد. وی دختر یعقوب علی خان بارکزائی است. پس از کسب علوم شعر گفتن آغاز و یکی از اشعارش، بدربار تیمور شاه رسید شاه او را تمجید و تشویق کرده جوایز و صله های زیاد بخشید. دیوان این شاعره در کابل به طبع سنگی چاپ شد و نسخه از آن موجود است. «۴» «عاجزه: نامش حشوی بر، تخلصش عاجزه و خواهر «مریم کنیزک» است. «وی نیز صاحب طبع رسا بوده بیشتر مانند خواهر خود اشعار حمدیه و نعتیه می سرود. «۵»

«زرغونه: دختر ملا دین محمد کاگرا بود و در قندهار می زیست میرمن فاضله و عالمه بود خیلی خوش نویس مشتاق پدر در ۹۰۳ هجری بوستان سعدی را نظم، و به پشتو ترجمه کرد پس باین اعتبار شاعره مذکور در ۹۰۰

هجری در قید حیات بود می گویند، وی غزلیات و اشعار دیگری نیز سروده

۱- آریانا دانت المعارف، ص ۳۱۰. ۲- دانشنامه ادب فارسی، دکتر انوشه.

۳- دانشنامه ادب فارسی. ۴- آریانا دانت المعارف.

۵- همان مدرک.

است. «۱»

«زینب: دختر میرویس خان بود. علم فقه و احکام اسلامی و کتب متداول پشتون و فارسی را از ملا نور محمد معلم فامیلی میرویس خان آموخت. بعد از وفات پدر. در امور مملکت داری نیز سهم داشت. برادرانش از او مشاوره می گرفتند. خصوصاً که شاه محمود اصفهان رفت. شاه حسین زمام امور را بارأی صائب خود حل می کرد.» «۲»

«میر من فدوی، دختر سردار نور محمد خان محمد زئی بود. اسمش بی بی آمنه و تخلصش فدوی است. این شاعره شریف بیان فارسی روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول سال ۱۲۷۶ هـ تولد یافته و قتیکه بسن جوانی رسید علوم متداوله وقت خود مخصوصاً علوم دین را فراگرفت بعد از آن به نکاح سردار عبدالحبیب خان در آمد حیات وی ۵۶ سالگی بصورت یقین است در ضمن تحصیل علوم متداوله به ادبیات علاقه زیاد پیدا کرد و در اثر ذوق، علاقه و استعداد طبیعی خویش شاعره خوبی شد، میرمن فدوی بر علاوه شعرگفتنش در نثر نویسی نیز قلم و قدرت خوبی داشت.» «۳»

آمنه فدوی، با درگذشت دومین همسرش، سالهای پایانی زندگانی وی در عبادت و گوشه نشینی گذشت، او زنی سخاوتمند بود و دارایی های خود را به انجام امور خیریه، مانند باز سازی مسجد و احداث چند حلقه چاه اختصاص داده بود. او دو بار حج گزارد، اما در بازگشت از دومین سفر خود به خاک سپرده شد.» «۴»

سمنبوی بادغیسی «سمن» فرزند یونس ۱۳۰۸ ش - بانوی شاعره افغانستان،

۱ - دوائر المعارف آریانا.

۲ - دانشنامه ادب فارسی، دکتر انوشه.

۳ - ادبیات معاصر دری افغانستان، ص ۳۵.

۴ - دانشنامه ادب فارسی.

وی که از اقوام فیروزکوهی ولایت بادغیس است بنا به مشکلات منطقه اش هرگز آموزش ندید و بی سواد ماند اما به کمک حافظه قوی و تأثیر پذیری از اشعار محلی آن ناحیه، به شاعری روی آورد. سمنبو با جلالی شاعر بی سواد فیروز کوهی هرات که دو بیتی هایش در باره معشوقش سیا مو، سر زبان ها است خویشاوندی دارد و آثار زیاد از این شاعر در کابل به چاپ رسیده است.

«۱»

صراحت روشنی: لیلا فرزند سر شار شمالی، چاریکار پروان ۱۳۳۷ ش بانوی شاعره افغانستانی در خانواده ای فرهیخته متولد شد. پدرش از نویسندگان بنام افغانستان و آموزگار خردمند، در شکل گیری و شکوفایی شخصیت هنری فرزندش بود. لیلا دوره های ابتدائی لیسه را در مکتب ملالی به پایان برد و در ۱۳۵۹ ش در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کابل لیسانس گرفت، آموزگاری پیشه کرد و از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ ش در مکتب مریم درس می گفت و از ۱۳۵۳ ش شعر هایش در نشریه های گوناگون منتشر شده است. «۲»

عایشه درانی: دختر یعقوب علی خان بارکزائی ۱۲۳۵ ق. بانوی شاعره افغانستانی از مردم ناحیه اونچی کابل بود و پدرش که لقب توپچی داشت، پیشهء سپاهگیری می ورزید. عایشه در فراگیری دانش بکوشید و به شعر و ادب روی آورد. چون تیمور شاه درانی «۱۱۸۷-۱۲۹۷ ق» اشعار او را دید، با وجود تعصبی که در آن روزگار در باره زنان داشتند وی را صلهء فراوان داد و به سرودن شعر تشویق کرد... و دیوانش در ۱۳۰۵ ق در کابل به چاپ رسیده است. «۳»

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر.

۲- دانشنامه ادب فارسی، دکتر انوشه.

۳- دانشنامه ادب فارسی.

زریاب: سپوږمى «مهتاب» کابل ۱۳۲۹ ش. بانوى نویسنده افغانستانى دوره هاى ابتدائى لیسه را در مکتب ملالى به پایان برد از دانشگاه کابل در ریشتهء زبان و ادبیات فرانسه دانشنامهء لیسانس گرفت. تحصیلاتش را در فرانسه دنبال کرد و در ریشتهء ادبیات نوین دانشنامهء دکترا گرفت، پس از آن به میهن خود بازگشت و مدتی در مدرسه هاى ملالى و استقلال به تدریس پرداخت از دورهء دانش آموزی به داستان نویسى روی آورد و داستان هایش را پیش از ازدواج با رهنورد زریاب با نام سپوږمى رثوف که نامى آشنا برای خوانندگان آثارش بود، در مطبوعات منتشر مى کرد. «۱»

سعید بهار - کابل ۱۳۳۲ ش - بانوى شاعرهء افغانستان پس از به پایان بردن دورهء لیسه از مکتب رابعه بلخى، در ۱۳۵۵ ش در ریشتهء ادبیات فارسى از دانشگاه کابل، دانشنامهء لیسانس گرفت. پس از چندی در دانشکدهء ادبیات فارسى دانشگاه تهران دورهء فوق لیسانس ادبیات فارسى را به پایان برد. سپس به کشورش بازگشت... سعید از ده سالگى شعر مى سرود. وی در اشعارش از احساسات و طبع لطیف زنانه، به ویژه احساس عاشقانهء زنان، آزادانه سخن رانده و در آن، پیغام رهاى زنان مشرق زمین را از تعصبات جاهلان روزگار به ارمغان آورده است. «۲»

انجینیرفائزه فلاح فرزند حاجى شیخ محمد حسن از زنان سخنران، نطاق عالمه و مشهور کشور است او در شهر مزار شریف بدنيا آمده تحصیلات ابتدایى را تا صنف ششم در مکتب متوسطهء روشانهء بلخى و دورهء لیسه را تاصنف دوازدهم در مکتب لیسهء سلطان راضیه به پایان رسانیده و شش سال تحصیلات

۱ - تاریخ مختصر افغانستان.

۳- تاریخ ادبیات افغانستان، ص ۳۵۸.

عالی را در انستیتوت ادامه داده در سال ۱۳۶۸ از رشته انجینری جیولوجی و معدن به درجه «دیپلوم - ماستر» فارغ التحصیل گردیده است و چندین سال استاد دانشگاه بلخ بوده است.

فائزه در میدان سیاسی، هم زن فعال و انقلابی است و او عضو شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی و رئیس کمیته امور زنان حزب وحدت می باشد و در میدان فرهنگی هم فعالیت خوبی داشت. مدیر مسئول نشریه کوثر و بنیان گذار چندین مدرسه دخترانه در شمال بوده است و از این زن اندیشمند چندین مقاله، مصاحبه و سخنرانی و خاطره در مجله های داخل و خارج چاپ و نشر گردیده است.

حلیمه ختک، فرزند خوشحال خان ختک، ۱۱۰۰ ق بانوی شاعر افغانی. در خانواده ای فرهیخته متولد شد. پدر و برادرش عبدالقادرخان از شاعران بنام روز گار خود بود، حلیمه در فراگیری اصول تصوف اهتمام بسیار ورزید و حافظ قرآن کریم بود. وی زن باسواد بود و در خانه برادرش به دیگر زنان درس می داد او از مریدان سعدی لاهوری بود و پس از درگذشت وی، با برادرش عبدالقادر که جانشین شیخ شده بود، دست بیعت داد حلیمه از شاعران بزرگ پشتو زبان بود. در شعرهای وی عشق مجازی دیده نمی شود و همواره محبوب واقعی را ستوده است. گویند وی به حل مشکلات مثنوی و مکتوبات مجدد الف ثانی «۱۰۳۴ ق» نیز می پرداخته است. «۱»

کنیزک هراتی: مریم دختر سید عبدالله، کרוخ «هرات ۱۲۷۵- ۱۳۰۸ ق» بانوی

شاعره افغانستان از کودکی به فراگیری دانش روی آورد، در جوانی دانش ادبی

بسیار آموخت زنی سخنور بود و با گونه های مختلف سخن آشنای داشت از ذوق شاعرانه بر خوردار بود... و بیشتر سروده هایش در مدح و مقبت است.

«۱»

گوهر کابل، ز ۱۲۹۲ ق، بانوی شاعره افغانستان تاریخ تولد و مرگ وی دانسته نیست از اهالی کابل بود پس به همراه جمعی از نزدیکانش به هند رفت و در آنجا سکونت گزید. گوهر، به سه زبان فارسی، پشتو و اردو شعر می سرود، نمونه ای از اشعارش در پرتاووس آمده است. «۲»

عصمتی معصومه فرزند عبدالحق، نو آباد ده افغانان کابل ۱۳۰۹ ش، مترجم و نویسنده افغانستانی از ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۷ در مکتب ملالی به تحصیل پرداخت وبا درجه ممتاز، آن مدرسه را به پایان برد. از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ ش در دانشکده ادبیات و زبان، تحصیلاتش را پی گرفت و همزمان با تحصیل به تلاش در مدرسه ملالی و بیمارستان زنان «با همراهی معلمان فرانسوی» سر گرم شد. عصمتی، کتاب هایی در باره جراحی، بهداشت و تشریح ترجمه کرده است. زبان فرانسوی را در مدارس آموخت و به ادبیات پشتو و فارسی به خوبی آشنایی داشت و زبان انگلیسی را نیز می دانست. «۳»

محبوبه بادغیسی: بی بی صفورا فرزند ابو القاسم جمشیدی، بادغیسی ۱۲۸۵ شهر نو هرات ۱۳۴۵ ش، بانوی شاعره افغانستان، تحصیلات خود را در هرات به پایان برد و فقه و صرف و نحو و علوم ادبی و دین را از پدر آموخت در خوش نویسی نیز دست داشت. از چهار ده سالگی به سرودن اشعار پرداخت و به زودی یکی از شاعران بنام افغانستان شد... پند، اندرز، وصف، دوستی و

۲- دانشنامه ادب فارسی، دکتر انوشه ص ۸۸۱

۱ - دانشنامه ادب فارسی، ص ۸۸۱

۳- همان مدرک، ص ۴۲۱

محبت و تبلیغ دانش، درون مایه واصل اشعار او است. از وی دیوان شعری با ۵۰۰۰ بیت به یادگار مانده است. «۱»

محبوب هروی: دختر سکندر خان نظام الدوله صاری - ۱۲۶۴ ق. بانوی شاعره افغانی. در خانواده ای اهل علم زاده شد. برادرش علی فلی خان نظام الدوله نیز شاعر بود و صارمی تخلص می کرد. گویند بر اثر ستم و بدرفتاری همسرش، در جوانی در گذشت. محبوب، دیوانی دارد که هنوز به چاپ نرسیده است.

مخفی بدخشانی سیده و سیده النساء ملقب به پاچا خان فرزند میر محمود شاه خان، خلم ۱۲۵۸ - روستای قره قوژ بدخشان «۱۳۴۲ ش بانوی شاعر افغانی. پدرش از حکم رانان ناحیه قره قوژ بود. سیده یک سال و نیمه بود که پدرش در گذشت و هشت ساله بود که عبدالرحمان خان ۱۲۹۷ - ۱۳۱۹ ق برادرانش را به قند هار و کابل تبعید کرد. او همراه برادرانش سالهایی از زندگی خود را در تبعید به سر برد، اما بعد ها به زادگاهش بازگشت. مخفی تا پایان زندگی مجرد زیست. «۲»

روحی - حمیرا فرزند محمد حسین، مزار شریف ۱۳۳۰ ش. بانوی شاعره افغانی از پنج سالگی نوشتن و خواندن را نزد پدرش فراگرفت، تا کلاس نهم درس خواند و از ۱۳۴۶ ش آموزگاری پیشه کرد. همزمان با تدریس، به فراگیری ادبیات پارسی در دار المعلمین عالی بلخ نیز پرداخت. وی که از خورد سالی با سروده های دل انگیز بزرگانی چون حافظ سعدی، مولوی، سنایی، بیدل، خواجو، خاقانی، شهریار و دیگر پارسی گویان بنام آشنا شد از نوجوانی به سرایش شعر

۱ - میلاد با بهاران، نمونه های شعر امروزی افغانستان.

۳ - تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۱۱۷.

روی آورد. روحی، سالها بانشریه جهان زن همکاری کرد و از ۱۳۴۸ ش مسئول صفحه شعر این نشریه بود. وی که پس از روی کار آمدن دولت مارکسیستی در افغانستان، از همکاری با مطبوعات خود داری کرده بوده با پیروزی مجاهدین، بار دیگر به فعالیتهای فرهنگی روی آورد و با نشریه های کوثر و پیام توحید همکاری کرد. روحی، در قالب های کهن و نیمایی، شعر می سراید و نخستین مجموعه از سروده هایش در دفتر با نام صبح امید منتشر شده است «۱۳۵۷ ش». «۱»

واحدی: ثریا، کابل ۱۳۴۱ ش، بانوی شاعره فارسی گوی افغانستان دوره های ابتدای و لپسه را در مکتب زرغون به پایان رساند. از مؤسسه عالی تربیت معلم بارتبه ممتاز فارغ التحصیل شد. پس از آن به آموزش ادبیات فارسی در مدرسه استقلال پرداخت پس از چند سال، به نوشتن و سرودن روی آورد مربی کانون نویسندگان جوان شد. سپس منشی بخش ادبیات کودک انجمن نویسندگان، و بعد از آن منشی بخش نقد و پژوهش های ادبی آن انجمن شد. وی همچنین، عضو شورای مرکزی انجمن نویسندگان و عضو هیأت مدیره کانون نویسندگان جوان افغانستان بوده است. در ۱۳۶۷ ش نخستین دفتر شعر او با نام میلاد با بهاران، به همت انجمن نویسندگان افغانستان منتشر شده است وی در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ ش، برنده جایزه ادبی وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان شده. و در ۱۳۶۸ جایزه ادبی حکیم ناصر خسرو به او داده شد. ثریا به هر دوشیوه کهن و نو شعر سروده است. «۲»

«ما چوچک بیگم زوجه همایون بابر و مادر محمد حکیم میرزا. ما

۱ - زن - شیروانی.

۳ - مراکز علمی و فرهنگی افغانستان، ص ۲۵۸.

چوچک بیگم یکی از زنان سیاستمدار و در عین حال ماجرا جو بود که در کنار پسر خورد سال خویش محمد حکیم میرزا به کابل و توابع آن حکومت می کرد این خانم در سال ۹۷۱ بدست ابوالمعالی یکی از سرداران کابل به قتل رسید. و قاتل بعدا توسط محمد حکیم میرزا به انتقام خون مادرش اعدام شد. «۱»

یکی از زنان با نام و شهرت بلند، مستوره غوری است: شواهد گوناگون نشان می دهد که مستوره به خانواده هزاره تعلق داشته است و این قهرمان در میدان ادب و شعر در مضامین مختلف عرفان، حمد و ستایش، وصف طبیعت و عشق شعر گفته است. غزل ذیل که یکی از سروده های عاشقانه وی است که توان ادبی و قریحه شعری اش را در این وادی نشان می هد:

دل عشاق گرد عذارت مستانه می رقصد

بلی چون شمع روشن شد دوصد پروانه می رقصد

به هر جاپرتو نوری و انوار خدا باشد

یکی در مسجد و دیگری در میخانه می رقصد

مگر نقاش در بتخانه زد نقش جمال تو

که از شوق تو می بینم بت و بتخانه می رقصد

مرا دیروز و اعظ و عظ ترک عیش می فرمود

شکست امروزیمان بر سر پیمانه می رقصد

دلم چون دام دلف مردانه خال تو می بیند

ز ترس دام می لرزد ز شوق دانه می رقصد

مگر باد صبا از چین زلفش نگهتی دارد

که بلبل در گلستان جغد در ویرانه می رقصد

مستوره غوری در یکی از روستای غور بنام پرچمن زندگی می کرد. دیوان
شعرش بنام تحفه العاشقین و مفرح المسلمین یاد می شود. «۱»

ملالی یکی از قزermanان دختر افغان به حساب می آید تقریباً شرح قهرمانی
این دختر جوان که نامزدش در جنگ میوند علیه انگلیس به شهادت می رسد و
او بیرق نامزدش را گرفته علیه دشمن متجاوز پیکار می کند. که در این رابطه
سید قاسم رشتیا می گوید:

«در جنگ دوم (افغانستان و انگلیس) ملالی، دختر جوان که پس از کشته
شدن نامزدش بیرق او را برداشته، مردم را به پایداری تشویق نمود، شهرت و نام
تاریخی کسب کرده است.»

مرحوم غبار نوشته است: «در این جنگ مشهور که پشت حکومت انگلیس
را در هند به لرزه آورد زنان افغانی هم شرکت کرده بودند و داستان ملالی،
دوشیزه، جوانی که در میدان جنگ بیرق سپاه ملی را در عوض بیرقدار کشته
شده در شانه می کشید، از همین جانشئت کرد و این دو بیت از او در میدان
جنگ در افغانستان طنین انداخت:

از خون معشوق خال سرخ در رخساره می گذارم

خال که در باغ سبز گل سرخ را شرمند می کند

اگر در میوند شهید نشوی

بدانی که برای بیعتی زنده خواهی ماند

غازی ادی دختر حبیب کاکا در اصل از قوم سلیمان خیل کنواز بوده پدرش

حبیب کاکا یک شخص قوی و همراه مکناتن و عساکر انگلیس چندین مرتبه

جنگ کرده بود و در بین مردم معروف به حبیب کاکای بزرگ است. ادی غازی در لوگر به سر می برد. و بعد از شهادت همسر و فرزندش کمر خود را به جهاد علیه انگلیس بست. «۱»

زهره نامزاد عبدالله: عبدالله جوان نو رسیده از محله عاشقان و عارفان کابل با زهره دوشیزه همسایه خود نامزد بود. در عصر روز سیزدهم دسامبر «۱۸۸۹ م» مجلس نکاح مختصری در خانه عروس منعقد کردند و هنگام عبدالله داخل مجلس عروسی شد و مادرش حنا در انگشت او نهاد. در حالیکه عروس گفت: مردان عاشقان و عارفان به جنگ فرنگی رفته اند و اینجا عروسی عبدالله است؛ عبدالله جوان از تخت عروسی برخاست و گفت: راست گفתי در چنین روزی مرد باید در میدان جنگ باشد نه در محفل عروسی من رفتم اگر بر نگشتم زهره را در دنیای دیگر خواهم دید.

عبدالله در خانه خود رفت و سلاوه و تفنگچه را برداشت و در کوه بالا شد. فردا عصر مبارزین عاشقان عارفان بعد از آنکه قشون انگلیس، تاشیر پور جاروب شده بودند مرده عبدالله را آوردند و در خانه مادر پیرش گذاشتند: زهره عروس آمد و تنها انگشت حنا دار عبدالله را بوسید و به مادرش گفت: گریه نکن من تازنده ام در عوض عبدالله فرزند تو هستم این دوشیزه چنانکه وعده داده بود تا بمرد در خانه عبدالله و بنام عبدالله زندگی کرد و نام او در تمام شهر کابل به حیث مثال احترام شد. «۲»

ارباب خچی «خدیجه» دختر شیر علی کربلای است. او در روستای «شاتو» حدی فاصل بین منطقه یکاولنگ و پنجاب - زندگی می کند. کربلایی این مرد

۱ - دانشنامه ادب فارسی.

۳ - گرفته شده از آثار چاپ نشده برادر اندیشمند، آقای جویا ورسی.

متدین از راه کشت و زرع زندگی خود و خوانواده اش را تأمین می کرده است. او چندین پسر و دختر داشته که از جمله خدیجه بوده است. شوهر خدیجه موسی نام داشت او در مخابرات کار می کرد از تباط تلفن بین یکاولنگ و سایر نقاط کشور را بر قرار می کرد و در رابطه با رفای مردم تلاش فراوان می کرد. دولت وقت تصدی مخابرات یکاولنگ را به عهده همسر ارباب خچی گذاشته بود. ارباب در رابطه با مسائل اداری باهمسرش کمک می نمود و در غیاب او کارهای او را کامل انجام می داد از آنجای که یک چنین امر تا آن زمان برای زنان منطقه و حتی افغانستان بی سابقه بود معروفیت پیدا کرده و کار های او بسیار جالب و خارق العاده به نظر می رسید؛ بر قرار کردن ارتباط تلفن و پروژه های در دست اجرای دولت از قبیل ساخت سرک، پل و مکتب و... سر می کشد و کارگران را ترغیب در کار می کردند.

از آنجایی که خدیجه شجاع، زبردست، مهمان نواز بود مردم منطقه او را ارباب انتخاب کردند در موسم سردی و برف بادی وقتی مردم از کوتل شاتو به زحمت عبور و مرور می کردند خدیجه مردم را به جایی دعوت می کرد و به آنان مهربانانه رفتار می کرد. از این جهت بود که در مهمان نوازی مشهور شد. در جهت رفاه بیشتر مسافرین در روستای شاتو چای دار خانه «سرای» درست کرد که تا هنوز در آن منطقه باقی است که عابرین و مسافرین در آنجا به استراحت و رفع خستگی می پردازند.

یک وقت برای خچی خبر رسید که کوچی ها کوتل شاتو را قبضه کرده و در حال پیشروی هستند، او مردم منطقه را جمع کرده مسلح شان کرد و به جنگ فرستاد و دشمن را شکست داد اکثر مسائل* و مشکلات اجتماعی منطقه را خچی

حل و فصل می کرد، شخصی که زن خود را کشته بود به خچی ارجاع داد، ایشان قاتل را سزا داد، زمانی که حکومت وقت سرک یکاولنگ را کار میکرد، مأمورین حیوانات مردم را برای کار بیگاری می گرفتند وقتی خچی خانم از این قضیه اطلاع یافت؛ علیه حکومت قیام کرد کار دولت را تعطیل کرد تا اینکه دولت متقاعد شد که حیوانات مردم را بیگاری نگیرد و مردم را معاف کند محمد علی پسر خچی درباره مادرش می گوید: «سردار دیگری در یکاولنگ بود که علیه مادرم نزد والی بامیان شکایت کرد و عریضه دادند که این زن باید دستگیر شود چونکه ارباب گفتن به یک زن برای ما شرم است او همچنین وقتی ظاهرشاه به مناطق هزاره جات منطقه یکاولنگ آمد مادرم دروازه مخصوص تیار کرد و به تعداد ۶۰ نفر زن را جهت استقبال از شاهی که به این منطقه آمده بود تنظیم کرد.» ۱»

شیمای شهید: در زمان حکومت کمونیستها در افغانستان در منطقه ترکمن آباد مزار شریف فامیلی بنام شیخعلی ها زندگی می کردند، این فامیل، دختری تحصیل کرده و روشنفکر بنام «شیمای» داشت این دختر در یکی از مکاتب دخترانه مزار شریف درس می خواند. در راه مکتب چشم یکی از مأمورین حکومت به این دختر افتاده بوده و در مسیر راه مکتب چندین مرتبه به این دختر جوان مزاحمت ایجاد کرده بود. یک روز سرد زمستانی این مأمور دختر را تعقیب کرده تا دروازه خانه شان رسانده بود و به پدر دختر اخطار می دهد اگر دختری را به من ندهی، دختری را بزور خواهم برد. دوباره آن جوان مأمور آمده برای پدر دختر می گوید امشب عروسی من و دختری می باشد و تا آمدن

من آمادگی خود را بگیر. شب فرا می رسد آن مأمور باچند نفر مسلح پشت در خانه رسیدند و صدا کردند که در را باز کنید.

دختر موضوع را می فهمد آشپز خانه رفته کارد را برداشته خدمت پدرمی آید برای پدر صمیانه می گوید:

«پدر جان مرا بکش تا از شر این کافران بد اندیش نجات یابم!»

پدر به خاطر علاقه و محبت که به دخترش داشت قبول نمی کند. دختر برای پدرش می گوید خونم را برای شما می بخشم لطف کن مرا از شر آنها نجات بده!

پدر در حالی که تفنگچه اش را از قاب در آورده است در جواب دخترش می گوید من از تو دفاع می کنم. نمی گذارم تازنده هستم کمونیستها دست به طرف ناموسم دراز کند. دختر با پدر در مصاف کمونیستها می روند و در اولین بر خورد «شیمای شهید» با اینکه زخمی می شود یک کمونیست را به هلاکت می رساند و کلاشینکوف او را گرفته با پدر چندین کمونیست را داخل کوچه نابود می کند با دخالت یک دسته مأمور دیگر شیمای شهید می شود و پدر قهرمانش دستگیر می گردد که تا حال سر نوشتش معلوم نیست. «۱»

از زنان عالمه و هنر مند افغانستان میرزاگل بهار، فرزند استاد غلام حسین است؛ این زن عارفه در قریه «نپستان» ورس زندگی می کرده است. پدر میرزاگل بهار پیشه آهنگری داشته و به همین جهت به «استاد» معروف بود که این پیشه در میان فرزنداناش هم باقی است و به فرزند بزرگش «استاد احمد» می گویند.

از آنجای که میرزاگل بهار زن با سواد، هنر مند و باهوش بود آرزو داشت

۱ - مراکز علمی و فرهنگی افغانستان، بهیر احمد دولت آبادی، ص ۲۷۸.

که شوهر باسواد داشته باشد. به همین دلیل با مردی باسواد از مردم جاغوری ازدواج می کند و با همسرش در کابل می رود و در همان جا تا آخر عمر می ماند. آنطور که گفته می شود از دست خط این زن هنر مند آثار زیاد به جامانده است که از جمله قرآن شریف، دعا ها و نیایشهای عرفانی است و او به چند صورت خط نوشته می کرده است.

میرزا خدیجه از زنان فهمیده، باسواد و سیاست مدار افغانستان است؛ او در خانواده ضامن علی خان ورس می زیسته و از عقل و درایت خوبی برخوردار بوده است و خط خوشی داشته و خودش را به هیئت مردان می آراسته است؛ با مردان در مجالس و محافل همگون حرکت می نموده و باضامن علی خان در مسائل سیاسی و تصمیم گیری های مهم مشورت می داده است و کار های قلمی و فکری او را پیش می برده است.

مردم به میرزا خدیجه احترام زیاد قائل بوده است و به نظراتش در مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اهمیت می داده است. او با اینکه در آن سامان رسم است که زن را در مسافرت باید یک مرد محرمش همراهی کند، ولی او به تنهایی مسافرت می کرده است و او را مردم منطقه زنی شجاع، باوقار و باسواد توصیف می کنند که در بسیاری از مسائل با روحانیون در باب مسائل شرعی مباحثه می کرده و از اطلاعات دینی خوبی بهره مند بوده است.

زن معروف به «اینگه» همسر قربان علی از «سلطان رابطه ورس» از درایت عقل و کاردانی خوبی برخوردار بود. برادر شوهر او حاجی طوطی خان از تاجران منطقه بود که در بین ایران و افغانستان تجارت می کرده است. با اینکه طوطی خان آدم تند خو و خود خواه بود اما از این زن حساب می برد و به

درایت او اعتراف داشت و معمولا او را در کارها طرف مشوره می داشت. دوقضیه از این زن نقل می شود که نشان درایت او است:

اول اینکه در قیام ابراهیم خان گاوسوار، حاجی طوطی خان نامه ای از طرف پادشاه وقت «ظاهر شاه» در یافت می کند که ایلجاری بر علیه گاوسوار تهیه نمای؛ «اینکه» او را بر حذر می دارد اگر تو میتوانی باید با او همکاری کنی؛ طوطی خان از استدلال اوقانع می شود و لذا سعی در وقت گذرانی داشته، تا اینکه قیام گاوسوار به پایان می رسد.

دوم کار که طوطی خان می کند تمام زمین ها و جای داد خویش را به نواب خان کوچی می فروشد؛ و همین زن است که او را تنبیه و آگاه می کند که در اشتباه است و باهوش فوق العاده ای که داشته معامله را فسخ می کند و زمین های طوطی خان را گرفته پای کوچی ها را از منطقه کوتاه می کند. «۱»

خاور، زن معروف و با نام انقلاب است که جان دو انسان را از مرگ نجات داد؛ برادر این زن شجاع در یکی از گروههای متخاصم عضو است و روزی با خواهرش در خانه نشسته بوده که گروه مخالف منطقه شان را محاصره و برادرش را دستگیر می کند. این در حالی است که قبلا عمویش را نیز دستگیر کرده اند. خاور به فکر نقشه می افتد. فوراً برای سرگرم کردن گروه مخالف غذای مفصل آماده می کند در حین خوردن غذا یک نفر که نگهبان برادرش هست تفنگش را در کنارش گذاشته مشغول خوردن غذا می شود. خاور ناگهان حمله می کند و تفنگ نگهبان را می رباید و بعد فوراً با برادرش به منزل که کنارشان قرار داشت داخل می شوند و دروازه را از پشت می بندند. بعد از زد و

۱ - عبدالمجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۳، ص ۸۰، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۱.

خورد مختصر قوماندان گروپ حاضر می شود در بدل تحویل دادن اسلحه از عمو و برادر خاور دست بر می دارند و با این درایت جان برادر و عمویش را که در آن زمان خون انسان هیچ بهایی نداشت و به آسانی ریخته می شد نجات دهد. «۱»

زنان و مردان متدین بر عکس آدم های معمولی، از رنج بردن در راه رفاه و آسایش هم نوع خود لذت می برند که این لذت متعالی و مافوق لذایذ مادی است؛ ترک لذایذ مادی فقط برای آدم هایی که روح عرفانی و بزرگ دارند میسر است و هر کسی بر آن دست پیدا نمی تواند فقط آنهایی که روح و روان عرفانی دارند همانند عقاب یاغی خود می داند: چکاد و سر بلندی کوه تا چه حد صلاحیت دارد و تسخیر آن تسلیم ناپذیری همت پرواز می خواهد؛ و همین طور موج می داند که صخره ها چه قدر استوار و مقاوم هستند. گذشتن از آن هزاران موج پشت اندر پشت می طلبد. امیر بیگم چهار باغی یکی از همین قهرمانان میدان تقوا و جهاد است که در راه آزادی وطن از تمام راجت طلبی و لذایذ دنیای دست برداشته همانند پدران انقلابی اش در سنگر های دفاع از هویت ملی اسلامی اش دفاع کرده که مجاهدت او در کشور به خصوص شمال زبان زد است.

امیر بیگم فرزند زوارشاه و عزیزه هشتاد سال قبل به دنیا آمده است. از آنجایی که زوار شاه مرد آزادی خواه و انقلابی بوده؛ عبدالرحمن او را به شهادت می رساند و به جای این مجاهد آزادی خواه چهار یتیم می ماند که یکی از آنها امیر بیگم می باشد که دوران کودکی را به سختی می گذراند و قتی که به

کمال جوانی می رسد با حاجی محمد از دواج می کند که ثمرهء این پیوند پنج فرزند می باشد.

از آنجایی که امیر بیگم زن باهوش و توانمند بوده پس از ازدواج در تمام مجالس و جرگه های قومی اشتراک می کرده و نظر می داده است و محاسن سفیدان منطقه از او در تمام مسائل نظر می خواسته و به نظرات این زن احترام می گذاشته که فعالیت این زن در دوران انقلاب چندین برابر می گردد و کاردانی او به همه روشن می شود؛ به گفته خودش وقتی که تانک های شوروی منطقه را اشغال کرد او به صف مجاهدین می پیوندد و مسئول تمام تدارکات پشت جبهه سرپل می گردد. و مواد غذایی جبهه را پزیده و به سنگرها توزیع می کند و برای مجاهدین زنان منطقه را جمع کرده لباس می دوزد و با نظم برای مجاهدین لباس زمستانی و تابستانی تهیه می کند و محبوبیت این زن به حد بالا می رود که مجاهدین سرپل و بخصوص شخصیت چون شهید اخلاقی به او مادر می گفته اند.

عاقله فرزام فاطمی فرزند حاجی سید رضا از زنان با نام کشور است که در صحنه های سیاسی و فرهنگی فعالیت های چشم گیر داشته و او یکی از بنیان گذاران و مسئول انجمن خواهران بلخ بوده است و عضوی شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی نیز است. آنطور که خودش خود را درمجله حبل الله معرفی نموده است: تحصیلات ابتدایی را تا صنف ششم در مکتب متوسط روشانه بلخی و دوره لیسه را تا صنف دوازدهم در مکتب لیسه سلطان راضیه به پایان رسانیده، بعد از چهار سال تحصیل در اگوژی رودکی در سال ۱۳۶۸ به درجه لیسانس در رشته زبان و ادبیات فارغ التحصیل گردیده است و چندین

سال معلم زبان و ادبیات صنوف ۱۱ و ۱۲ در لیسه سلطان راضیه بوده از عاقله مصاحبه و آثار در نشریات داخل و خارج چاپ شده است و او زن فعال و نام آور ست و در هر جا که باشد دست به فعالیت و تشکل می زند.

محترمه دکتر شفیقه یارقین زن روشنفکر، ادیب و نامدار کشور است که این زن فرهیخته، شاعر، پژوهشگر و مبارز در اشاعه فرهنگ و ادبیات ازبکی و فارسی دری تلاشهای مثمري بخرج داده و با همسرش استاد یارقین به صورت مشترک کارهای علمی در رابطه با ادبیات نموده و اشعار فراوانی به زبان ازبکی و دری سروده و در کلمه کلمه، اشعارش درد غربت، گرفتاری و مظلومیت مردمش را ثبت کرده است و دهها مقاله و مصاحبه از این زن مبارز و آزادی خواه در نشراتی داخلی و خارجی چاپ و نشر گردیده است و در سال ۱۹۹۷ میلادی برنده مدال طلا بین المللی «بابر» گردیده است و همچنان در پست های حساس دولتی اجرای مسئولیت نموده است. موقف و موقعیت آن را در زمان حضور فعال جنبش ملی اسلامی افغانستان بسمت «رئیس شورای اسلامی زنان» صفحات شمال کشور می توان تذکر داد.

محترمه رقیه ییلاقی یکی از زنان با سواد و وسیع نظر کشور می باشد و او به گفته خودش یازده سال در مکاتب کابل و بلخ معلم بوده و چهار سال به عنوان استاد دانشکده طب در ولایت بلخ ایفای وظیفه می کرده رقیه زن سنگین و در کارهایش دقیق می باشد.

کربلایی خاتون: در یکی از روستاهای دولت آباد ولایت بلخ بنام «قره غجله» زندگی می کرد که در بین مردم معروف به کربائی خاتون بود.

کربلای خاتون: تقریباً در مدت نیم قرن یعنی از اوائل ۱۳۰۰ تادده شصت که به ایران هجرت نمود، وظیفه تربیت فرزندان روستا را به عهده داشت به این معنی که در ابتدا قبل از ازدواج به شاگردان شوهر و از دهه ۳۰ به بعد که شوهرش از دنیا می رود خود مستقیماً مکتب خانه قریه را فعال نگه می دارد.

به اعتراف تمامی با سوادان آن محل، به نسل پدران، سران و نوادگان در مکتبخانه او درس خوانده اند و همین طور مادران و دختران و نواسه ها نیز در مکتبخانه او درس خوانده است. در پنجاه سالگی چشمان او بینایی خود را از دست داده و بدرستی خط کتب را نمی دید ولی آنقدر، قاعده بغدادی، قرآن، چهار کتاب، حافظ، بیدل و دیگر کتب را درس گفته بود که همه را حفظ داشت و شاگردان را از حفظ درس می داد. معروف است وقتی در دهه محرم و روضه خوان بالای منبر آیات قرآن را اشتباه می خواند از پشت پرده از تکیه خانه زنان فریاد می کشید که قرآن را اشتباه نخوان بعد خود درستش را قرائت می کند او قرآن را حفظ داشت. او عادت داشت که در وقت غذا خوردن برای هر لقمه غذا یک بسم الله بگوید و در راه رفتن، نشستن و اوقات غیر درس، لب او همواره به صلوات و ذکر بود و همیشه قرآن می خواند. زنان و دختران از او مسائل و احکام می پرسیدند و او با حوصله مندی پاسخ می گفت و با اینکه پیر و پافتاده شده بود ولی مکتبخانه درس قرآن او بروی دختران و پسران خرد سال همچنان باز بود تا اینکه در ده شصت که جریان مهاجرت و آوارگی گسترش یافت او هم چون میلیونها هموطن خود با همان عصای دست و قرآن خدا که هرگز هر دو را از خود دور نمی ساخت راه ایران را در پیش گرفت. چند سال بدور از شاگردان به تنهایی قرآن را زمزمه نمود تا دنیای فانی را ترک گفته به سرای باقی

شتافت و در اواخر دهه شصت بدون اینکه دوباره وطن را ببیند در مشهد مقدس چشم از جهان پوشید.

«اما خاطره و یاد این زن فدا کار که سالها برای باسواد شدن فرزندان قوم خود زحمت کشید، هر گز فراموش نخواهد شد، با اینکه مرده است ولی در هر محفلی که حرف از قرآن در بین آن قوم به میان آید، ناخود آگاه نام کربلایی خاتون هم برده می شود. «۱» ما هم صلوات و درود به روح پاک این عارفه محترمه می فرستیم.

لیلی: لیلی زن سعید قدم نایب که یکی از سرداران بهسود بود، بعد از وفات شوهرش در حل و فصل امور اجتماعی و سیاسی شرکت کرد و فرزندانش را بنام های، میر قدم نایب و حسن نایب که بعد از فوت پدر کوچک بودند پرورش داده آنان را به امور اجتماعی و سیاسی آشنا ساخت و تا حدی در این کار اهتمام کرد که حسن نایب بزرگ شد و به حیث سردار قوم خود معروف شد و او را مردم بنام حسن لیلی یاد می کردند خلاصه اینکه او یک از معروف ترین سرداران قوم بهسود بحساب می آید.

حسن لیلی مرد شجاعی بود که علیه سپاهیان عبدالرحمن شهادت خاصی نشان داد و با آنان جنگید از شهادت و دلیری او تا هنوز در بین قوم بهسود یاد می شود. هنگامیکه قلعه او را سپاه امیر محاصره کردند او که می خواست از قلعه بیرون شود به قتل رسید و سپاه عبدالرحمن خان داخل قلعه شده و قلعه حسن لیلی را به آتش کشیدند که تا هنوز آثاری از ان باقی است حسن لیلی خواهری داشت که او نیز در شجاعت همچون لیلی بود.

گل چمن آغه: گل چمن دختر میر یوسف بیک شهرستان بود، او در غیابت پدر با کمک بزرگان منطقه شهرستان مسائل سیاسی و اجتماعی ۱۰۰ خانواده شهرستان را حل و فصل می کرد؛ و یگانه تلاش و آرزوی این دختر باهوش و قهرمان این بود که مردمش به خوش بختی و آرامش زندگی کند به همین خاطر از رفت و آمد عوامل حکومت آن زمان که: «باعث ازیت و آزار مردم می گردید» جلوگیری می کرد و عوامل حکومت را وارد منطقه شهرستان شدن نمی گذاشت و دیگر در رابطه با وحدت و یک پارچگی مردمش تلاش می کرد و نمی گذاشت مردم اختلاف داشته باشد چون تمام بدبختی مردم را از اختلاف می دانست.

عمه سنگری: یکی از زنانی است که جرأت و دلاوری او به عنوان «مثل» در بین مردم یاد می شود، این زن دختر محمد میر و خواهر سعید احمد خان شاهنور است، نام اصلی او گل بیگم بود. اما بخاطر اینکه رشادت ها و دلاویهای زیادی از خود نشان داده بود، به عمه سنگری معروف شده بود محمد امیر در اواخر امارت سراج المله بخاطر ظلمی که از ناحیه دولت و کوچیها در حق او شده بود به ناچار دست به اسلحه برد یک نفر از کوچیها را به قتل رساند و خود همراه هفت پسر و بقیه اعضای خانواده به کوهسار برآمدند و بنا چار تمام اعضای خانواده او با تفنگ آشنا شدند. عمه سنگر در چنین خانواده رشد یافت از کودکی با تفنگ آشنا شد حقیقتا که او یکی از شجاع ترین زنان بود که نظیرش کمتر در تاریخ افغانستان دیده شده است او در تیر اندازی مهارت عجیبی داشت در بعضی یورشها علیه دشمن همراه با برادران خود در حالیکه لباس مردانه به تن می کرد می جنگید. عمه سنگری سر انجام با مردی

بنام صاحب خان ازدواج کرد و دارای چند فرزند شد بعد از ازدواج دیگر ضرورتی پیش نیامد تا همراه با برادران در جنگها شرکت کند ولی در تیر اندازی و نشانه زنی با برادران خود مسابقه می گذاشت.

کوکوخانم: همسر غلام حیدر خان شانور یکی از زنان شجاع و جنگجوی این خانواده است این زن اصالتا از مردم یکاولنگ بوده است نمونه یکی شجاعت های این زن در یکی از حملات ناگهانی که مهاجمین سر راه خانواده شاهنور کمین زده بودند ظاهر شد سعید احمد خان و غلام حیدر خان به دفاع و مقاومت پرداختند عمه سنگری و کوکو خانم از بالای اسپ به تیر اندازی و مقاومت مشغول و دند در وقت زد خورد تیری به ران کوکوخانم اصابت کرد. او بدون اینکه کسی را از زخمی شدنش اطلاع بدهد زخم را بست بعد از ختم جنگ و شکست دشمنان وطنی فاصله زیاد غلام حیدر خان متوجه شد که از کفش خانمش خون می چکد وقتی او می گوید چرا مارا اطلاع ندادی؟ می گوید بخاطر اینکه شما نگران نشوید.

زلیخا خان: در منطقه جاغوری از رشادتها و شجاعت های خانمی بنام زلیخا خان زیاد نقل می شود. کلمه خان گرچه در این محیط مختص مردان است ولی بخاطر اینکه این زن، مردانگی های زیادی از خود نشان داده و دشمنان را به شکست مواجه ساخته بود، مشهور به زلیخا خان شد مواردیکه زنان هزاره جات از خود فداکاری ها ورشاد گریها نشان داده فراوان است در سال ۱۳۵۹ هـ ش کوچیهای سیاه پوش به تحریک حکومت آنوقت، چندین دهکده در مناطق کجباب را مورد قتل و غارت قرار دادند و قریه «غوچی» را به آتش کشیدند، دختر جوانی که پدرش شهید شده بود تفنگ را بر میدارد و از

دریچه خانه سه چهار نفر مهاجمین را هدف گلوله قرار می‌دهد وقتی گلوله هایش تمام می‌شود با قیچی مال کل بالای دشمنان حمله می‌کند و دوسه نفر را از بین برده آخر خودش به شهادت می‌رسد... در جنگ های قبایلی وقتیکه زنان هزاره کدام وسیله دفاعی برای خود پیدا نمی‌توانستند خودکشی می‌کردند چنانکه در زمان عبدالرحمن وقتی ۴۷ نفر زن را اسیر کرده بودند و می‌خواستند بکابل انتقال بدهند هنگام عبور از پلی که در جاغوری است دسته جمعی خود را به رود خانه انداختند تا از شکنجه رها شوند.

آغه نرک: این زن ۳۵ سال قبل در روستای پنجاب یکاولنگ زندگی می‌کرد، بخاطر اینکه ایشان در خدمات اجتماعی سهم زیاد می‌گرفت و در جلسات اشتراک می‌کرد به «آغه نرک» معروف شد، خدمات اجتماعی او تا هنوز زبانزد مردم است.

یکی دیگر از آن زنان باسیاست و با تدبیر جامعه ما مریم دختر حاج باز محمد سناتور می‌باشد. او بعد از آنکه پدر با تعداد از بزرگان و اقارب نزدیک شان توسط سپاهیان تره کی به زندان سیاسی برده شد، با حوصله مندی و درایت در حفظ دارای پدر و نیز در موضوعات سیاسی و اداره منطقه با مردان مشارکت فعال داشت. چنانچه گفته میشود بعد از دستگیری و بازداشت حاج باز محمد خان مناتور همراه با شهید حاج حبیب الله و شهید حاج امیر پسران برادرش، جنجال و تنش بزرگ در درون قوم مهدی بیک اتفاق افتاد مریم خواهر با تأثیر و نفوذ سیاسی که داشت جلو گیری از جنگ و منازعه که قبلاً طراحی شده بود با موفقیت و تدبیر خرد مندانه حل کرد. مریم خواهر در اداره سیاسی منطقه خصوصاً در مدیریت سیاسی اقوام و خاندان شان نقش خوب و برجسته را بازی

کرده است. و موضوعات سیاسی بعنوان یکزن سیاستمدار در منطقه هنوز مطرح است.

بسیار از مناسبات قومی و مراسم خواستگاری و آقسقالی هنوز توسط او با مشوره و نقش وی صورت می پذیرد. نقش او در وحدت و اتفاق منطقه خصوصا در درون اقوام «بیگا» برازنده و ستودنی است.

مریم خواهر از معدد زنانی است که علی رغم مشکلات در مسیر رشد زنان و سهم گیری آنان در عرصه سیاسی و اجتماعی، توانسته در مشوره ها و جرگه های قومی و سیاسی مشارکت ورزد.

آنچه راجع به او شنیده میشود زن بسیار دقیق، هوشیار و با تأثیر و نفوذ فروان در روحیات زنان و مردان منطقه است.

آغه محمد حسن بیک ولد میر محمد ابراهیم بیک اینها از خاندان امیر بودند بعد از فوت پدر آغه بخاطر صلاحیت های خاصی که داشت وارث پدر خود مقرر شد او از تعلیمات ابتدائی خواندن و نوشتن بهره مند بود، ایشان از غرغریا تگابی برگ بود آغه ۱۰۰ جوهره گاو و هزار نفر دهقان داشت او یک زن مهر بان و شجاع بود و مانند سرداران دیگر مردم را شکنجه و جزا نمیداد، منطقه را در امن و امان نگه میداشت یک اطاق مخصوص داشت که روزانه مسائل اجتماعی را حل و فصل می کرد یکی از فرزندانش می گفت مادر ما نهایت رحم دل بود بالای مردم ظلم و ستم نمی کرد آغه ۶۰ سال عمر کرد و بالاخره در سال ۱۳۴۲ هجری از دنیا رفت و بعد از او برادر کوچکش بنام اکبر خان، قوم را سرپرستی می کرد و به نام سردار قوم یاد می شد.

داکتر سیما سمر: در سال ۱۳۳۴ ش در یک خانواده متوسط هزاره در منطقه «سه پایه» از توابع جاغوری دیده به جهان گشود؛ پدرش قد معلی مأمور دولت بود. در سن هفت سالگی چون دیگر اطفال مسلمان راهی مکتبخانه محل شد، و در حضور شیخ عبدالقیوم امیری قاعده بغداد، قرآن کریم و پنج کتاب را همراه مقداری حساب ریاضی آموخت. در سال ۱۳۴۲ ش با خانواده اش به لشکرگاه و مرکز ولایت هلمند کوچید که این رخداد صفحه جدیدی در زندگی وی گشود. مدیر قدمعلی که علاقه مند به دانش و فرهنگ بود دخترش را به مکتب روانه کرد که درس بخواند سیماسمر از معدود دختران هزاره بود که در مکتب لشکرگاه از سوی آمریکائیان اداره می شد درس بخواند شاید از نخستین دختران هزاره بود که از آن لیسه فارغ التحصیل گردید و در امتحان سراسری شرکت نموده موفق شد در رشته طب در دانشکده پزشکی کابل راه یابد پس از ورود به دانشگاه با عبدالغفور سلطانی فرزندی برادر نادر علی خان سناتور که استاد دانشکده ساینس و علم و صنعت بود ازدواج کرد و در سال چهارم دانشگاه بود که کودتای ۷ ثور سال ۱۳۵۷ ش بوقوع پیوست و در جریان تظاهرات تاریخی مردم چنداول «سرطان ۱۳۵۸ بر ضد دولت، شوهرش با چهار برادر دستگیر و به سرنوشت نا معلوم گرفتار گردید.

در حالیکه دولت پشت بهانه می گشت که سیماسمر را از دانشگاه خارج نموده و دست گیر کند ولی او با وقوف و احتیاط بدون که بهانه دست دولت بدهد دانشگاه را با موفقیت به پایان رسانید و پس از فراغت از تحصیل، مدت ۴ ماه در شفاخانه وزیر اکبر خان کابل به طبابت پرداخت و محرومیت مردمش او را وادار کرد که با تمام مخالفت دوستان و خانواده در سال ۱۳۶۱ ش کابل را به

مقصد زادگاهش جاغوری ترک کند و فعالیت های طبی خویش را در سنگ ماشه آغاز کرد و دوسال و اندی فعالیت بی وقفه و شبانه روزی طبی را در منطقه ادامه داد متأسفانه به خاطر نا امنی به پاکستان مهاجرت می کند.

دکتر سیماسمر به خاطر شایستگی علمی که داشت توانست خود را در فضای سیاسی و علمی پاکستان مطرح کند و برخی مؤسسات خیریه خارجی و سازمانهای امدادی بین المللی حمایت خود را از او اعلام کند و کمک های خود را به او داد که برای مردم افغانستان برساند.

سیما، صدقاتی که از خود نشان داد موفق شد در قلب مردم محروم برای خود جا باز کند و اولین بیمارستان خود را برای زنان در سال ۱۹۸۷ راه انداخت و از سال ۱۹۸۹ به بعد، بیمارستان هایی را در چندین ولایت افغانستان و اردوگاههای آوارگان در کویت پاکستان اداره کرده است. سیما جهت خدمت به مردم خود به حدی تلاش کرده است که در سالهای حکومت طالبان خطر جان بود او با اسب به نواحی روستایی که فقیر ترین مردم جهان در آنجا ها سکونت دارند، سفر می کرد و شب که می شد از کلبه های گلی که وی به مدارس مخفی، بیمارستان و در مانگاه تبدیل کرده بود، به مداوا و درمان می پرداخت و او در طول سالهای سلطه طالبان مدارس مخفی دخترانه را امکانات می داد.

سما سمر پس از استقرار مجاهدین در کابل و سقوط دولت نجیب به مردم غرب کابل نیز امداد رسانی نمود. در سال ۱۳۷۲ ش به کابل رفته با رهبر پر قدرت حزب وحدت اسلامی شهید بابہ مزاری ملاقات نموده و بخش وسیعی از کمک به مردم مظلوم که جنگ به آنها تحمیل شده بود به عهده گرفت. «۱»

از اقدامات فرهنگی او دیگر راه اندازی مکتب های خوب و ماندگار این خدمت گذار به مردم است که حدود ۳۷ باب مکتب ابتدائی، متوسط و لیسه با همکاری و نظارت ایشان در افغانستان جنگ زده فعال می باشد و این خدمت صادقانه به مردم سبب شده است که دنیا به او احترام گذاشته کمیته ها و سازمانهای متعدد و معتبر دنیا جوایز و نشانه های افتخار به او تقدیم نماید و حتی روشنفکران مذهبی در رابطه با او چنین اظهار نظر می نمایند: سما سمر از خانم هایی است که بسیار متین، با وقار، با تجربه، خدمتگذار، روشنفکر، فعال و پرتلاش که سابقه کاری ایشان چه در وزارت زنان یا نهادهای و مؤسسات دیگر برای همه روشن است و مردم افتخار دارند که در میان خود چنین زنان هوشمند و روشنفکری دارند. «۱» به خاطر فعال بودن در صحنه های سیاسی پس از سقوط طالبان ایشان در اجلاس که تحت نظر سازمان ملل متحد در بن برگزار شد به عنوان معاون دولت موقت و وزیر زنان انتخاب شد و همین طور با آراء اکثریت معاون لویجرگه اضطراری با تمام مخالفت رقبا انتخاب گردید.

یکی از زنان نام آور زن محمد عظیم بیگ سر دار هزاره ها می باشد که در جنگ علیه قوای مهاجم عبدالرحمن خان، لباس مردانه پوشیده و بازو به بازوی شوهر خود با دشمنان می جنگیده است. اما وقتی به اثر یک توطئه، محمد عظیم بیگ گرفتار شده به دربار هرات برده می شود زنش نیز با او به اسارت می رود لذا والی هرات به خاطر اینکه بیشتر محمد عظیم بیگ را جور داده باشد سر زن او را برهنه می کند و احساسات این شیر در زنجیر را تحریک می نماید که شرح این داستا به نقل از عین وقایع در تاریخ تشیع آمده که ما به گوشه ای از

اصل منبع اشاره می کنم: «... با رسیدن اینها به دولت یار دو نفر دیگر از همراهان سردار عظیم خان به هر وسیله که بود از نزد سردار تایمن «که محمد عظیم بیک را به خدعه گرفتار ساخته می رود» فرار کردند و خود او را با هفت نفر همراهان به هرات آوردند از زنان همراه یک نفر عیال خاطر تعلق سردار مشار الیه بود که با لباس مردانه در آمده بود و مغولها آنها را به در بار عام ورود دادند سعد الدین خان نائب الحکومه هرات با آن همه علم و فضل خود داری آبروی آنها را ننمود و بنای دشنام را به سردار گذاشت و سر آن عیال را که لباس مردانه داشت در ملأ عام برهنه کرد.

سر دار محمد عظیم خان به جواب نائب الحکومه جز این چیزی نگفت که: مرا به نامردی گرفته اند نه در میدان جنگ: حال هم دست و بازوی من بسته است که دشنام می دهید. ما دامی که دستم رها بود از اینگونه حرفها نشنیدم. اما مردان مقصر را بکشند گوا را تر از دشنام و دست اندازی به نامس او است ...» «۱»

همین جریان را مرحوم کاتب به این صورت نقل می کند: «محمد جان دولت یاری، وزری خان صد باشی محمد عظیم خان را که بایک تن از زنان و شرین نام دختر و بنیاد یک برادرش و چند سوار ... به بهانه مهمانی در قلعه در آورده و ظاهرا اعزاز و اکرام نمود، چون مطمئن خاطرش ساخت به اتفاق صد باشی وزری خان گرفتارش نموده، اسلحه و یراقش را تمام بگرفت و خود او را در کابل فرستاده، عیال و دخترش را در هرات روانه کرد.» «۲»

بیک «خراسانی» زن عارفه ای بود و در خراسان می زیست شیخ ابو سعید ابو الخیر می گوید که بیک نزد آمد گفت: عرض دارم گفتم بگو گفت: مردم

۱ - مراکز علمی و فرهنگی افغانستان، دولت آبادی، ص ۲۶۷.

۱ - سراج التواریخ، ص ۲۷۲.

دعا می کنند که «خدایا یک لحظه ما را بگذار که ترا بشناسم» مگر من سه سال است می گویم «خدایا مرا یک نفس بگذار که ترا بشناسم.» (۱)

طیبه یوسفی فرزند اسلم بیک یکی از دختران جوان، تحصیل کرده، پرتلاش و با استعداد کشور است او که از ارزشگان سرزمین شیرین و خالق می باشد همانند صدها هموطن خویش مظلومیت تاریخی مردمش را در حافظه دارد و به همین منظور پس از پایان تحصیلات پرتلاش و با انگیزه پا به عرصه سیاست، اجتماع و فرهنگ گذاشته است. با اینکه جوان است تاکنون فعالیتهای چشم گیری داشته در خارج از کشور برای هموطنان کلاسهای کامپیوتر، زبان و ... دایر می کند و خود بعنوان استاد کامپیوتر به تربیه شاگرد می پردازد.

بعد از تحولات رهای از چنگال تروریزم به داخل کشور می آید در موسسه همبستگی بعنوان معاون و مسوول دفتر امور زنان موسسه همبستگی ایفای وظیفه می کند و بعنوان اولین اقدام پس از آمدن به کشور به مناسبت روز جهانی آثار باستانی و میراثهای فرهنگی سمیناری را جهت تجلیل و گرامی داشت روز جهانی آثار باستانی و میراثهای فرهنگی از طرف دفتر امور زنان موسسه همبستگی در تالار دو هزار نفری وزارت امور داخله در کابل دایر می کند و خود بعنوان دبیر سمینار مسؤلیت سمینار را بعهده می گیرد.

در اولین اجلاس لوی جرگه اضطراری بعنوان نماینده مهاجرین ایران انتخاب می شود و تاکنون چندین سخنرانی و بیانیه های که در سمینارها و محافل مختلف ایراد کرده در مطبوعات معتر کابل به چاپ رسید.

در تاریخ ۵ مارچ مطابق ۱۵ حوت یک سمینار چهار صد نفری را به منظور گرامی داشت روز جهانی زن با حضور شاگردان مراکز آموزشی موسسه همبستگی و تعداد از فرهنگیان و فعالین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در دفتر امور زنان موسسه همبستگی در کابل محفل دایر نمود، این روز را گرامی، می دارد.

زن در حکومت طالبان

در حالیکه قدم به هزاره سوم می گذاریم مردمان جهان در پرتوی علم، منطق، مدنیت و خرد زندگی می کنند و خیلی از مسائل حل ناشدنی برای شان حل گردیده است؛ با هزار دریغ و تأسف کشور ما در مقابل صدها مسائل لاینحل قرار دارد و ابتدایی ترین و طبیعی ترین حق انساها ضایع می گردد و چند روز قبل تر ما شاهد قتل عام و نسل کشی دسته ای از آدم های بیابان گرد به بهانه های مختلف در سرزمین خود بودیم؛ بدتر از همه جهان ناظر زن ستیزی این دسته از جهال و مرد سالار بودند که هرگز عاطفه نداشتند مثل اینکه اینها از سنگ متولد شده باشد به زن ظلم میکردند.

در حکومت چند روزه طالبان نام زن با تراژدی خونین گره خورده بود و هر روز برای زن تراژدی می آفریدند و از غروب آفتاب آزادی زن خون می جوشید

در همین حال هم در سرزمین ما زنان بودند که در آخر خط نرسیده بودند و آرزوی طلوع آفتاب آزادی را داشتند و منتظر بودند که خورشید آزادی در چمن سبز خوشبختی زن می تابد و دختران معصوم وطن، غزل، رهایی را که در غربت سروده اند روزی به خوانش می گردند.

طالبان در رابطه با مردم افغانستان بالخصوص اقوام غیر پشتون و زنان چنان تحقیر آمیز بر خورد می کردند که شهر های شان را مفتوحه و مردم آن را مثنی اسیر جنگی و زنان را گناه کار می دانستند؛ هیچ اشتیاق نداشتند که همانند یک هم وطن و همکیش با آنها بر خورد کنند و برای اینکه مولفه های ملی را تخریب کنند هیچ باک نمی دانستند به همین خاطر آمده اعمال که در دوران جاهلیت در نظر انسانها قبیح بود این ها آن را در قرن ۲۰ انجام دادند و در تاریخ بشریت دیده نشده که زن را از حمام رفتن منع کرده باشند این ها آمدند در قرن بیستم گرمابه های زنانه کابل را بیش از ۱۳۲ باب را تعطیل کرده اند با اینکه پیامبر اسلام گفته است: «النظاف من الایمان» نظافت از ایمان است ولی از نظر طالبان نظافت و بوی خوش «عطر وادکلن» به بهانه اینکه تحریک آور است مجازاتهای شدید داشت.

زن در افغانستان در این عصر و زمان به وضعیتی به سر می برد که نه آن آزادی زن غربی را دارد که در تمام زمینه های زندگی آزاد باشد؛ نه قانون و سیستم کمونیستی حاکم است نه قانون اسلام مطرح است که زن بتواند مطابق آن قوانین عمل کند؛ متأسفانه زن در این سر زمین تابع مرد، قبیله و سنتهای ضد انسانی می باشد البته قشر با فرهنگ و بعضی اقوام ساکن در این سرزمین از قاعده استثنا اند.

افغانستان در نظام طالبان یکی از سرزمین هایی بود که شدید ترین تبعیض جنسی در آن جامعه مطرح و حاکم بوده است. زن خون بها داده می شود، به ارث برده می شود، معاوضه می گردد، سرشان کارهای شاقه و اجباری می شود و همین طور «زن در این کشور خرید و فروش می شود اما نه بعنوان کنیز، بلکه بنام زن و ازدواج - پولهای کلان از فرد گرفته بدون اینکه دختر شریک آینده و زندگی خود را دیده باشد و یا بشناسد و یا قبول داشته باشد - تحویل شوهر می کردند.»^۱ این سیر تاریخی و سیه روزی زن در جامعه ما تا این اواخر ادامه پیدا می کند که در دوران طالبان بسیار شدید و حاد می گردد. در رابطه باخط مشی و بر خورد طالبان بازن خیلی ها نوشتند و علیه شان تبلیغ کردند و دسته ای از طالبان طرف داری نمودند و نظر طالبان را در رابطه با زن در شرایط که جو نا امنی در افغانستان حاکم بود نجات دهنده ای زنان دانستند.

طرف داران طالبان بر دودسته تقسیم می شود:

الف- یک دسته به خاطر منافع خود از طالبان دفاع می کردند که پاکستان از همان دسته می باشد.

پاکستان با این کار خود می توانست تمام گروه های مذهبی داخلی پاکستان را از تخریب و دشمنی با دولت پاکستان جلوگیری کند بلکه تمام امکانات مذهبیون را در اختیار بگیرد و در سنگر هند و کشمیر به کار برند و همین طور افغانستان را میدان برای زدن رقبای منطقوی خود داشته باشد و دیگر کمک های مسلمانان پاک و بی خبر جهان را به نام افغانستان جذب کنند.

۱ - مراکز علمی و فرهنگی افغانستان، بصیر احمد دولت آبادی، ص ۲.

ب- دسته دوم از طرف داران طالبان مسلمانان، صادق بودند اینها فکر می کردند که طالبان طرف دار حجاب زن و حفظ آبرو و حیثیت زن مسلمان است. دیگر آنها تنها برای طالبان کمک مالی نمی کردند بلکه با جان طالبان را کمک می کردند که متأسفانه از عواطف و احساسات این جماعت نه تنها بنام اسلام بلکه در تمام مکاتب از این جماعت استفاده شده است و یک دسته از آدمهای تردست به نفع خودشان از جان و مال آنها استفاده نموده اند.

مخالفان طالبان بر سه دسته تقسیم می گردند.

۱- یک دسته مردمان بی منطق و نا آگاه بودند. این دسته به اوضاع و شرایط هر چیز که برای شان گفته می شوند همان را باور می کنند و علیه طالبان تبلیغ می کردند.

۲- دسته دیگر که مردمان استفاده گر بودند. آنها می خواستند با این کارشان با یک تیر دو نشان بزنند هم طالبان را بد نام کنند و هم معقولیت خود را در جهان نشان بدهند.

۳- دسته سوم از مخالفان طالبان مثل دو دسته و قماش دیگر نبودند، بلکه دسته سوم از حیات، آبرو و عقیده خود دفاع می کردند و نمی توانستند در مقابل طالبان ایستادگی نکنند. چون طالبان علیه آنها به صورت علنی و روشن اعلان جهاد نموده بود و گفته بودند که این ها از سرزمین افغانستان باید اخراج گردد و به همین خاطر منازل و خانه های آنها را تخریب و به آتش می کشیدند و خود شان را اجباراً کوچ می دادند و اموال شان را چپاول می کردند و اینها مجبور بودند که در مقابل طالبان جبهه داشته باشند.

مجموع بر خورد و خط طالبان با «زن» در چهار عنصر زیر تشکیل شده است که ما آنها را دور از عصبانیت و افراط و تفریط با یک دقت لازم به بررسی آن می پردازیم که تا نظر طالبان در رابطه با «زن» بصورت روشن و شفاف دانسته گردد.

الف- بستن مکاتب بروی زنان .

ب- ممنوعیت اشتغال زنان.

ج- وضع مقررات شاقه در رابطه با حجاب و لباس.

د- کنترل شدید، بر رفت و آمد زنان.

۱- بستن مکاتب بروی زنان.

مدنیت، انکشاف علمی و تعلیم و تربیت بیشتر از هر چیزی به امنیت، آرامش و صلح نیاز دارد و رشد فرهنگ بدور از صحنه های جنگ و مصیبت های جاهلانه و تبعیض میسر می گردد و قتیکه امنیت در جامعه تحقق پیدا کرد رشد به صورت صحیح صورت می گیرد.

از آنجایی که در افغانستان هیچ گاهی آرامش نبوده و به خاطر حساسیت منطقوی و موقعیت سوق الجیشی شان، هرگز آرامی دوامداری در این سرزمین بوجود نیامده است و حتی پایتختها از شهری به شهردیگر انتقال می یافته اند... به همین خاطر مراکز فرهنگی نیز به تأثیر از مراکز سیاسی نظامی دچار تحولات شده است و در یک جا استوار نمانده است. «۱» «همین طور که گفته شد زن به خاطر مصیبت های قبیلولی و تبعیض جایگاه خود را به صورت اصولی بدست نیاورد و حتی در دورانی که افغانستان مطلع الشمس علم، هنر و سیاست بود؛ بزرگترین زنان عالمه و تمدن سازی چون «رابعه» و گوهرشاد آغه

به جرم زن بودن به قتل رسیدند.

در این دوره اخیر جنگ های خانمان سوزیکه در کشور ما رخ داد به حدی درد آور و آزار دهنده بودند که روح آزاد مردان و آزاد زنان را به آتش می کشید ولی نمی دانم چرا دست اندرکاران به رو نمی آوردند که کشور شان اشغال شده است و بدون عمل نمودن به قانون فاجعه انسانی در این سرزمین به وقوع پیوسته است بشریت در این سرزمین توهین شده و وجدان های بیدار دنیا افغانستان را به چشم حقارت نظر می کنند و حق هم دارند. چون در کشور ما بدترین برخورد با زن شده است در این اواخر طالبان قانونی وضع نمودند: «سگ هر کس فردی را دندان بگیرد، باید صاحب سگ، مبلغ سیصد لگ افغانی و یک دختر به همان فردی که سگ او را دندان گرفته بدهد.»^۱ این وضع قانون طالبان نشان می دهد که مظلومیت زن در جامعه ما چنان شدید است؛ که هیچ قلم نمی تواند بیان کند؛ این را باید گفت تا زمانی جهل در جامعه حاکم باشد هر روز از این قشر مظلوم قربانی می گیرد و به مظلومیت شان افزوده می شود و از آنجایی که طالبان زنان را از درس خواندن منع نمودند به مظلومیت آن ها چند برابر افزودند.

در نظام طالبان متأسفانه «زن» اجازه تحصیل نداشت؛ خوبترین زن از نظر طالبان زنی بود که جاهل باشد و بدترین زن زنی محسوب می شد که آگاه و باسواد باشد چون زن آگاه از هر عمل طالبان علت سؤال می کرد و قتیکه طالبان برای اعماع غیر منطقی شان جواب نداشت مثل تمام آدم های نادان و حکام جاهل با چوب و چماق تکفیر، وارد میدان شده می گفتند: «زنان که سواد یاد گرفته اند

۱ - طالبان، جنگ و نظم نوین در افغانستان، ص ۸۰، نوشته پیرمادزن، ترجمه، نجله خندق.

ایمان دینی شان کم شده و از مردان خود اطاعت نمی کنند پس ایمان اینها تا کامل نگردیده نباید سواد یاد بگیرند.»

طالبان با این منطق وقتی که در مناطق افغانستان دست یابیدند اول کاری که کردند مدارس دخترانه را تعطیل نمودند و این مطلب را در جواب مردم با لحن نرمتر به صورت دیگری گفتند: «محرومیت زنان از تحصیل تا زمانی ادامه خواهد یافت که نظام آموزشی مناسب ایجاد شود و این اطمینان را بوجود بیاورد که نسل بعد بر اساس یک نظام قابل قبول اعتقادی، پرورش می یابند.»^۱

متأسفانه طالبان به گفته های خود هم جامه عمل نپوشانید و خیلی از شهر ها را گرفتند و تا جایی امنیت هم برقرار شد ولی مدارس زنانه بازگشایی نگردید وقتی که جامعه جهانی و ملت افغانستان در این رابطه سؤال می کردند طالبان برای جامعه بین المللی و مردم افغانستان یک جواب روشن نمی دادند همیشه با این جواب کلی و گنگ مردم افغانستان و جامعه جهانی را سر می دواندند و طالبان می گفتند: «تأمین آموزش برای همه از جمله زنان را طبق قواعد و موازین اسلام یک وظیفه می دانند ولی این امر مستلزم تسهیلات جداگانه ای است که در حال حاضر موجود نمی باشد و امنیت در کوچه و بازار نیز وجود ندارد.»^۲

طالبان اعمال خود را رنگ اسلام می دادند که در این رابطه پیام زن می نویسد: «زنی جلوی در دانشگاه محل تدریس با مردی که اکنون رئیس دانشگاه است صحبت می کند و می گوید: می خواهم سر کارم برگردم. مرد می گوید: نمی شود، خلاف امر قرآن است.» با اینکه قرآن تنها کتاب آسمانی است که تأکید بیش از حد در رابطه با سواد و آموزش دارد، ولی یک دسته آدم های نا آگاه از

۱ - همان مدرک، ص ۸۳

نظر اسلام در چنین شرایطی که دنیا به سوی علم و آگاهی حرکت می کند آموزش و سواد را برای زنان، غیر شرعی و غیر اسلامی دانسته درب مکاتب را به روی زنان بسته است. و بانوان را از نعمت سواد محروم نموده اند؛ تعلیم و تربیت را برای زن شرم و ننگ شماریده اند یک باره «با مسلط شدن طالبان بر کابل ۲ هزار و ۵۰۰ محصل دختر و حدود یکصد استاد زن به شمول مجبویه حقوق مل رئیس فاکولته حقوق و علوم سیاسی، تنهابه علت زن بودن از پوهنتون اخراج شدند. «۱۰»

طالبان زن را در افغانستان مورد شدید ترین مجازات قرار دادند و با درس خواندن و آگاهی آنها مخالفت نمودند و حتی مدارس خانگی که به صورت مخفی جهت با سواد شدن زنان فعالیت می کردند به شدید ترین صورت در آن ها را بستند: «در ساحه مکروریان دو پلاک را به خاطر مکتب دختران آماده کرده بودند و تعداد زیادی دختران با چادری به درس خویش حاضر شدند؛ ولی طالبان این وضع را تحمل نتوانسته و در ۲۹ جوزا ۱۳۷۷ ساعت ۹ صبح شاگردان صنفوف چهارم تا هشتم در آنجا درس می خواندند، محاصره کرده وزنگی دروازه های صنفون را به صدا در آوردند دختران همه بسیار مظطرب شده و فریادی می زدند که استاد چه کار کنیم استادان بیچاره نیز که ترسیده بودند، گفتند فریاد نزنید، ببینیم که چی می شود. در این هنگام، طالبان دروازه ها را شکسته داخل ساختمان مدرسه شدند. شاگردان همه از هر گوشه پا به فرار نهادند؛ ولی استادان بیچاره ضمن تحمل حرفهای رذیلانه این جانیان مورد لت و

کوب قرار گرفتند؛ آنان همه بلاک را در هم و برهم کرده و وسائل درسی را خرد کردند. بدین ترتیب، دیگر هیچ شاگردی به مکتب نیامد»^۱ این آدم‌های دور از مدنیت درک نکردند که نادیده گرفتن صلاحیت ذوق، استعداد و خلاقیت زنان یک قوم و جامعه به منزله از دست دادن نصف هستی و استعداد آن مردم است چون دانشمندی گفته است: جامعه بشری از محتتها و کوشش زن و مرد تهداب‌گذاری می‌شود خصوصاً زنهای که با ایفای نقش فعال در جامعه نسل بشر را ترقی می‌دهد. و جامعه را از عواطف و محبت مادری خویش بهره‌مند می‌سازند.

تعصبات جاهلانه جنسی، اسارت و قیودات قبیلوی علیه زن و دور نگه داشتن آن از مراکز تعلم و تربیه و مشکلات شدید صحتی و ... برای زن افغانستان مرگ تدریجی گونه است که زمینه و شخصیت برای آنها باقی نگذاشته است بدتر از همه آتش فشان جنگ که هزاران، هزار کودک، نوجوان و زن و مرد را می‌سوزاند؛ سرانجام عواطف و احساسات پاک زن جریحه دار و اعصابش تخریب می‌گردد که ما پس از جنگ هزاران معلول از این قشر لطیف و مهربان داریم. عبدالحکم مجاهد، سفیر طالبان در پاکستان می‌گوید: «در تمام ارتش ملی و نیروی پلیس ما داوطلبانی پیر و سنت قدیم هستند و معتقدند فرستادن دختران به مدرسه کاری بی‌شرمانه است.»^۲ و در همین رابطه شخص ملا عمر می‌فرماید: «در دستیابی زنان به تحصیل و آموزش در مراکز تحصیلی، به معنی اعمال سیاست کفر و ترویج بی‌عفتی و فحشا در افغانستان است.»^۳

۱ - همان مدرک.

۲ - جریان پرشتاب طالبان، ص ۱۴۱.

۳ - هفته نامه پیام استقلال، شماره ۱۰، چاپ ایران..

ممنوعیت اشتغال زنان

طالبان در رابطه با ممنوعیت اشتغال و آموزش زنان برای جامعه بین المللی یک جواب روشن نمی دادند و همه اش با یک جواب گنک مردم افغانستان و جامعه جهانی را سر می دواندند و طالبان می گفتند: «تأمین آموزش برای همه از جمله زنان را طبق قواعد و موازین اسلامی یک وظیفه می دانند ولی این امر مستلزم تسهیلات جداگانه ای است که در حال حاضر موجود نمی باشد و امنیت در کوچه و بازار نیز وجود ندارد.»^۱ و «بیشترین تأثیر ممنوعیت اشتغال زنان در بخش آموزش و پرورش به چشم می خورد. مدارس پسرانه بر اثر این ممنوعیت مانند مدارس دخترانه بسته شده است، زیرا بیشترین معلمان این مدارس، زنان بودند و به آنان «اجازه کار داده نمی شود.»^۲

ممنوعیت زنان از کار پیامدهای بسیار بد در جامعه داشت که می توان یکی از آن گدا شدن زنان و کودکان بود «برای اولین بار در تاریخ کابل، گداها در خیابانها پرتاب می زنند یا در اطراف مراکز کمک رسانی تجمع می کنند که بخش زیادی از آن ها را کودکان و زنان تشکیل می دهند بسیاری از آن زنان بیوه و یا مشغول تأمین زندگی مردان معلول و از کار افتاده خود هستند. بر اساس تحقیق در ژانویه سال ۱۹۹۷ پنجاه هزار زن بیوه در کابل وجود داشت که هر کدام به طور متوسط هفت الی نه بچه دارند.»^۳ تعجب این جاست رهبران طالبان ادعا می کنند که وجود آنها تضمین کننده عزت و شرافت زنان است آیا گدایی و فقر و بد بختی زنان عزت و شرف آنها است و یا زنان کار کنند و دستشان دراز نباشد. عزت و شرف برای زنان و جامعه است؛ با اینکه قرآن شریف هر گز

۱ - افغانستان طالبان و سستمهای جهانی، عبدالغفور محقق، ص ۲۰۱.

۲ - طالبان جنگ و نظم نوین در افغانستان، ص ۱۱۶. ۳ - جریان پرشتاب طالبان، ص ۱۳۸.

نمی گوید زن ها کار نکنند و استقلال مالی نداشته باشند و یا به مدرسه نروند که آگاه به مسائل گردد طالبان این را ندانستند که زن و مرد از نظر قرآن کاملاً با هم برابرند؛ طالبان با نگذاشتن زنان در سر کار عملاً جلوی تمام کمک های خیریه به زنان را گرفتند چون کار ماندن کمک های خیریه اکثراً زن بودند و حتی بر نامه «نجات کودکان» را که کلاس هایی برای شناسایی مناطق مین گذاری شده می گذاشت، متوقف کردند و سازمان صلیب سرخ بین المللی که به یک چهارم مردم کابل غذا می رساند مجبور شد زنان کار مند خود را به کشور شان باز گرداند و زنان شاغل افغانستان را مرخص نماید.

طالبان همین که وارد کابل شد اجازه ندادند که زن ها سرکار بروند و به زنان شاغل دستور دادند که سر کار هایشان و در ملا عام حاضر نشوند و الا مورد ضرب و شتم قرار می گیرند. موسیقی را قدغن کردند سالن های سینما و تئاتر را بستند، دستور دادند که مردان ریش بگذارند و زنان تمام صورت و بدن خود را بپوشانند، و جراحان بیمار غیر همجنس خود را جراحی نکنند والا به عنوان زنا کار سنگسار می شود. مردم را وادار کردند که صحنه دار زدن متخلفان را در ملا عام تماشا کنند. در همین رابطه خبر نگار «BBC» از شهر کابل گزارش می دهد: «این روزها تنها زنانی در شهر مشاهده می شوند که مجبورند برای تأمین ما یحتاج اولیه خود در خیابانها ظاهر شوند زیرا بیشتر این زنان شوهران خود را در جنگ داخلی افغانستان از دست داده اند این زنان گاهی اوقات مورد ضرب و شتم نیروهای طالبان قرار می گیرند ... این خبر نگار گفت: کابل شهر بیوه زنان شهرت پیدا کرده است دست کم ۲۵ هزار بیوه در آن بسر می برند که این بیوها با روی کار آمدن طالبان با مشکل روبرو هستند، زیرا حضور آنها در خارج از

خانه با خطر مواجه است و معلوم نیست زندگی این ۲۵ هزار بیوه که دارای صد ها فرزند هستند در آینده چه خواهد شد. «۱» طالبان کلیه فعالیت های اجتماعی را برای زنان در منطقه حاکمیت خود ممنوع کرد و این ممنوعیت اشتغال به تحصیل دختران و پسران اثر گذاشت زیرا اکثر معلمان مدارس زن بودند. دامنه این محرومیت به مراقبت های بهداشتی و پزشکی زنان کشیده شده است.

وضع مقررات شاق برای حجاب و لباس

زن در امارت طالبان «برقع» نمی پوشیدند تکفیر می شوند؛ این گروه مذهبی در سال ۱۹۹۷ اعلام کردند، زنان اگر در بیرون منزل پوشش برقع نداشته باشد، خود و بزرگان قوم شان شدیداً مجازات خواهند شد زنان که فقیر استند توان خرید برقع را نداشتند و زنان که معلول هستند و بعضی اعضای شان مصنوعی می باشد از نظر جسمی توان پوشیدن برقع را ندارند در خانه های شان زندان هستند و از ترس ملیشه های با توم بدست طالبان مورد ضرب و شتم قرار نگیرند بیرون نمی آیند و قیودات طالبان برای زن د رافغانستان خیلی از زنان به خاطر نداشتن برقع از رفتن د کتر و خانه اقوام و ... سلامتی روحی و روانی خود را از دست داده و حتی بعضی های شان جان خود را از دست داده است.

امرای طالبان، برای رعایت قانون خاصی پوشش لباس در جهان اسلام نکته غیر معمول نیست اما طالبان شدید ترین روش را در اجرای این قانون به کار گرفته اند بعضی از عوامل داخلی طالبان بخصوص «پلیس مذهبی، زنانی که از این قانون پیروی نمی کنند را، مورد ضرب و شتم قرار می دهند و این امر تأثیر به

سزایی برفت و آمد زنان در جامعه گذاشته است. ترس آشکاری از طالبان در میان زنان وجود دارد و این ترس باعث می‌شود که آنان در خانه های خود بمانند. «۱»

طالبان در رابطه با پوشش آنقدر پافشاری کردند که در اواخر حکومت خود: «زنان را به جرم پوشیدن جوراب سفید یا دمپایی لاستیکی بدون جوراب کتک زده اند و آن ها گفته اند که چنین لباس پوشیدن باعث تحریک «افکار ناپاک» در مردان می شود. «۲» به همین خاطر طالبان، شدیداً خواهان این شدند که زنان با برقع صورت خود را بپوشانند. احزاب مجاهدین هرگز بر برقع زنان پافشاری نکرده بودند اگر چه استفاده از آن در مناطق تحت کنترل مجاهدین رایج و عموم بود از آنجایی که فشار در کار نبود مخالفت هم وجود نداشت طالبان در رابطه با حجاب در اولین بیانیه خویش این طور اعلام نمودند: «به منظور جلو گیری از اغوا و وجود زنان بدون حجاب، هیچ راننده ای مجاز نیستند زنان ملبس به چادر های که صورت را نمی پوشاند یا زنانی که لباس تحریک کننده بر تن دارند و یا آنهایی که یک مرد محرم را به همراه ندارند سوار کند. در صورت تخلف. راننده زندانی و شوهر آن زن تنبیه خواهد شد. «۳»

کنترل شدید بر رفت و آمد زنان

طالبان در دوران حکومتش چنان کنترل شدید بر رفت و آمد زنان داشت که اگر زن آنهم با محرم خود مسافرت می کرد و یا به خاطر فاتحه و عروسی خانه خویشاوندی خود می رفته بلکه نامه روا داری می گرفتند و این مقررات شاق به جایی رسید که نه تنها درب مدارس را در روی زنان بست بلکه درب حمام

۱ - افغانستان و ظهور طالبان، حسام الدین امامی، ص ۲۰۹.

۲ - جریان پرشتاب طالبان، ص ۱۲۹.

۳ - طالبان، ص ۱۰۸.

زنانه را هم بست و آنرا غیر اسلامی اعلام کرد این برخورد طالبان بهداشت و سلامتی زنان افغانستان را سخت به مخاطره افکنده و بیماریهای زنان و بیماریهای عفونی بیداد می‌کرد پزشکان و پرستاران زن هم که از کار منع شده اند جرأت کمک به همجنسان بیمار خود را نداشتند و پزشکان و پرستاران مرد هم طبق قوانین طالبان مجاز به مداوای زنان نیستند. بدین ترتیب زن افغانی با بزرگترین فاجعه تاریخ خود رو به رو بود. «۱»

مأخذ:

- قرآن شریف.
 مجله ایران فردا.
 نقش زن در فرهنگ و تمدن.
 سیمای زن در فرهنگ ایران.
 زن در شعر فارسی.
 قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ.
 زن در تاریخ.
 افغانستان بین الامس و الیوم.
 زن در آینه تاریخ.
 افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱.
 مجله صدف، چاپ پاکستان.
 آثار عتیقه بامیان «در هزارستان».
 تاریخ افغانستان بعد از اسلام.
 جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ج ۱.
 زن در نگاه خلیفه دوم و در حکومت وی.
 زنان قهرمان، ج ۱.
 مکارم اخلاق.
 پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج ۱.
 خدمات متقابل اسلام و ایران.
 رساله مزارات هرات.
 دانشنامه ادب فارسی.
 سایه روشنیهایی از وضع جامعه هزاره.
 کتاب با قور قود.
 دیوان مهستی گنجوی.
 سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱.
 دستورالکاتب فی تعیین مراتب، ج ۱.
 تاریخ هرات در عهد تیموریان.
 طالبان، اسلام نفت و بازی بزرگ جدید.
 بناهای تاریخی خراسان.
 راهنمای خراسان.

- مجله عرفان.
- کانونهای علوم و ثقافت اسلامی در افغانستان.
- دائرت المعارف آریانا.
- لغت نامه دهخدا.
- آثار هرات، ج ۲.
- زنان سخنسرا.
- افغانستان در پنج قرن اخیر.
- نظام حقوق زن در اسلام.
- تاریخ سیاسی افغانستان.
- تاریخ و زبان در افغانستان.
- افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، چاپ آمریکا.
- میزان، سال چهارم، چاپ هند.
- تاریخ معارف افغانستان.
- الحیات.
- جریان پرشتاب طالبان.
- دیوان فرخی.
- فرهنگ فارسی معین.
- مجله تعاون، چاپ پاکستان.
- مراکز علمی و فرهنگی افغانستان.
- مجله زنان، شماره ۲، چاپ ایران.
- نگاهی به عهد سلطنت امانی.
- سرزمین و مردم افغانستان.
- مجله میهن، شماره سوم و چهارم، چاپ ایران.
- پیغام، شماره ۵، چاپ هند.
- خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا.
- بنیاد وحدت، شماره ۲۴۷، چاپ ایران.
- فریاد عاشورا، شماره ۱۵۱، چاپ ایران.
- شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان.
- سیری در هزاره جات.
- افغانستان کلید یک قاره.
- افغانان.
- مجله بامیان سال دوم، شماره ۸.
- حجاب.

- کرسی نشینان کابل.
 زن، دکتر شریعتی.
 زن در اسلام.
 سراج التواریخ.
 افغانستان و ظهور طالبان.
 افغانستان سقف جهان.
 تاریخ تشیع.
 فرهنگ عامیانه.
 بحر الفوائد.
 عین الوقایع.
 خاطرات از محمد عمر.
 تاریخ مختصر افغانستان.
 خوشحال ختک کیست؟
 تاریخ ادبیات افغانستان.
 میلاد با بهاران.
 زن - شیروانی.
 خاطرات انجینر فائزه فلاح.
 آثار چاپ نشده از جویای ورسی.
 مشاهیر تشیع در افغانستان.
 هفته نامه وحدت، شماره ۴۰۰.
 طالبان جنگ و نظم نوین در افغانستان.
 پیام زن، شماره ۵، چاپ پاکستان.
 هفته نامه پیام استقلال، شماره ۱۰.
 افغانستان طالبان و سستی‌های جهانی.
 روزنامه اطلاعات، چاپ ایران.

مدتی است سیاست مدازان بر عکس گذشته، تلاش می کنند که مسائل زنان را به صورت مستقل و دور از باقی گرفتاریهای جامعه مطرح کنند تا از آن بهره برداری سیاسی کرده، رقبای خود را بکوبند، این نوع مطرح نمودن حقوق زن، هیچ فایده ای به حال زن ندارد، چون در یک بر خورد کلان اساسی و ملی لازم نیست مسائل زنان را به صورت مجزا از مسائل مردان دید. تفکیک این مسائل امری زائد است و ثمره طبیعی آن مرد سالاری و گاه زن سالاری است و لا اقل جدائی مرد و زن، تبعیض و تمایز و برتری یک بر دیگری را در پی دارد که این یک دور باطل است، در جامعه باید مسائل زن و مرد به صورت عادلانه مطرح شود و هر کدام به جای خودش احترام گردد.

قیمت: (۱۵۰) افغانی

چاپ: مطبعه بهیر شهر نو- کابل